تربیت کودک در جهان امروز

دکتر احمد بهشتی

مقدمه

بحثی در خصوص تزکیه و تربیت در قرآن

اکـنون که برای چهارمین بار, این کتاب به زیور طبع آراسته می شود, جا دارد که هم درباره خود کـتاب توضیح مختصری داده شود و هم درباره تزکیه و تعلیم در قرآن قدری بحث کنیم , هرچند کـه در کتاب تربیت از دیدگاه اسلام ((۱)) درباره این مساله بحث شده است , ولی در این جا بحث جامع تر وگسترده تری مورد نظر است.

(مقدمه چاپ چهارم)

۱ ـ درباره خود کتاب

خـواننده گرامی باید توجه داشته باشد که نگارش این کتاب به سال های دهه پنجم از قرن حاضر تـعـلـق دارد و طبعا شرایط و اوضاع و احوال آن زمان ,با شرایط و اوضاع و احوال این زمان ـ که در دهـه هشتم این قرن ـ به سر می بریم , تفاوت بسیار دارد و نباید خواننده عزیز تصور کند که شواهد وقراین و حوادثی که مطرح شده , تعلق به این زمان دارد.

در حـقـیـقـت در ایـن کتاب , مطالبی با استناد به آیات و روایات و نظریات علمی مطرح شده که هـمیشه تر و تازه و شاداب است و کهنگی و فرسودگی ندارد و مطالبی به عنوان شاهد و نمونه از زنـدگـی کـسـانـی آورده ایـم کـه از تـربـیت و تعلیم و تزکیه قرآنی به دورند و به همین سبب , گرفتاری هایی پیداکرده و ضربه ها و لطمه های جبران ناپذیری خورده اند.

طـبـعا این گونه مطالب با استناد به جراید و مطبوعات آن زمان , وارد کتاب شده و بیانگر شرایط اجتماعی و سیاسی آن زمان است وخود می تواندبرای نسل حاضر, شاهد زنده ای باشد که بدانند به بـرکـت ایـثـار مـلـت و فـداکاری ها و مبارزات مستمر, جامعه ما در چه شرایطی بوده و اینک در چه شرایطی به سر می برد.

بـیـان سرگذشت ها و عواقبی که دامنگیر گذشتگان شده , می تواند برای آیندگان درس عبرت باشد تا بدانند که بازگشت به شرایط گذشته , نتیجه وثمره ای جز همان بدبختی ها ندارد.

بـرای انـسـان , درجا زدن و به گذشته بازگشتن , آن هم گذشته فاسد و تباه , خسارت و ضرر و زیان بزرگی است.

مـا نـبـایـد مصداق این آیه قرآنی باشیم که پس از معرفی پیامبر اکرم ر به عنوان فرستاده خدا این سـوال را مـطـرح می کند: افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ((۲)) , آیا اگر پیامبر خدا بمیرد یا کـشـته شود, شما عقب گرد می کنید؟ معلوم می شود دو گونه انقلاب داریم : انقلابی به پیش و انقلابی به پس.

همیشه باید در پی تحول و دیگرگونی باشیم.

کـژی هـا را راست و سستی ها را استوار و ناهمواری ها را هموار و عیوب را اصلاح و نقص ها را کامل کنیم , نه دست روی دست گذاشتن مطلوب است و نه بازگشت به جاهلیت.

عـصـر ستمشاهی این مملکت , عصر جاهلیت بوده و عصر انقلاب , عصر مبارزه با کژی ها و ستیز با هـمـه آثـار انـحـراف و انـحطاط است و همان به که ازلابه لای کتبی نظیر کتاب حاضر که در آن دوران , از سـر سـوز و درد بـه قلم آمده و کژی ها و نا استواری ها را به نمایش گذاشته , چهره آن عصر رابشناسیم و قلب پاک جوانان را از آن , متنفر کنیم.

این کتاب که در آن دوران نگاشته شده , هم دردها را گفته و هم راه های درمان را.

مـفـاسـدی کـه در آن زمان , دامنگیر بسیاری از خانواده ها و نسل جوان آن روز بوده , نتیجه نظام تربیتی طاغوتی و فاصله از نظام تربیتی اسلام است.

تکیه زدن نیروهای طاغوتی و ایادی استعمار بر مسندهای قدرت , نتیجه ای جز تباهی ارزش ها و بر باد رفتن مقدسات نداشته است و اینک که عوامل مزاحم بر افتاده اند, باید قدردان و شاکر نعمت و در راه رشـد و تکامل , پویا و پرتلاش بود و فرصت را از عوامل شکست و انحطاط و انقلاب به اعقاب سـلـب نـمـود, هـر چـند خطر, همیشه در کمین است و اگر رگه های سکولاریزم و پلورالیزم و لیبرالیزم و فمینیزم و هرمنیوتیک که در لابه لای بسیاری از سخنان , مسموع و مشهود است , قطع نـشـود, بـعـد از انـقـلاب بـه پـیـش , نـوبت انقلاب به پس و بعد از پیش روی و غلبه بر نهادهای جاهلیت طاغوتی , نوبت عقب نشینی و تسلیم می رسد.

حاشا و کلا که ملت مسلمان , چنین رویکرد شومی را متحمل شود و راهی بپیماید که خواب نا آرام دشمن را آرام و تب و لرز و اضطراب و آلامش را نقاهت و شفا بخشد.

۲ ـ درباره تزکیه و تربیت در قرآن

برای بررسی این مساله , زیر هشت عنوان بحث می کنیم.:

الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت.

ب) اهمیت تزکیه در قرآن.

پ) تزکیه , هدف است یا وسیله ؟.

ت) ارتباط تزکیه با ایمان , تقوا, جهاد و.

ث) اسباب تزکیه.

ج) ارتباط تزکیه و تعلیم.

چ) آثار تزکیه.

ح) اهداف تزکیه.

این بحث ها صرفا قرآنی است و به همین جهت است که آیات متعددی در لابه لای بحث ها مطرح و احیانا از کتب تفسیر نیز استفاده می شود.

الف) تعریف تزکیه و مقایسه آن با تربیت.

واژه تزکیه , مصدر باب تفعیل از ریشه زکا است.

راغب اصفهانی از واژه شناسان برجسته قرآن می گوید: اصل الزکا النموعن برکة اللّه تعالی و یعتبر ذلک بالامور الدنیویة والاخرویة ((۳)) , اصل زکات ,رشد و نموی است که از برکت خداوندی باشد و این , هم به امور دنیوی اعتبار می شود و هم به امور اخروی.

اهل لغت می گویند: زکا یزکو زکا وزکوا وزکی یزکی زکی الزرع : نما, هنگامی که فعل زکا و سایر هم ریشه های آن را به کشت وزرع نسبت دهیم , به معنای رشد و نمو آن است.

همین ریشه هنگامی که به باب تفعیل رود و به خداوند نسبت داده شود, به معنای تطهیر و نمو دادن و اصلاح است و هنگامی که به صورت جمله زکی ماله آورده شود, به معنای این است که شخص , زکات مال خود را داده است و هنگامی که به صورت زکی نفسه ذکر شود, به معنای این است که شخص , خود را ستوده و تبرئه کرده است.

در قرآن مجید, هم ثلاثی مجرد این ریشه به کار رفته و هم باب تفعیل آن.

نکته شایان توجه این که ملزوم رشد و نمو, پاکی است.

تا موجودی پاکیزه و صافی نباشد و عوامل مضاد و مزاحم از او دور نگردند, در خور رشد و نمو نیست و به همین جهت است کسانی که می خواهندآراسته به فضایل و مکارم اخلاقی شوند, باید نخست رذایل را ریشه کن کنند و عوامل باز دارنده را از خود دور گردانند.

مگر ممکن است که دل , خانه و آشیانه شیاطین باشد و در عین حال , خانه و آشیانه فرشتگان گردد؟ هرگز فرشته , همنشین دیو و رذیلت ,همنشین فضیلت و خوی نیک , همسایه خوی زشت نمی شود! خلوت دل نیست جای صحبت اغیار ـــــــ دیو چو بیرون رود فرشته در آید به همین جهت است که گاهی در کاربرد مشتقات واژه , تنها پاکی مورد نظر است و گاهی تنها رشد و نمو و گاهی هر دو.

در مورد دادن زکات مال , ممکن است تنها پاکی مال از حقوق دیگران , منظور باشد و ممکن است هم پاکی و هم افزونی مال , مورد توجه باشد.

در مورد تزکیه نفس و خودستایی , فقط پاک کردن نفس از اتهامات , منظور است و قطعا رشد و نموی در کار نیست.

اما آن جا که فعل تزکیه به خداوند یا رسول گرامی او نسبت داده می شود, تطهیر و نمودادن و اصلاح مورد نظر است , چرا که ملزوم , بدون لازم ولازم بدون ملزوم تحقق ندارد.

این که راغب , رشد و نمو را مخصوص دنیا یا آخرت نمی کند, به خاطر این است که اگر موجود, استعداد رشد دو جهانی داشته باشد, محال است که به برکت خداوند, رشد و نمو کند و رشد و نمو او فقط دنیوی باشد و از رشد و نمو اخروی محروم گردد.

و اما تربیت از ماده ربایربو ربا وربوا گرفته شده که به معنای زیادت و افزونی مال است و به همین جهت است که واژه ربا به معنای سودی است که ربا خوار به دست می آورد.

مشتقات تربیت در قرآن کریم , در دو مورد استعمال شده است.:

۱ (می بینیم هنگامی که موسی در برابر طغیان و استکبار فرعون قیام می کند تا مستضعفان را نجات دهد, فرعون به او می گوید.:

قال الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین ((۴)) , آیا در دوران کودکی , تو را در میان جمع خود تربیت نکردیم و سال هایی از عمر خود را درمیان ما نگذرانیدی ؟! در این جا فرعون خودش را مربی موسی معرفی می کند و از این که متربی در برابر مربی قیام کرده و تاج و تخت او را به خطرانداخته , مورد عتاب و ملامت قرار می دهد.

سپس می گوید: وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین ((۵)) , و کاری را که نباید انجام دهی , انجام دادی (و یکی از ما را کشتی) و حال آن که تواز کسانی هستی که کفر نعمت می کنند.

آری فرعون دو منت می گذارد و دو اعتراض می کند: دومنتش یکی نجات موسی از رودنیل و پرورش او و دیگری نگهداری او در میان خانواده برای سال های متمادی است.

دو اعتراضش یکی سابقه آدم کشی و دیگری کفران نعمت است.

او با دو منت خود می خواهد بگوید که از موسی انتظار کمک دارد, نه انتظار مخالفت و با دو اعتراضش می خواهد بگوید: کسی که سابقه آدم کشی دارد و کفران نعمت می کند, شایسته رهبری و رسالت نیست.

پاسخ موسی به فرعون , بسیار جالب است , او می گوید.:

فعلتها اذا وانا من الضالین ((۶)) , من اقدام به آدم کشی کردم , در حالی که از بی خبران بودم.

در حقیقت می خواهد با پاسخ به اشکال دوم فرعون , به ظاهر وانمود کند که آن موقع , راه حق را نمی دانسته و خداوند بعدا راه حق را به او نشان داده است , ولی در باطن , منظورش این است که کشتن آن قبطی حق بوده , و او از عواقب ناگوار آن , بی خبر بوده است , بنابراین , پاسخ وی به فرعون , توریه است , یعنی گفتن سخنی که باطنش حق است و ظاهر آن برای مخاطب , معنای دیگری افاده می کند, یعنی گوینده , زمانی که در بن بست قرار می گیرد, هم در باطن دروغ نمی گوید و هم به حسب ظاهر, مخاطبش را راضی می کند و از بن بست خلاص می شود.

سپس می گوید: ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین ((۷)) , به دنبال حادثه قتل , چون از شما ترسیدم , فرار کردم وخداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از فرستادگان قرار داد.

پس قیام و اعتراض موسی به خاطر فرمان حق و علم و آگاهی ناشی از رسالت است و لذا این جا پاسخ دومین اعتراض فرعون هم روشن می شود,چرا که کفران نعمت خداوند به مراتب , زشت تر از کفران نعمت فرعون است , وانگهی نعمت هایی که در اختیار فرعون است , همه از آن خداست ,کاری که موسی کرده , در حقیقت , شکر نعمت است , نه کفر نعمت.

و اما پاسخ وی به منت های فرعون چنین است.:

وتلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل ((۸)) , آیا تو که بنی اسرائیل را بنده و برده خود کردی , بر من منت می گذاری ؟.

یعنی منشا نعمت و منت تو ظلمی است که بر بنی اسرائیل روا داشته ای و اگر بنی اسرائیل اسیر ظلم تو نمی شدند, من هم گرفتار تنور آتش و امواج نیل و ورود به کاخ شوم تو نمی شدم.

۲ (در ضمن توصیه هایی که قرآن کریم در مورد وظایف فرزند نسبت به والدین ذکر کرده , دستور می دهد که : وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا ((۹)) , و بگو: پروردگارا, همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند, به آنها رحمت کن.

مـعلوم می شود که تربیت به معنای بزرگ کردن است و به همین جهت است که در آیه , اختصاص به دوران صغر و کودکی پیدا کرده است.

در دعای ابوحمزه ثمالی از ادعیه سحر ماه مبارک رمضان و از زبان امام سجاد(ع) که بزرگ ترین و بـرجـسته ترین نیایش کننده عصر خویش است ,چنین آمده : وارحمهما کما ربیانی صغیرا, اجزهما بـالاحـسـان احـسانا وبالسیئات غفرانا ((۱۰)) , پروردگارا, همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند,آنها را رحمت کن .به آنها در برابر نیکی , پاداش نیکو و در برابر بدی ها, آمرزش عطا کن.

از این بیان معصوم , استفاده می شود که تربیت با احسان و سیئه (نیکی و بدی) جمع می شود و به هـمـیـن جهت , انسان مکلف است که پدر و مادر راکه تربیتش کرده و از خردسالی به بزرگسالی اش رسانیده اند, دعای خیر کند و از خدا بخواهد که نیکی ها و زحمات پسندیده آنها را پاداش دهد وبـدی هـا و سـیـئاتی که از لحاظ وظیفه مادری و پدری مرتکب شده اند, مشمول مغفرت خویش سازد.

بنابراین باید بگوییم : تزکیه و تربیت , مغایر یکدیگرند, چرا که تربیت , مخصوص دوران کودکی است و تزکیه به دوران خاصی اختصاص ندارد.

از سوی دیگر, تربیت با سیئه جمع می شود, حال آن که تزکیه به هیچ وجه باسیئه سازگار نیست.

ب) اهمیت تزکیه در قرآن.

یکی از برنامه های مهم در نظام آفرینش , بعثت انبیاست.

بعثت , مکمل خلقت و تامین کننده اهداف آفرینش است.

اگـر در نـظـام آفـرینش , بعثت نباشد, قطعا اهداف آفرینش تحقق نمی یابد, یعنی نظام آفرینش , نظامی عبث و بیهوده خواهد بود.

قرآن کریم برای بعثت انبیای عظام الهی , اهدافی ذکر کرده است.

ایـن اهـداف در چـهـار آیـه تـکـرار شده است:

۱ (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویـزکـیکم ویعلمکم الکتاب والحکم ;۱۲۷; ویعلمکم مالم تکونوا تع لمون ((۱۱)) , همان گونه (که با تغییر قـبـله , نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از خودتان فرستادیم که آیات ما را بـرشـمـا تلاوت کند و شما را تزکیه نماید و شما را کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.

برنامه ها و اهداف رسالت در این آیه عبارتند از:

الف). تلاوت آیات و پی در پی آوردن آن به صورت نظامی صحیح.

ب). تزکیه.

پ). تـعـلـیـم کـتـاب و سنت , بنابراین که حکمت به معنای سنت نبوی باشد یا تعلیم کتاب و اسرار و فـلـسـفـه هـا و عـلل و نتایج آن , بنابر معنای دیگری برای حکمت , و البته اینها نیز داخل در سنت می باشند, مگر این که سنت را به معنای احکام صادره از مقام رسالت بدانیم.

ت). تعلیم چیزهایی که مردم آنها را نمی دانستند.

الـبته اینها هم داخل در تعلیم کتاب و حکمت است و گویا از راه ذکر خاص بعد از عام می خواهد بفهماند که اگر پیامبران نبودند, بسیاری از علوم وحقایق بر بشر مخفی و مکتوم می ماند.

۲ (ربـنـا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمۀ ویزکیهم انک انت الـعـزیـز الـحـکیم ((۱۲)) , پروردگارا, در میان ایشان پیامبری از خودشان مبعوث کن که آیاتت را برایشان تلاوت کند و آنها را کتاب و حکمت تعلیم دهد و تزکیه شان کند که تو عزیز و حکیمی.

در این آیه که از دعاهای حضرت ابراهیم خلیل است , تمام اهداف و برنامه های آیه قبل , بجز چهارم , آمده است.

۳ (لقد من اللّه علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الـکتاب والحکمۀ وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ((۱۳)) , خداوند بر مومنان منت گذاشت که در مـیـان آنها پیامبری از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه کند و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد و حال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بوده اند.

در این آیه نیز به سه هدف و برنامه اشاره شده و هدف چهارم ذکر نشده است.

۴ (هـوالذی بعث فی الامین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمۀ وان کـانـوا مـن قـبـل لفی ضلال مبین ((۱۴)) , خداوند همان است که در میان مردم امی , پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها تلاوت کند و آنها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت تعلیمشان دهد, وحال آن که آنها از پیش در گمراهی آشکار بودند.

در ایـن آیـه هـم فقط به سه هدف اشاره شده و معلوم داشته که محیط بعثت و نشر آیات و احکام شـریعت در میان مردم امی بوده و منظور از امی ,مردم درس نخوانده یا مردم منسوب به ام القری یعنی مکه است.

در ایـن چـهار آیه , یکی از اهداف و برنامه های مهم پیامبر اسلام , تزکیه انسان ها شمرده شده و در حـقـیـقـت می توان گفت : تمام برنامه های او در تعلیم وتزکیه یا ـ برابر اصطلاح روزـ در تعلیم و تربیت خلاصه می شود.

پ) تـزکـیـه هدف است یا وسیله ؟ از آیات قرآنی گاهی استفاده می شود که تزکیه هدف است نه وسیله و از برخی دیگر, عکس آن استفاده می شود.

۱ (آیـاتی که تزکیه را هدف می شناسد:

الف ـ آیات چهارگانه مربوط به اهداف و برنامه های بعثت که شرح آنها گذشت.

ب ـ آیات مربوط به انفاق مال و صدقه و زکات.

در این گونه آیات , فایده و هدف انفاق و صدقه وزکات , تزکیه و تزکی ـ اولی از ناحیه فاعل و دومی از ناحیه قابل ـ ذکر شده است.

راغـب اصفهانی درباره زکات می گوید: زکات به چیزی گفته می شود که حق خداست و انسان , آن را از مال خود جدا می کند و به فقرا می دهد.

علت این که آن را زکات نامیده اند, این است که در آن , امید برکت یا تزکیه و تنمیه نفس به خیرات و برکات است یا هر دو, چرا که هر دو خیر درزکات موجود است و خداوند در قرآن , زکات را با نماز همراه ساخته است ((۱۵))

قـرآن مـجـیـد درباره گرفتن صدقه ـ که همان زکات است ـ به پیامبر اکرمر می فرماید: خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ((۱۶)) , ازاموال آنها زکات بگیر که وسیله تطهیر و تزکیه آنهاست و بر آنها درود بفرست.

و نـیـز می فرماید: وسیجنبها الاتقی * الذی یوتی ماله یتزکی ((۱۷)) , به زودی پرهیزکارترین افراد که مالش را برای تزکیه شدن به فقرا می دهد, از آن ,دور داشته می شود.

پ ـ آیـه ای کـه بـه عـفـت و پاکدامنی مربوط است , چنان که می فرماید: قل للمومنین یغضوا من ابـصـارهـم ویـحـفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ((۱۸)) , به مومنان بگو که چشمشان رااز نگاه ناروا بپوشند و فروج و اندامشان را حفظ کنند که این به پاکی (جانشان) نزدیک تر است .

ت ـ آیات مربوط به آداب معاشرت و راه و رسم زندگی.

*دربـاره عـدم ورود بـه خانه مردم بدون اذن و اجازه می فرماید: وان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکـی لـکـم , ((۱۹)) و اگر به شما گفته شود که بازگردید, باز گردید که برای پاکی شما بهتر است.

*دربـاره ایـن کـه نـبـاید زنان مطلقه را از ازدواج مجدد با مردان دلخـواه منع کنند, می فرماید: ذلـکـم ازکـی لکم واطهر واللّه یعلم وانتم لاتعلمون ((۲۰)) ,این دستور برای تزکیه و طهارت شما بهتر است , خداوند می داند و شما نمی دانید.

ث ـ آیات مربوط به فضل و رحمت خداوند و تاثیر آن در تزکیه و پاکی نفوس.

ولولافضل اللّه علیکم ورحمته مازکی منکم من احد ابدا ((۲۱)) , اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود, هیچ یک از شما هرگز تزکیه نمی شدید.

ولـولافضل اللّه علیک ورحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک ((۲۲)) , اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود, گروهی از دشمنان , همت بر آن می گماشتند که تو را گمراه کنند.

۲ (آیاتی که تزکیه را وسیله می شناسد, آن هم وسیله برای فلاح و رستگاری.

قرآن کریم در دو مورد, مساله غایت بودن فلاح برای تزکیه و تزکی را مطرح کرده است : در سوره مـبارکه شمس پس از ذکر چند سوگند می فرماید:قد افلح من زکیهها ((۲۳)) , رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد.

و در سـوره مـبـارکه اعلی می فرماید: قدافلح من تزکی ((۲۴)) , رستگار شد کسی که قبول تزکیه کرد.

از این دو آیه بر می آید که تزکیه وسیله فلاح است و فلاح به معنای ظفر و رسیدن به مطلوب است , اعم از مطلوب دنیوی و مطلوب اخروی که اولی رسیدن به سعادت دنیوی و دومی در بقای بدون فنا و بی نیازی بدون فقر و عزت بدون خواری و علم بدون جهل خلاصه می شود ((۲۵)).

بـاید توجه داشته باشیم که میان آیاتی که تزکیه را هدف قرار می دهند و آیاتی که تزکیه را وسیله قرار می دهند, منافاتی نیست , چرا که هر مرتبه ای ازمراتب تکامل , برای مرتبه پیشین , هدف و برای مرتبه بعدی وسیله است.

چـه مـانعی دارد که فلاح , غایت و هدف تزکیه و تزکیه , غایت و هدف اسباب و عواملی باشد که به اذن خداوند منجر به پاکی انسان می شوند.

ت) ارتباط تزکیه با ایمان , تقوا, جهاد و.

همان طوری که گذشت , فلاح هدف تزکیه است.

در قرآن , امور متعددی به عنوان اسباب فلاح , مطرح شده اند, مانند: ایمان , اقامه نماز, انفاق در راه خدا, یقین به آخرت , ثقل موازین , پیروی نورقرآن , جهاد به جان و مال , اجابت دعوت خدا و رسول , زکـات , اراده وجـه اللّه , خـودداری از بخل , توبه , عمل صالح , صبر و مصابره و مرابطه , ترک اعمال پلید, ذکر خدا, عبادت , فعل خیر وب ((۲۶.((

جـای سـوال است که آیا همه امور فوق در عرض تزکیه و همگی در مفهوم وسیع آن جمعند یا این که اینها اسباب تزکیه و تزکیه سبب فلاح است.

در صورت اول , تزکیه مفهوم جامعی است که همه آن امور را در بر دارد و خود, مقدمه فلاح است , یـعـنـی هر یک از امور فوق , سهمی در تزکیه دارند و خود عاملی از عوامل فلاحند, حال آن که در صورت دوم , رابطه آنها با تزکیه و فلاح , رابطه طولی است , یعنی هر کدام از آنها عاملی ازعوامل و سببی از اسباب تزکیه اند و تزکیه خود سبب مستقل و بسیط برای فلاح است.

به نظر می رسد که معنای دوم , به صواب نزدیک تر باشد و علت این که در آیات مربوط ـ که بیش از بیست مورد است ((۲۷))

ـ به عنوان سبب بلاواسطه فلاح ذکر شده اند, این است که اگر اسباب تزکیه فراهم شود, فلاح هم حاصل می شود و حذف سبب واسطه در صورت معلوم بودن آن , ضرری ندارد.

ث) فاعل تزکیه.

صرف نظر از این که چه اموری زمینه ساز تزکیه و فلاحند, در قرآن کریم گاهی فاعل تزکیه , بنده و گاهی پیامبر و گاهی خداست , شاهد این مطلب ,آیات زیر است : قد افلح من زکیها ((۲۸)) , رستگار شدکسی که خود را تزکیه کرد.

در این آیه شریفه , فاعل تزکیه , خود بنده است.

خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها ((۲۹)) , از اموال آنها زکات بگیر که آنها را به وسیله آن , تطهیر و تزکیه کنی.

در این آیه , پیامبر اکرمر که مامور به اخذ زکات از اموال مسلمانان است , فاعل تطهیر و تزکیه معرفی شده است.

بل اللّه یزکی من یشا ولایظلمون فتیلا ((۳۰)) , بلکه خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و به اندازه رشته هسته خرما به آنها ستم نمی شود.

باید توجه داشته باشیم که میان آیات سه گانه منافاتی نیست , چرا که اسباب تزکیه , اسباب طولی اند, نه اسباب عرضی.

خداوند, فاعل بعید تزکیه و پیامبر, فاعل متوسط و خود انسان ـ به عنوان بنده ای وظیفه شناس ـ فاعل قریب تزکیه است.

درباره فاعل بعید, آیات زیر در خور توجه است : ولکن اللّه یزکی من یشا واللّه سمیع علیم ((۳۱)) , ولی خداوند هر که را خواهد تزکیه کند وخداوند, شنوا و داناست.

ولایکلمهم اللّه ولاینظر الیهم یوم القیامة ولایزکیهم ((۳۲)) , خداوند در روز قیامت با آنها تکلم نمی کند و به آنها نمی نگرد و آنها را تزکیه نمی کند.

ولایکلمهم اللّه یوم ا القیامة ولایزکیهم ولهم عذاب الیم ((۳۳)) , خداوند در روز قیامت باآنها تکلم نمی کند و آنها را تزکیه نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است.

و درباره فاعل متوسط, به جز آیه ای که در مورد زکات ذکر شد, آیات مربوط به بعثت پیامبر گرامی اسلام , در خور توجه است ,و درباره فاعل قریب , آیات ۲۸ و۳۰ سوره نور و ۲۳۲ سوره بقره قابل توجه است ((۳۴))

اصولا باید توجه داشته باشیم نظامی که قرآن کریم برای عالم آفرینش مطرح می کند, نظام طولی است , یعنی قبول این که اسبابی در عرض خداوندمتعال داریم و قبول این که اسبابی در طول خداوند ـ و البته به اذن او ـ نداریم , انحراف از طریقه قرآن کریم است.

قـرآن تـوفـی نـفـوس را گـاهی به خداوند و گاهی به ملک الموت و گاهی به فرشتگان نسبت می دهد.

ایـن که فاعل توفی نفوس , خداوند است , از آیه زیر استفاده می شود: اللّه یتوفی الانفس حین موتها والـتـی لـم تـمت فی منامها ((۳۵)) , خداوند, جان ها رادر هنگام مرگ و خواب به طور تام و کامل می گیرد.

و اینکه فاعل توفی نفوس , ملک الموت است , مقتضای آیه زیر است : قل یتوفهکم ملک الموت الذی وکل بکم ((۳۶)) , بگو: ملک الموت که موکل برشماست , جان شما را می گیرد.

و دربـاره ایـنـکـه فـاعـل تـوفـی نـفوس فرشتگانند, می فرماید: الذین تتوفههم الملائکۀ ظالمی انفسهم ((۳۷)) , آنهایی که فرشتگان جانشان را می گیرند, درحالی که به خود ستم کرده اند.

و نیز می فرماید: الذین تتوفههم الملائکۀ طیبین یقولون سلام علیکم ((۳۸)) , آنهایی که پاکیزه اند و فرشتگان جانشان را می گیرند و به آنها می گویند:سلام بر شما.

مـقـصـود از نـظـام طولی این نیست که در سلسله طولیه , سرانجام به خدا برسیم و خداوند هیچ تاثیری در واسطه ها و ذی الواسطه ها نداشته باشد, بلکه وجود واسطه ها و ذی الواسطه ها همه از آن اوسـت.

وجـود او وجـــود مـسـتـقل و نفسـی است و وجود بقیـه , وجـود ربطی و تعلـقی است , بنابراین , هـرگـونـه تـاثیری از هر مخلوقی به اذن اوست و به همین جهت است که قرآن می گوید: قل اللّه خـالـق کـل شـئ وهو الواحد القهار ((۳۹)) , بگو: خداوند آفریننده هر چیزی است و او یگانه و قهار است.

ج) ارتباط تزکیه و تعلیم.

آیـا تـزکـیـه مقدم است یا تعلیم ؟ آیات بعثت را بررسی کردیم , از مجموع چهارآیه ای که اهداف و برنامه های بعثت را بیان می کنند, در سه آیه تزکیه بر تعلیم و در یک آیه , تعلیم بر تزکیه مقدم شده است ((۴۰))

مـمکن است گفته شود: در زبان عربی , واو برای مطلق جمع است , یعنی مانعی نیست که قبل و بعد واو با هم باشند و یا یکی از آنها مقدم و دیگری موخر باشد.

مطابق این بیان , تزکیه و تعلیم هر دو اهمیت دارند, نه تزکیه بدون تعلیم , کارآمد است و نه تعلیم بدون تزکیه , بلکه اینها باید با هم باشند.

ولی اگر واقعیت را بنگریم , به لحاظ این که تزکیه غایت تعلیم است , از نظر شرافت مقدم بر تعلیم است , هر چند تزکیه مترتب بر تعلیم و موخر ازآن است.

بنابراین تزکیه به اعتباری , مقدم بر تعلیم و به اعتباری موخر است.

این که در یک مورد, تعلیم قبل از تزکیه آمده , به اعتبار ترتب تزکیه بر تعلیم است و این که در سه مورد, تزکیه قبل از تعلیم آمده , به اعتبار این است که تزکیه غایت تعلیم و از نظر شرافت , مقدم بر آن است.

علامه طباطبائی در ذیل سوره جمعه (آیه ۲) می نویسد: در این آیه شریفه , مساله تزکیه را جلوتر از تـعـلـیـم کتاب و حکمت ذکر کرده و در دعای ابراهیم که چند سطر قبل نقل شد, تعلیم کتاب و حکمت را جلوتر از تزکیه ذکر کرد و این , بدان جهت بوده که آیه مورد بحث در مقام توصیف تربیت رسـول خـدا بـر مـومـنـین امت است و در مقام تربیت , تزکیه مقدم بر تعلیم علوم حقه و معارف حقیقیه است و اما در دعای ابراهیم , مقام , مقام تربیت نبود و تنها دعا و درخواست بود.

از خـدا می خواست که این زکات و علم به کتاب و حکمت را به ذریه اش بدهد و معلوم است که در عـالـم تـحـقـق و خارج , اول علم پیدا می شود, بعدتزکیه , چون تزکیه از ناحیه عمل و علم تحقق می یابد.

پـس اول بـایـد به اعمال صالح و اخلاق فاضله عالم شد و بعد به آنها عمل کرد تا به تدریج , زکات (پاکی دل) هم به دست آید ((۴۱))

در عـبـارت فوق , مولف بزرگوار تفسیر المیزان , تزکیه را به معنای پاکی از رذایل گرفته تا بدان وسیله , قلب انسان آماده پذیرش علوم حقه و معارف حقیقیه گردد.

معلوم است که طبق این معنا تزکیه بر تعلیم مقدم است , اما به لحاظ این که بدون علم و معرفت , پاکی از رذایل ممکن نیست , تعلیم بر تزکیه مقدم است.

پـس عـلمی که بر تزکیه مقدم است , علم به فضایل و رذایل است و علمی که از تزکیه موخر است , علم و معرفت حقیقی است.

ایـن مـعنا ـ فی حد نفسه ـ خوب است , ولی اگر تزکیه را به معنای جامع رشد و نمو بگیریم که از بـرکـت خـداونـد اسـت و شامل امور دنیوی و اخروی هر دو بشود, تزکیه و تعلیم جدای از یکدیگر نیستند و تزکیه غایت تعلیم است و بنابراین , به لحاظ غایت بودن , مقدم بر تعلیم و به لحاظ ترتب , موخراز تعلیم است.

جـالب این است که خود مولف بزرگوار تفسیر مزبور در آغاز به چنین معنایی نظر دارد, چنان که مـی فـرماید: تزکیه آنها به معنای نمو صالح به آنهادادن از راه عادت دادن ایشان به اخلاق فاضل و اعـمـال نـیـکـوسـت تـا در انـسـانـیتشان به سبب آن , کامل شوند و حال آنها در دنیا و آخرتشان استوارگردد و سعادتمندانه زندگی کنند و سعادتمندانه بمیرندب ((۴۲)).

چ) آثار تزکیه.

قـرآن کریم , هر جا که می خواهد آثار و برکات تزکیه و تزکی را ذکر کند, تکیه بر فلاح می کند و ما در بـحـث مربوط به تزکیه هدف است یا وسیله درباره معنای جامع فلاح بحث کردیم و دیدیم که فلاح , دستیابی به آرمان های دنیوی و اخروی است.

کسی که اهل فلاح است , هم به سعادت دنیوی رسیده و هم به سعادت اخروی.

او صاحب بقا و عزت و بی نیازی و علم است.

او از فنا و ذلت و فقر و جهل به دور است.

ایـنـهـا همه آثار تزکیه است , هر چند قرآن کریم , همه را در فلاح خلاصه کرده و فرموده است : قد افلح من زکئهها ((۴۳)) , رستگار است کسی که نفس خود را تزکیه کند.

قد افلح من تزکی ((۴۴)) , رستگار است کسی که قبول تزکیه کرد.

ح) اهداف تزکیه.

هـر چـند ممکن است این عنوان در عنوان قبل ادغام شود, ولی به لحاظ فرق میان فایده و غایت , می توان آنها را از هم تفکیک کرد, چرا که غایت ,مطلوب بالذات و فایده , مطلوب بالعرض است.

در صـورتی که فلاح , غایت تزکیه باشد, باید معلوم شود که چه فوایدی به جز فلاح بر تزکیه مترتب می شود و در صورتی که فلاح از فواید تزکیه باشد, باید در جستجوی غایت آن بود.

می توان غایت تزکیه ـ که همان مطلوب بالذات است ـ را قرب به خدا و سرانجام , خود خدا دانست.

اصـولا چـیزی مطلوب بالذات است که همه چیز به خاطر او مطلوب باشد و خود او به خاطر چیز دیگری مطلوب نباشد.

چـنین موجودی خیر مطلق و منتهی الیه همه سلسله موجودات و مطلوب حقیقی و ذاتی تمامی مـخـلـوقات و جملگی کائنات است , در این صورت ,فلاح از فواید تزکیه است , نه غایت آن , چرا که فلاح نمی تواند مطلوب بالذات باشد.

انسان کامل در پی قرب و وصال است.

او می خواهد خلوت نشین بزم وصل و دیدار باشد.

او حلقه افتخار ورضوان من اللّه اکبر ((۴۵)) را بر گردن دارد و هرگز دل خود را به حور و قصور و انهار و اشجار و غلمان بهشت , مشغول نمی دارد.

او دل بـه جـمـال مـطلق و کمال مطلق و هستی مطلق بسته و طالب کوی محبوب و آستان در معشوق است.

از در خـویش خدا را به بهشتم مفرست که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس قبله روی عاشقان وارسـته و دل های سوخته و آنهایی که از بیم فراق ,اشکشان جاری و آه جانسوزشان شعله ور است , اوست.

اینان اگر به غیر او توجه می کنند, به خاطر او و در راه اوست.

سیره پسندیده شان این است که از او به غیر توجه کنند, نه از غیر به او.

در ایـن جا منظور ما از اهداف تزکیه , آن اموری است که منتهی به فلاح می شوند, یعنی فلاح را از آثـار تـزکـیـه و آن امور را از اهداف تزکیه شمرده ایم و البته غایت و مطلوب بالذات را حضرت حق دانسته ایم.

قرآن کریم , تمام اموری را که در فلاح و عدم فلاح موثرند, در آیات متعدد بیان داشته است.

هـمان طوری که قبلا بیان داشتیم , ممکن است امور مزبور از اسباب قریب تزکیه و از اسباب بعید فلاح باشند و ممکن است همه آنها در معنای جامع تزکیه جمع باشند و بنابراین , همه به منزله اجزا و ارکان تزکیه و از اسباب قریب فلاح شمرده می شوند, هر چند ترجیح احتمال اول , موجه تراست.

اکـنـون به منظور آگاهی بیشتر خوانندگانی که بیشتر به امر تزکیه و فلاح می اندیشند, آیاتی را که عوامل ثبوتی و سلبی فلاح را بر شمرده اند در این جامی آوریم.

در آغـاز, خـواننده گرامی را توجه می دهیم به عوامل سلبی فلاح و در درجه بعد به عوامل ثبوتی فـلاح , هـر چـنـد سـلـب عـوامل سلبی فلاح از عوامل ثبوتی و سلب عوامل ثبوتی از عوامل سلبی مـحـسـوب مـی شـونـد, بـه عنوان مثال , حفظ نفس از بخل و اجتناب از پلیدی , از عوامل ثبوتی شمرده شده , پس بخل و پلیدی از عوامل سلبی است.

عوامل سلبی

۱.انه لایفلح الظالمون , ((۴۶)) ستمکاران رستگار نمی شوند.

ظلم در قرآن به معنای جامع : ظلم به نفس و ظلم به غیر و شرک است.

تـعبیر فوق در دو مورد در قرآن به کار رفته : یکی در مورد تعدی به ناموس دیگران که از مصادیق ظـلـم بـه نـفـس یا ظلم به غیر است و دیگری در مورددروغ بستن به خدا و تکذیب آیات او که از مصادیق شرک یا ظلم به نفس است , همه اینها از عوامل سلبی فلاحند.

۲.انه لایفلح المجرمون ((۴۷)) , کسانی که مرتکب جرم شده اند, رستگار نمی شوند.

جرم هم معنای عامی دارد.

جمله فوق در ذیل آیه ای آمده که درباره دروغ بستن به خدایاتکذیب آیات اوست.

قرآن این گونه کارها را جرم و از موانع فلاح محسوب داشته است.

۳.ولایفلح الساحرون ((۴۸)) ولایفلح الساحر حیث اتی ((۴۹)) , ساحران رستگار نمی شوند * افسونگر هر جا باشد رستگار نمی شود.

از دو آیه فوق ـ که اولی در مورد کسانی است که آیات وحی را سحر می شمارند.

و دومی در مورد کسانی است که می خواستند با سحر خود معجزه موسی را باطل کنند ـ استفاده می شود که سحر نیز از موانع فلاح و رستگاری است.

۴.فانما حسابه عندربه انه لایفلح الکافرون ((۵۰)) , جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش است .کافران رستگار نمی شوند.

این آیه در مورد کسانی است که شرک در عبادت پیشه کرده اند.

معلوم است که کفر اعم از شرک است , چرا که هر مشرکی کافر است , ولی هر کافری ـلزوما ـ مشرک نیست.

مفاد این آیه , این است که کفر نیز از عوامل سلبی فلاح است.

از این آیات , عوامل سلبی فلاح ـ یعنی ظلم و جرم و سحر و کفر ـ معلوم شد.

عوامل ثبوتی

عوامل ثبوتی فلاح , در قرآن کریم , نوزده چیز است:

۱.ایمان , چنان که می فرماید: قد افلح المومنون ((۵۱)) , مومنان رستگار شده اند.

جالب این است که ایمان مومن , مطابق آیات قرآنی مظاهری دارد که عبارتند از: خشوع در نماز, اعراض از لغو, دادن زکات , حفظ فروج ازمحرمات , رعایت عهد و امامت و محافظت بر نماز.

اینها به دنبال آیه فوق , ذکر شده است.

۲.اولـئک عـلـی هـدی مـن ربهم واولئک هم المفلحون ((۵۲)) , آنان بر هدایت پروردگارند و آنان رستگارند.

در این آیه اشاره به پرهیزکاران شده که ایمان به غیب , اقامه نماز, انفاق , ایمان به قرآن و سایر کتب آسمانی و ایقان به آخرت , از ویژگی های آنهاست.

۳.فـمـن ثـقـلـت مـوازیـنه فاولئک هم المفلحون ((۵۳)) , کسانی که میزان های آنها سنگین است , رستگارند.

مطلب فوق در دو مورد در قرآن آمده و هر دو راجع به قیامت است که روز سنجش اعمال است.

عملی که از خلوصی بیشتر برخوردار است , وزین تر و ارزشمندتر است.

۴.فـالذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون ((۵۴)) , آنان که بـه پـیامبر ایمان آورده و پاسدار عزت و حرمت او شده و پیرو نوری هستند که با او نازل گردیده , رستگارند.

۵.لـکـن الـرسـول والـذیـن آمـنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم المفلحون ((۵۵)) , ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند, با مال و جان خویش جهاد می کنند و برای آنان خیرات است و آنان رستگارند.

در این آیه , جهاد با مال و جان از ویژگی های پیامبر و یارانش ذکر شده.

اهل جهاد, هم مشمول خیرات و هم اهل فلاحند.

۶.انـما کان قول المومنین اذا دعوا الی اللّه ورسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا واطعنا واولئک هم المفلحون ((۵۶)) , تنها سخن مومنان به هنگامی که به سوی خدا و رسولش فرا خوانده می شوندکه میان آنها حکم کند, این است که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و آنان رستگارند.

در این جا تسلیم در برابر حکم خداوند را از عوامل فلاح شمرده است.

آری , اهل ایمان این چنینند, هر چند حکم خدا ـ به حسب ظاهر ـ به زیانشان باشد.

۷ .فـات ذالـقـربـی حـقـه والـمـسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجهاللّه واولهئک هم المفلحون ((۵۷)) , حق خویشاوندان و مستمند و وامانده سفر را بده که این برای کسانی که مشتاق لقای خدایند, بهتر است و آنان رستگارند.

در این آیه , اراده وجه خداوند و اشتیاق لقای او از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

۸.اولـهئک حزب اللّه الا ان حزب اللّه هم المفلحون ((۵۸)) , آنان حزب خدایند, آگاه باشید که حزب خدا رستگارند.

در ایـن آیه , دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا ـ هر چند از خویشان نزدیک باشند ـ از نـشـانـه های حزب اللّه شمرده شده و سپس یکی از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح را بودن در صف حزب اللّه معرفی کرده است.

۹.ومن یوق شح نفسه فاولهئک هم المفلحون ((۵۹)) , آنان که از بخل نفس حفظ شده اند, رستگارند.

در این آیه , خودداری از بخل از اسباب فلاح شمرده شده است.

۱۰.فـاما من تاب وآمن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین ((۶۰)) , اما کسانی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح کرده اند, از رستگارانند.

در این آیه , توبه و ایمان و عمل صالح از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

۱۱.واتقوا اللّه لعلکم تفلحون ((۶۱)) , در برابر خدا تقوا پیشه کنید, شاید رستگار شوید.

در این آیه , تقوا از عوامل ثبوتی فلاح محسوب شده است.

۱۲.یـا ایـهـا الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا اللّه لعلکم تفلحون ((۶۲)) , ای کسانی که ایمان آورده اید, شکیبا باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید که رستگار می شوید.

در این آیه , علاوه بر تقوا ـ که قبلا هم مطرح شد ـ صبر و مصابره و مرابطه از اسباب و عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

صـبر به معنای حبس نفس بر چیزهایی است که مقتضای عقل و شرع است و عقل و شرع مقتضی حبس نفس از آنهایند ((۶۳)).

مصابره به معنای تصبر و تحمل سختی ها به طور دسته جمعی است.

یـعـنـی صـبر یکی بر صبر بقیه افراد افزوده می شود و قوت و قدرت فزونی می گیرد و خود صبر شدت می یابد ((۶۴))

مرابطه اعم از مصابره است , چرا که مرابطه به معنای ایجاد ارتباط میان نیروها و کارهای افراد در تمام شوون زندگی دینی است ((۶۵))

در جـامـعه تعاون و همکاری در تمام شوون زندگی ضرورت دارد و این , موجب قدرت و شوکت جامعه می شود, به خصوص اگر در فضایل اخلاقی باشد.

۱۳.یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه وابتغوا الیه الوسیلهٔ وجاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون ((۶۶)) , ای کسانی کـه ایـمـان آورده اید, در پیشگاه خدا تقوا پیشه کنید وبه سوی او وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید, باشد که رستگار شوید.

در ایـن آیه , علاوه بر تقوا و جهاد که در برخی دیگر از آیات نیز مطرح است , توسل و جستن وسیله به سوی خداوند هم از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

۱۴.انـما الخمروالمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون ((۶۷)) , جز این نیست که شراب و قمار و بت ها و تیرهای گروبندی , پلیدیی از عمل شیطان است.

از آنها اجتناب کنید, باشد که رستگار شوید.

در این آیه شریفه , برخی از مصادیق پلیدی که از عمل شیطان است , آورده شده , سپس بیان کرده که اجتناب از پلیدی از اسباب فلاح است.

۱۵.فاذکروا آلا اللّه لعلکم تفلحون ((۶۸)) , نعمت های خدا را یاد کنید, باشد که رستگار شوید.

در ایـن آیه , پس از ذکر چند مورد از نعمت های الهی مانند نزول قرآن و خلافت روی زمین بعد از نوح و افزودن نعمت ها, توصیه کرده است که بندگان مومن , به یاد نعمت های خدا باشند که خود یکی دیگر از اسباب رستگاری است.

۱۶.اذا لـقـیـتم فئة فاثبتوا واذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون ((۶۹)) , هنگامی که گروهی ازدشمنان را دیدار می کنید, ثابت قدم باشید و خدا را بسیار یاد کنید,باشد که رستگار شوید.

در ایـن آیـه شـریـفـه , ثبات قدم و استواری و پایمردی در راه جهاد با دشمنان دین و ذکر کثیر از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است

۱۷.واعـبـدوا ربـکـم وافـعـلوا الخیر لعلکم تفلحون ((۷۰)) , پروردگارتان را پرستش کنید و کار نیکو به جای آورید, باشد که رستگار شوید.

در این آیه , عبادت و نیکوکاری از عوامل ثبوتی فلاح شمرده شده است.

۱۸.وتـوبـوا الـی اللّه جمیعا ایه المومنون لعلکم تفلحون ((۷۱)) , ای مومنان ! همگی بازگشت به سوی خدا کنید, باشد که رستگار شوید.

در این آیه که مربوط به تخلق مومنان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی است , بازگشت به سوی خـدا از عـوامل ثبوتی فلاح شمرده شده , هر چندکه قبلا هم به مساله توبه اشاره شده , ولی معلوم مـی شـودکـه قـرآن , تـخـلق مسلمانان در مسائل جنسی به اخلاق اسلامی را از مصادیق بارز و پر اهمیت توبه و بازگشت به سوی خدا می داند.

۱۹.وابـتـغـوا من فضل اللّه واذکروا اللّه کثیرا لعلکم تفلحون ((۷۲)) , [پس از برگزاری نماز جمعه , در روی زمـیـن پـراکـنـده شوید] و از فضل خدا طلب روزی کنید و خدا را بسیار یاد کنید, باشد که رستگار شوید.

قبلا هم ذکر کثیر به همراه ثبات قدم در راه جهاد مطرح شد.

در این جا هم ذکر کثیر به همراه طلب روزی از فضل خدا مطرح شده است و این خود اهمیت ذکر کثیر را به همراه تمام کارهای مهم دینی افاده می کند.

اکنون با توجه به آیاتی که در خصوص فلاح ذکر شد, می توان امور موثر در فلاح را برشمرد:

۱.ایمان , ۲.سنگینی و ارزشمند بودن عمل , ۳.پیروی نور قرآن , ۴.جهاد, ۵.توسل , ۶.تسلیم بودن در برابر خدا و رسول , ۷.اراده وجه اللّه و طالب لقا اللّه بودن , ۸.از حزب خدا بودن , ۹.خودداری از بخل , ۱۰.توبه , ۱۱.صبر و مصابره و مرابطه , ۱۲.اجتناب از رجس , ۱۳.ثبات قدم , ۱۴.عبادت , ۱۵.فعل خیر, ۱۶.تقوا, ۱۷.طلب روزی از فضل خداوند, ۱۸.ذکر کثیر, ۱۹.عمل صالح وب.

در ایـن جـا مـقـدمـه کتاب را ـ که قدری هم طولانی شد ـ به پایان می بریم , بدان امید که تـوانسته باشیم از رهگذر این اثر و دیگر آثار تربیتی به همین قلم , خدمتی هر چند ناچیز به اسلام و مسلمانان عاشق تعلیم و تربیت اسلامی کرده باشیم.

شهریور ماه ۱۳۷۶.

احمد بهشتی.

۱ـ بار گران مسئولیت

پیش گفتار.

آنـهـایـی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم , با کودکان و جوانان اصلی ارتباط دارند و برای اصلاح رفتار و تعیین خط سیر اصلی زندگی آنان کوشش می کنند, یعنی پدر, مادر, معلم و گردانندگان جـرایـد, دسـتگاه های فرستنده , سینماها وب همواره باید دونکته اصلی را در نظر داشته باشند و با رعایت آن , وظیفه خود را به شایستگی انجام دهند.

مسئولیت اجتماعی.

نـخـست این که همه افراد به منزله چرخ ها و ابزارهای ماشین اجتماع هستند که جامعه را به سمت جـلـو و بـه سوی تکامل و تمدن سوق می دهند,همین طوری که در یک واحد صنعتی , اگر یکی از چـرخ هـا و ابـزارهـا و مـهـره هـا از کار بیفتد یا کار خود را به صورت ناقص انجام دهد, کار دستگاه نیزناقص یا متوقف خواهدشد, در واحد خانواده نیز از کار افتادن و یا قصور افراد, بزرگ ترین لطمه را به پیشرفت و تکامل اجتماع وارد می سازد و این مساله ای است که بسیار اهمیت دارد.

اگر بخواهیم این مساله را در سطح محدودتری بررسی کنیم , باید ملت هایی را که در یک مملکت زندگی می کنند مقیاس قراردهیم.

در ایـن صورت هرفردی موظف است که به ملت و مملکت خود, صمیمانه و بی دریغ خدمت کند و اسـباب پیشرفت و سربلندی ملت و مملکت خودرا فراهم سازد,لکن بهتراست مساله را در سطحی وسیع تر و درمقیاس خانواده بشری مورد مطالعه قراردهیم.

در ایـن صـورت , هـرفـرد و هرملتی خود را عضو یک خانواده بزرگ سه میلیارد نفری می داند که هدفی جز ترقی و تعالی , نباید داشته باشد و درچنین شرایطی , کلیه ملل جهان , نه تنها باید مزاحم پـیـشـرفـت و تـرقـی ایـن واحـد بـزرگ نـبـاشـد بـلـکـه باید از راه تعاون و همزیستی مسالمت آمیز,کوشش ترقی خواهانه خود را به ثبوت رسانند.

مـتاسفانه در عصر ما به نام تمدن و پیشرفت , بزرگترین لطمه ها, به حیثیت انسانی وارد می شود, آنـهـایـی کـه بـا فـرستادن سه انسان به حوزه جاذبه ماه ,جهانی را غرق در اعجاب و حیرت واز این پـیـروزی بـزرگ احـسـاس غـرور و افـتـخـار مـی کـنـنـد, در صـحـنـه های جنگ , پدیدآورنده وحـشـتـنـاک ترین خونخواری وسبعیت هستند! اگر باور ندارید حوادث خاورمیانه و خاور دور را مطالعه کنید.

بدون این که اهمیت موضوع را انکارکنیم , خاطرنشان می کنیم که به گردش درآمدن سه انسان در اطراف ماه , در برابر عظمت این جهان بزرگ ,چندان کارمهمی نیست.

در منظومه شمسی ما ــبه قول یک منجم هلندی ــچهل بیلیون ستاره وجوددارد که تنها نامگذاری آنـهاـ در صورتی که هرکدام یک ثانیه وقت لازم داشته باشد ـ۱۷۰۰سال طول می کشد! چه کوتاه فکر اسـت فـضـانـوردی کـه مـی خـواهـد در ایـن مـسـافـرت کـوتـاه و مـحـدود فـضـایـی , خـدارا بنگرد,درحالی که دیدار خدا با چشم سرامکان ندارد, بلکه با چشم عقل ممکن است.

و باز ملاحظه می کنیم که به نام خدمت به تمدن و مملکت چه لطمه ها و زیان هایی به ملت ما وارد کـردنـد: دسـتـه ای بـودنـد کـه عـالـمـا و عـامدا, یا اشتباها به تخدیر اعصاب مردم به یژه جوانان می پرداختند.

کنسرت های عمومی ,فیلم های سینمایی و تلویزیونی , انواع و اقسام موسیقی ها,مواد افیونی و الکلی صرف نظر از این که به اقتصاد مملکت لطمه زد وانرژی ها را خنثی ساخت , سلامت روحی و جسمی افراد را در معرض خطر قرارمی داد.

مراکزی را به یادآورید که در تهران در دوران ستم شاهی به نام کاخ جوانان به وجود آمده بود.

روزی کـه ایـن مراکز تاسیس می شد, تصورمی شد که راستی به منزله جلوگیری از سرگردانی و افـسـارگـسـیـختگی نسل جوان , یعنی کودکان دیروز وبه وجودآمدن تفریحات سالم و درنهایت تشویق آنها به مطالعه و شرکت در کنفرانس های مفید و آموزنده وبه وجودآمده است , ولی ناگهان ایـن مـراکزدر مسیری دیگر افتاد و کاخ جوانان ,مرکز اجرای کنسرتها و سرگرمی های زیان بخش شد.

نـتـیـجـه ایـن طرز رفتار, این شد که دختران مملکت ما در حضور یک خواننده بیگانه سینه ها را گشودند و از او تقاضا کردند که با روژ روی سینه های آنها را به عنوان یادبود امضاکند و یا بلوزهای خـود را در حـالـی کـه بـه اوج هیجان رسیده بودند, به سوی او به وسط صحنه پرتاب کنند و او نیز باهیجانی شدیدتر کراوات خود را به سوی آنها پرتاب کند! هر انسان وطن دوستی وقتی می شنود که ایـن کراوات , طوری پاره پاره شده بود که قطعات بزرگ آن از یک سکه دو ریالی بزرگتر نبود و هر قطعه ای میان دختران به پانصد تومان خریدو فروش می شد, دچار شدیدترین تاثرمی شود.

تازه اینها غیر از جیغ و فریادهایی است که دختران با شنیدن صدای خواننده مذکور, سرمی دادند! کـسـانی بودند که برای زیارت جمال بی مثال یول براینر شبی تا صبح در اطراف هتل هیلتون بیدار ماندند و بدین وسیله بیشترین عواطف ننگین و آلوده خود را ابراز داشتند! مستمعان دلداده حمیرا ــخواننده معروف عرب ــبرای حظ بیشتر پیش از شرکت در کنسرت , حشیش مصرف می کردند و در لـحـظـات طوفانی استماع نواهای دل انگیز وی , دستمال در دهان خود می کردند تا بی اختیار جـیـغ نکشند!یکی از این خودباختگان هم وصیت کرده بود که در وقت مرگش به جای کفن ,او را در نـوارهـایـی کـه صـوت حمیرا در آن ضبط شده است بپیچند! مردمی که در چنین محیطهای مسخ کننده و آلوده ای بارآیند, هرگز نمی توانندارای زندگی سالم باشند.

در نـظـر چـنـین مردمی , اخلاق پسندیده و عواطف پاک انسانی و مفاهیم مقدسی چون عدالت , شرافتمندی , عفت , وفاداری , همت , جوانمردی ,فداکاری وب الفاظی توخالی بیش نیستند.

کسانی که عمدا یا اشتباها افراد را به این صحنه ها می کشاندند و آنها را از داشتن یک زندگی سالم , بـازمـی داشـتـنـد, در درجـه اول به ملت خود و درجه دوم به جامعه بشری خیانت می کردند و در حـقـیـقت , انسانیت را از مسیر اصلی خود منحرف یا لااقل پیشرفت و سیر آن را کند یا متوقف می کردند.

طـبـقه ای که دارای چنین زندگی ناسالم باشند, به انگل هایی می مانندکه جامعه را با وجود خود رنـج مـی دهـند و به قول دکتر کارل : امروزه با وجودشکست ایدئولوژی ها و آشوب جهانی , عقل و احساسات به ترقی خود ادامه می دهد.

بلاشک بشریت , جمع بی شماری از ضعفا و ناقص عقلان و ابلهان اخلاقی و دیوانگان و جنایتکاران و معلولان را به دنبال می کشد ((۷۳))

ولـی شک نیست که در چنین محیطهایی ناسالم و آشفته , ترقی عقل و احساسات , بسیار به کندی صـورت مـی گـیرد و بشریت با به دنبال کشیدن این همه ضعیف , ناقص عقل , ابله اخلاقی , دیوانه , جنایتکار و معلول , به خودی خود از پا در می آید و فلج می شود.

قـرآن کـریـم ـکـه سعادت بشر را در داشتن یک زندگی سالم و برانداختن انگل های اجتماعی و تـقـویـت روحـی و جـسـمی انسان می داند و با برنامه های جاودانی خویش زمینه را برای ساختن اجتماع سالم و پیشرو فراهم می سازد ـدرباره آن طبقه ای که مزاحم ترقی و رشد انسانیت هستند و سـررشـتـه مـفـاسد را به دست دارند و مایلند که در جامعه , زشتی ها و انحراف های اخلاقی رواج داشـته باشد تا خود بهره برداری های بلهوسانه شخصی بنمایند,چنین می گوید:انالذین یحبون ان تـشـیـع الـفـاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم , کسانی که دوست دارند در میان مردم باایمان , زشتی ها شایع شود,برای آنها عذابی دردناک است ((۷۴)).

مربی وظیفه شناس کسی است که خود را مدیون اجتماع بداند و توجه داشته باشد که اگر درست بـه وظـیفه تربیتی خود عمل کند و نونهالانی را که تحت تربیت او هستند, از نظر عقل و عواطف , درسـت بـپـرورانـد و آنـهـا را از یـک زنـدگـی سالم برخودار گرداند, در حقیقت همچون یک مـهـنـدس متخصص ـکه ابزارها و چرخ های یک واحد صنعتی را برای حرکت صحیح آن , تعمیر و اصلاح می کندـ توانسته است واحد بزرگ یا کوچک اجتماع بشری را در راه حرکت صحیح و ترقی و پیشرفت , یاری و مدد نماید و برای این واحد بزرگ یاکوچک انگل و طفیلی و عناصر مخل و سدراه ترقی بارنیاورد.

ایـن خـدمـت بـه یـقین بالاتر از خدمت یک پزشک یا مهندس و غیره است , چه اگر ما انسان سالم نداشته باشیم , هیچ یک از صنایع و علوم برای ما مفیدنخواهدبود.

بـررسـی اجمالی و مطالعه سطحی زندگانی پاره ای از ملت ها نشان می دهد که زندگی فردی و اجتماعی آنان با شکست های بسیار روبه روشده است.

بـه قـول دکـتـر آلـکسیس کارل : نشانه این شکست ها واضح است : الکلیسم عمومی , سستی بنیان خانواده , وفور زن های مطلقه و منحرف , فراوانی کودکان بی تربیت و معیوب , حسد و تشتت کامل در قـلـب هـر گـروه اجـتـماعی , در خانواده و کارگاه , و دفتر و کارخانه و شهر و حتی دانشگاه وبیمارستان و موسسات خیریه , و نفاق و ناتوانی در مشارکت برای یک امر اجتماعی.

ایـن نـشـانه ها معرف آشفتگی های عمیقی در عقل و احساس و نماینده بدی پرورش فعالیت های روانی است.

قسمت اعظم مردم دنیا فی الحال نمی توانند خطمشی عاقلانه ای در زندگی اختیار کنند ((۷۵))

مسئولیت فردی.

نـکـتـه دیـگـری کـه بـاید به طور کامل مورد توجه مربی و کلیه عوامل تربیتی ومحیط اجتماعی قرارگیرد, مساله سرنوشت کودکان و جوانان است.

باید توجه داشت که نمی توان تعیین سرنوشت آنان را به دست قضا وقدر سپرد.

بسیاری از پدران و مادران , این طور فکر می کنند که خوشبختی یا بدبختی طفل ,در آینده مربوط به سرنوشت اوست.

اگـر سرنوشت طفل ,خوشبختی است , هیچ قدرتی نمی تواند سرنوشت او را تغییر داده , از سعادت مـحرومش گرداند و بالعکس اگر سرنوشت طفل بدبختی و شقاوت است , کسی نمی تواند اورا از مسیر بدبختی به مسیر خوشبختی بکشاند.

راسـتـی اگـر چـنین است پس کوشش های پی گیر پیامبران و همه مصلحان اخلاقی و اجتماعی برای اصلاح و سعادتمند ساختن افراد و اجتماعات ,بیهوده بوده است ,در حالی که چنین نیست.

دنیای ما دنیای تلاش و کوشش است.

هرچه بخواهیم شدنی است.

بزرگان گفته اند:خواستن توانستن است به هرچه نرسیدیم برای این است که نخواسته ایم.

اگـر مـی بـینیم نوباوگان اجتماع آن طور که باید و شاید بار نمی آیند و احیانا پشت پا به مقدسات مـی زنـند و یا گرفتار انحرافاتی هستند, برای این است که نخواسته ایم آنها را صحیح تربیت کنیم , بلکه آنها را به دست قضا و قدر! سپرده ایم , چه اگر می خواستیم , بهتر از این تربیت می کردیم.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را ـــــــ برون کن ز سر, باد خیره سری را.

تـو چـون خـود کـنـی اخـتـر خـویـش را بد ـــــــ مدار از فلک , چشم نیک اختری را ((۷۶))

خونسردی و ملایمت.

آنـهـایـی که با کودکان تماس مستقیم دارند, برای رسیدن به هدف خود چاره ای جز خونسردی و حفظ آرامش ندارند.

اگر آرامش و خونسردی خود را از کف دهند, احیانا کودک را به لجبازی و طغیان می کشانند.

تـوسل به خشونت , برای هیچ مقامی زیبنده نیست : زمامداران و رهبران دینی و مربیان اخلاقی و فرماندهان و مدیران کارخانه ها وموسسات و دوایر,هیچ کدام از این قاعده مستثنا نیستند.

در عـیـن حـال بـرای آنهایی که عهده دار وظیفه حساس تربیت شده اند, اهمیت این قاعده خیلی بیشتر است.

قرآن کریم اهمیت این موضوع را به پیشوای اسلام گوشزد می کند و او را به خونسردی و ملایمت و مـهـربـانـی بـه مـردم فراخوانده می فرماید:فبمارحمۀ منالله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظالقلب لانـفـضـوا مـن حـولـک , بـه واسـطه رحمتی از جانب خداوند با آنان مدارا کردی و اگر خشن و درشت خوبودی , از اطراف تو پراکنده می شدند ((۷۷)).

از این جهت است که می بینیم بزرگ ترین مربی و معلم انسانیت ـحضرت محمدر ـ حتی جسارت ها و ستمگری های مردم را به خود نادیده می گیردو همه را مورد عفو و اغماض قرار می دهد.

عـربـی بـادیه نشین به منظور دریافت کمک به مدینه آمده بود و به سبب این که پیامبر موفق نشد آن طوری که باید و شاید رفع احتیاجش کند, زبان به جسارت و بی ادبی گشود.

پیشوای اسلام مردم را از تعرض به او بازداشت و او را به مهمانی دعوت کرد.

اووقـتـی کـه زنـدگـی سـاده و بـی پـیـرایه پیامبر خدا را دید, از گفتار خود نادم شد و زبان به عذرخواهی گشود.

پیغمبر اکرمر از او خواست که در مسجد, در حضور جمعیت مسلمین معذرت خود را تکرار کند تا مسلمانان , کینه او را در دل نگیرند.

روز بعد, اعرابی در مسجد زبان به عذرخواهی گشود و اصحاب پیامبر تبسم کردند, آنگاه پیشوای عـالـیـقدر اسلام فرمود:مثل من و این گونه افراد,مثل همان مردی است که شترش رمیده بود و فرار می کرد.

مردم به خیال این که به صاحب شتر کمک بدهند, فریاد کردند و به دنبال شتر دویدند.

آن شتر بیشتر رم کرد و فراری تر شد.

صاحب شتر مردم را بانگ زد و گفت : خواهش می کنم کسی به شتر من کاری نداشته باشد.

من خودم بهتر می دانم که از چه راه شتر خویش را رام کنم.

همین که مردم را از تعقیب بازداشت , رفت و یک مشت علف برداشت و آرام آرام از جلو شتر بیرون آمد, بدون این که نعره ای بزند و فریادی بکشدو بدود, تدریجا در حالی که علف را نشان می داد جلو آمد و بعد با کمال سهولت , مهار شتر خویش را در دست گرفت و روان شد.

اگـر دیـروز من شما را آزاد گذاشته بودم ,حتما این اعرابی به دست شما کشته شده بودـو در چه حـال بدی کشته شده بود, در حال کفر وبت پرستی !ـولی مانع دخالت شما شدم و خودم با نرمی و ملایمت , او را رام کردم ((۷۸))

با وظایف حساس خود آشنا شویم

مـوسـیـه ((۷۹)) , دبیر دانشسرای پسران در شهر اتوی فرانسه , در کتاب چگونه روح های محکم و زنـده بـسـازیـم مـی نـویـسـد: اشخاصی که کارشان پرورش کودکان و جوانان است , بیش از تمام اسـتـعـدادهـا و قـوای شـاگردان خود, با عقل و شعور آنان سرو کار دارند و مقصد مستقیم آنان پـرورش و بـی نـیـازکردن روح و قوه عاقله است و اگر منظور عالی تری دارند, یعنی می خواهند انـسـان شـرافـتـمند و مرد کامل تربیت کنند, باز هم به دستیاری عقل وروح ,رگ حساس آنها را مـی جـویـنـد و اراده شـان را تحت تاثیر قرارمی دهند, بنابراین شناسایی واضح و دقیقی از شرایط اخلاقی و تربیت عقلی و روحی خوب , وظیفه اهم والزم هر مربی و آموزگار است.

مـا نـظرها و افکار خود را راجع به یک موضوع ,تحت مداقه و تجربه آقایان می گذاریم و آن مساله ایـن اسـت : چـطـور بـرای پرورش کودکان و جوانانی که در دست ما هستند, آن زندگی روحی و فکری را خلق کنیم که بتوان آن را اخلاقا خوب و صحیح دانست ((۸۰))

ایـن هـمان مساله ای است که ما در این کتاب , دنبال و کوشش می کنیم که مربیان و کلیه عوامل مـوثـر اجـتماعی را متوجه وظیفه حساس و مسئوولیت سنگین خود سازیم , بلکه باید خاطرنشان کـنـیـم که هدف عمده و اصلی پرورش , همان پرورش انسان شرافتمند و کامل و به تعبیر علمای آموزش وپرورش بسط شخصیت است.

برای رسیدن به چنین هدف مقدسی باید کودک را از غذای جسمی و روحی سالم برخوردار سازیم.

بـهداشت جسمی او را به طور کامل رعایت کنیم تا با روح و جسم سالم بارآید و بتواند قدرت کامل برای به کارانداختن دقت و قوای دیگر خود داشته باشد.

به قول همان نویسنده : دقت که یکی از نمونه های فکری است , به اوضاع و احوال خارجی و مزاجی بستگی دارد ((۸۱)).

اوضـاع و احـوال خـارجـی , یعنی اموری که حواس را تحریک می کند, از قبیل هیاهوی بی مقدمه , تغییر ناگهانی نور, پیدایش بی سابقه اشکال نامانوس ,بوهای تندی که به مشام می رسد و بسیاری از حوادث دیگر که باعث تفرقه حواس می شود و انسان را از آموزش و پرورش کامل باز می دارد.

در محیط مطالعه و محیط تحصیل کودک , باید آرامش کامل برقرارباشد.

در عین حال برای داشتن روحی سالم , اوضاع و احوال مزاجی نیز بسیار موثر است.

کـودکـی کـه از ضعف عمومی یا کمبود غذا و ویتامین های لازم و یا دردهای عضوی و موضعی یا ضعف شنوایی و بینایی رنج می برد, نمی تواند به طورکافی , پیشرفت کند.

اصلاح این عیوب , از وظایفی است که کار مربی را کاملا آسان می کند.

به قول موسیه :دقت در تحت سه رکن اساسی بدن , یعنی خون و عضلات و اعصاب قرار می گیرد, علاوه بر اینها نظم و آهنگ دم زدن نیز درآن تاثیرشدید دارد ((۸۲))

هرگاه کودک دارای خونی پاک و سالم باشد, بدون تردید دارای دقت و فهمی عمیق تر است.

مابسلی ((۸۳)) معتقد است :گردش خون در دماغ (مغز) هنگامی که این عضو مشغول است ,بسیار زیادتر از حال سکون و آرامش است ((۸۴))

کم خونی و کمی اکسیژن مورد لزوم برای تنفس و هوای کثیف , باعث ضعف فهم و دقت می شود و در چنین مواردی مربی نباید تصور کند که عقل ,بیکاره و منحرف شده است.

یـکـی از روان شناسان , به نام ریبو اثبات کرده است که : دقت همیشه بر روی ماهیچه ها و به وسیله ماهیچه ها عمل می کند و نوع عمل آنها اساسا به شکل توقف و سکون می باشد ((۸۵))

بـه نـظـر وی بـرخـی از جـنبش های عضلانی ظاهرا مهمل , از قبیل تکان دادن سر و دست و پا, یا بـازیـهـای غـیـر ارادی بـا قلم وخطکش وب یا راه رفتن سریع که بدون دخالت اراده بر سرعت آن افزوده می شود, وسیله تولید قوایی هستند که مورد استفاده اعمال فکری قرارمی گیرند.

اینها زمینه را برای فعالیت فکری آماده می سازند.

جـنـبـش هایی هم هستند که برای تمرکز دادن دقت بر روی موضوع معینی به کار می روند, مثل جنبش صورت و بدن وب, بنابراین برای تقویت وسلامت عضلات , کودک را باید به ورزشهای مفید و متنوع وادارکرد.

در مـورد وضـع عـصبی نیز دو موضوع باید مورد توجه باشد: یکی تحریک بیش از اندازه و دیگری انحطاط یا فرسودگی عصبی است.

کودکی که دچار ترس یا غضب یا یکی دیگر از عواطف حاد و مزاحم شده باشد, نمی تواند قوه دقت و فهم خود را به اندازه کافی به کار اندازد.

باید آن قدر صبر کرد تا به حال عادی بازگردد.

هـمچنین کودکی که دچار فرسودگی عصبی شده است و در نتیجه خود را غیر قابل برای تجمع حـواس نـشـان مـی دهد و دچار برخی تخیلات نارواگردیده است , باید از کار فکری ممنوع و به طبیب مراجعه داده شود تا سلامت خود را باز یابد.

انـسـان در موقع دقت سعی می کند از تعداد تنفس های خود بکاهد, در حقیقت , دقت کامل وقتی صورت می گیرد که دم زدن تعطیل شود.

پـس سالم نبودن ریه ها و مجاری تنفسی و یک ابتلای ساده پلیپ ممکن است کودکی را تا سرحد کودنی تنزل دهد, در حالی که واقعا دارای هوشی سرشار است.

رعایت همه این نکات , برای تامین سعادت کودک , بر مربیان لازم است.

اجـتماع باید کلیه وسایل را برای شکوفا شدن استعدادهای کودکان فراهم سازد و تمام موانع را از سر راه آنها بردارد.

در این صورت بارگران مسئولیت به مقصد می رسد.

کـوشـش مـا در ایـن کتاب این است که با شرح و تفصیل بیشتری , جامعه را متوجه این مسئولیت گردانیم و در این راه از خداوند بزرگ یاری می طلبیم.

۲ ـ نفوذهای اجتماعی

وجـه امـتـیاز هر فردی را باید در منش و شخصیت او و به عبارت دیگر, در واکنشهایی که در برابر پدیده های مختلف از خود نشان می دهد, جستجوکرد.

در روان شـنـاسـی , شـعـبه ای به وجود آمده است که به نام کاراکترلوژی ((۸۶)) یا خصلت شناسی خوانده می شود.

این علم در عین این که ناقدان سرسختی دارد, طرفداران پرو پا قرصی نیز دارد.

بدیهی است که این علم ,سعی می کند که افراد را آن چنان که هستند, بشناسد و اسرار درونی آنها را کشف کند.

یقینا شناسایی دقیق افراد و حتی خویشتن ,فواید ارزنده ای را در بر دارد.

شـخصی که خود را بشناسد خیلی بهتر و سریع تر از افرادی که خود رانشناخته اند, می تواند در راه ترقی و تکامل , گام بردارد و نیازمندی های خودرامرتفع سازد.

جـمله تاریخی خود را بشناس ! در تعلیمات سقراط حکیم , همچنان باقی مانده است و از نظر آیین مقدس اسلام خودشناسی مقدمه خداشناسی وخداشناسی وسیله یک زندگی آرام و خوش و دور از نگرانی و اضطراب است.

کاراکترلوژی در آموزش و پرورش , راهنمای خوبی است.

متصدیان آموزش و پرورش می توانند در پرتو این علم در راه ایجاد دگرگونی مطلوب در افرادی کـه تـحت تربیت هستند گام های موثری بردارند وآنها را به شاهراه سعادت هدایت نمایند, زیرا تا خـصـوصـیـات جـسـمـی و روانـی افـراد شـنـاخـتـه نـشـود و واکنش های مختلفی که در برابر پـدیـده هـای مختلف , از خود نشان می دهند کشف نشود, آموزش و پرورش آنها به نحو مطلوب و مترقی , امکان پذیر نخواهدبود.

عـیـب عـمده کار کسانی که وظیفه خطیر آموزش و پرورش را به عهده گرفته اند, این است که مـانند یک فرمانده مستبد همواره با جمله بکن و نکن !قدرت خود را به رخ افرادی که تحت تربیت آنـهـا هـستند می کشند و بدون این که به شخصیت و خصایل ذاتی و اکتسابی آنها احترام کنند, از آنهامی خواهند که دستورها و تکالیف را بدون چون وچرا انجام دهند, به همین جهت می بینیم که هـمواره شکافی عمیق میان این دو طبقه ـکه باید بیش از همه طبقات به یکدیگر نزدیک بوده و با یکدیگر تفاهم داشته باشند ـوجود دارد و نتیجه مطلوب نیز کمتر گرفته می شود.

برای رفع این عیب بزرگ است که کاراکترلوژی در خدمت آموزش و پرورش درآمده است : محیط خانه یا محیط خصایل ارثی , محیط مدرسه یامحیط اکتسابات , محیط اجتماع یا محیط به کار بستن اکتسابات سه عامل مهم تشکیل شخصیت و منش افراد هستند و بر روی خصلت انسانی تاثیربه سزایی می گذارند.

به کار بستن اکتسابات , در عین حال جنبه آموزندگی دارد, یعنی در این حالت , اکتسابات انسان در نهاد آدمی رسوخ می کند و افقهای تازه ای به روی انسان گشوده می شود و انسان از خویشتن , می آموزد.

از نظر آموزش و پرورش , توصیه می شود که انسان همواره تعادل میان اکتسابات و به کار بستن آنها را حفظ کند, یعنی هم دنبال دانش های نو برود وهم آنچه را یاد گرفته است , به کار ببندد.

اگر صرفا به کار ببندد و اکتساب و آموزش در کار نباشد, تعادل از دست می رود و ارزش مطالب آموختنی گذشته نیز کم می شود.

پیامبر اسلام , سفارش می کند که از گهواره تا گور دانش بجویید و کرارا در کلمات پیشوایان اسلام آمده است که علم بدون عمل , ارزشی ندارد.

خلاصه , عوامل مذکور در حقیقت , سرنوشت انسان را تعیین و مسیر زندگی او را رسم می کنند و برای شناسایی منش و شخصیت افراد و آموزش وپرورش صحیح آنان , ناگزیریم این عوامل را به طور کامل , مورد توجه و دقت قرار دهیم.

عوامل دیگر.

مطلبی که ما را نسبت به نوآموزان , نگران می کند این است که , آنها گاهی رو به فساد و تباهی می روند و دستخوش انحراف می گردند, بااین که مدرسه و محیط تشکل خصایل ارثی یعنی خانه , چنین اقتضایی را ندارند.

این جاست که ما باید به سراغ عوامل دیگر برویم و متوجه باشیم که نفوذ آنها هم شاید دست کمی از عوامل سه گانه مذکور نداشته باشد.

این عوامل خیلی آسان , بدون توجه مربیان کار خود را می کنند و مسیر زندگی اطفال و جوانان را درست بر خلاف مسیری که خانه و مدرسه رسم کرده اند, ترسیم می کنند.

از همین جا فرق عمده مردم عصر ما با مردم عصرهای گذشته روشن می شود.

این که می بینیم مردم گذشته کمتر از مقتضیات خانوادگی و تربیتی منحرف می شدند و مردم امروز, خیلی زیاد منحرف می شوند, علت آن را باید درارمغان های تمدن قرن طلایی جستجوکرد.

انسان از آغاز کودکی با یک سلسله داستان های راست یا دروغ سر و کار دارد.

این داستان ها را یا از زبان این و آن , یا از رادیو, تلویزیون و فیلمهای سینما یا از کتاب ها, جراید و مجلات فرا می گیرد.

قـهرمانان داستان های شورانگیز, به خصوص اگر در آن داستان ها جنبه های هنری به خوبی به کار رفـته و از ذوقی لطیف و سرشار الهام گرفته باشد,فوق العاده در نظر انسان اهمیت پیدا می کند و انسان می کوشد تمام خصوصیات زندگی خود را با وضع آنها منطبق سازد.

کمتر کسی پیدا می شود که دارای استقامت باشد و تحت تاثیر قرار نگیرد.

در هـر اجـتـمـاعـی افـراد زبـده و بـرجسته , مورد توجه قرار می گیرند و توجه سایرین را به خود جـلـب مـی کنند, طبق اصول روان شناسی رفتار این قبیل افراد, در روحیه دیگران اثر می گذارد, ایـنـها نیز به نوبه خود قهرمانانی هستند که درتعیین مسیر زندگی توده مردم نقش مهمی بازی می کنند.

بـدون تـردیـد, ایـنها اگر واجد صفات عالی و کمالات انسانی باشند, به خوبی می توانند جامعه را به سوی کمال رهبری کنند و پیشوایان معنوی و روحانی برای جامعه خویش باشند, ولی باید به حال جـامـعـه ای تـاسـف خـورد که افراد سرشناس و معروف آن و به عبارت دیگر, قهرمانان آن جامعه فاقدکمالات انسانی بوده و عناصری کثیف و آلوده باشند ((۸۷))

پیامبر عالی قدر اسلامر با توجه به جنبه های روحی انسان ها فرمود: مردم به دین زمامداران خویش هستند.

روان شناسان می گویند: قهرمان جویی از خصوصیات سنین تکلیف و شباب است.

همچنین شرکت در دسته های اجتماعی باشگاه ها, دوره ها, انجمن های سری وغیره , در این دوره خیلی رایج است.

اکـنـون بـه تناسب نیازمندی های هر طبقه از جامعه , نشریات مخصوصی به وجود آمده است : برای کـودکـان , کـتـاب هـا و مـجـلات مـخـصوصی منتشرمی شود, جوانان هم به نوبه خود کتاب ها و مجلاتی دارند,بانوان نیز از این رهگذر, بی بهره نمانده اند.

حوادث جالب توجه و اخبار وحشتناک و تکان دهنده ای که احیانا با زرق وبرق و عکس و تفصیلات در اختیار مردم گذارده می شوداچیزی نیستند که بتوان از نظر دور داشت.

مسائل جنسی و جنایاتی که در حوزه امور جنسی رخ می دهد و به وسیله جراید و مجلات غربی با آب و تاب در دسترس عموم قرار می گیرد,بدون تردید تاثیر به سزایی در زندگی انسان دارد.

انتشار این قبیل مطالب , بشر را در ورطه سقوط قرارداده است.

برخی هنوز تردید دارند که آیا این قبیل مطالب را باید با وضوح و روشنی برای کودکان بیان کرد, یا به طور کلی آنها را در عالم بی خبری نگاه داشت.

شاید بهترین راه این باشد: به جای این که این قبیل مطالب با آب و تاب نقل شود, نقل آنها به اجمال بـرگـزارگـردد و در عوض , عواقب شوم و ندامت هاو بدبختی هایی که به دنبال دارد, با وضوح و تفصیل نقل شود, تا درس عبرت شود و جنبه آموزشی و پرورشی پیدا کند.

در مورد جنایات دیگر نیز همین رویه دنبال شود.

هماهنگی کلیه عوامل.

برای این که آموزش و پرورش به نحو مطلوبی صورت گیرد و نتیجه خوب بدهد, باید تمام دستگاه هایی که روی خصلت و شخصیت افراد اثرمی گذارند, به دقت کنترل شوند و با یک برنامه وسیع و همه جانبه , میان آنها هماهنگی کامل برقرارگردد, تا خانه , مدرسه , رادیو, تلویزیون , سینما,کتاب , مجله , روزنامه و سرانجام افراد سرشناس و قهرمان جامعه , یک ایدآل به افراد بدهند و آنها را درراه صلاح و خوشبختی رهنمون گردند.

فیلم های سینما و کتب و مجلات و روزنامه ها ـبه ویژه آنها که به نام کودکان یا جوانان منتشر می شوند ـباید جنبه تجارت و بازرگانی به خود نگیرند وگردانندگان آنها با انواع دسیسه ها و مخالفت با دین , وجدان ,اخلاق و مقررات اجتماعی , در صدد بالا بردن تیراژ و جلب مشتریانی بیشتر نباشند وهمواره هدف مقدس اصلاح جامعه را بر تمام منافع شخصی مقدم دارند.

برنامه های رادیو و تلویزیون باید بیش از هر چیز, مورد توجه واقع شوند و زیر نظر متخصصان آموزش و پرورش قرار گیرند, تا نتیجه مطلوب از کارآنها گرفته شود و به جای این که به عنوان بهترین وسیله ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت صحیح و مترقی از آنها استفاده شود, احیانا وسیله اغوا وسوق دادن نوباوگان اجتماع به سوی فساد و بی بندوباری نباشند.

در مورد داستان ها, مخصوصادقت بیشتری لازم است , زیرا اصولا داستان ها برای کودکان و حتی بزرگسالان , تاثیر تربیتی فراوانی دارند, از این روباید قهرمانان داستان ها, مظاهر کامل انسانیت و نمونه هایی از صمیمیت و صفا و فداکاری و پاک طینتی و دینداری باشند.

امروزدیگر تنها با اصلاح برنامه مدارس و محیط خانه , نمی توان منتظر بود که در جامعه ـن طوری که باید و شاید ـافرادی شایسته تربیت شوند و درنتیجه منظور مربیان تامین شود.

روسو معتقد بود که باید اشخاص را به طور منفرد به دست معلم تربیت کرد و حتی او را از محیط خانه جدا نمود تا تحت تاثیر هیچ عاملی غیر ازمربی خود واقع نشود, در کتاب امیل می نویسد:هر چیز که از دست خداوند یا خالق طبیعت بیرون می آید, خوب است , فقط دست های بشر آن رافاسد و خراب می کند.((۸۸)) ولی شک نیست که این عقیده نمی تواند جامه عمل به خود بپوشد.

خواه ناخواه , افراد جامعه از دوران کودکی تا دوران جوانی و پیری , تحت تاثیر عوامل مذکور قرار خواهندگرفت و در شخصیت آنها اثر خواهدگذاشت.

بدین ترتیب تنها راه علاج تمام نگرانی هایی که اکنون متفکران را به خود مشغول ساخته است , کنترل تمام دستگاه ها و برقرارکردن هماهنگی کامل میان آنهاست.

۳ ـ هماهنگی نیروها

از آموزش و پرورش چه می خواهیم ؟.

ب از خانه ای غریو شادی برخاست , دوستان و خویشاوندان به فراخور حال خویش , هدیه هایی تقدیم کردند, تبریک گفتند و در مراسم جشن ,شرکت جستند, زیرا نخستین کودک خانواده پس از روزها و ماه ها انتظار, قدم به عرصه زندگی گذاشته بود.

آری آقا و بانو, سرانجام پدر و مادر شدند و به دنبال آن ,وظایف خطیری در زندگی پیدا کردند, وظایفی که به سرنوشت , سعادت و شخصیت یک انسان بستگی دارد, انسانی ناتوان و نیازمندبه پرستار مهربان و فداکار, ولی دوست داشتنی , نور چشمی و جگر گوشه ای با یک سلسله استعدادهای مختلف به دنیا آمده , به زندگی پدر و مادر رونقی تازه و صفا و گرمی بخشیده است و ساعتها والدین خود را سرگرم و مشغول می سازد.

از همین جا طرح آینده یک کودک ریخته می شود, آموزش و پرورش او آغاز می گردد, تجربه ها می اندوزد, تجربه هایی بسیار ساده و سطحی ,یادمی گیرد که پستان مادر را بمکد,هنگام گرسنگی با ناله و گریه ,توجه مادر را به خویش جلب کند, از دیدن قیافه های آشنا لبخند بزند,از دیدن قیافه های ناآشنا گریه کند, کم کم صدا و قیافه مادر را تشخیص دهد و.

سال های اول زندگی سپری می شود. طفلک زبان بازکرده , حرف می زند, راه می رود, اسباب بازی را مال خود می داند, به کسی اجازه دست زدن به آنهارا نمی دهد, غیر از پدر و مادر, باعده ای دیگر هم آشنا می شود, دلش می خواهد به گردش و تفریح رود و گاه گاهی با پدر و مادر, همکاری نماید, ولی هنوز هم وابسته ونیازمند است ,آموزش و پرورش می خواهد, تا بتواند انسانی مستقل , تکامل یافته , اجتماعی و دارای صفات و ملکات نیکو شود, هنوز احتیاج به یک مربی لایق داردکه از میان استعدادها و توانش های ضد و نقیض , تنها استعدادها و توانش های خوب او را به ثمر برساند و بقیه را ریشه کن و یادست کم ضعیف سازد.

مربی هرکس که باشد, پدر و مادر, معلم یا دیگری , موظف است قدم به قدم , طفل را دنبال کند و او را در شاهراه ترقی و تکامل وشکفته شدن غنچه استعدادهای نیکو یاری دهد, تا آن جا که بی نیاز شودو در کوره زندگی به صورت فولادی آبدیده درآید, شلاق عادات وسنن زشت , روح و ذهنش رامکدر نسازد, راه و رسم زندگی را خوب بداند,خوب کار کند, خوب استراحت کند, بهداشت جسمی و روحی را رعایت کند, خوب معاشرت نماید, خوب فکر کند, دچار کشمکش روانی نگردد, وظایف فردی , اجتماعی , دینی و دنیوی را به نحو شایسته ای انجام دهد, احساس ضعف و حقارت , مانند میکرب یا ویروس سرطان , او را شکنجه ندهد, محیط خود را بشناسد, اطلاعات کافی و تجربیات لازم را بیندوزد, طرزاستفاده از منابع طبیعی و زندگی را بداند, برای جامعه و خانواده عضوی مفید باشد, با زیباییهای طبیعت آشنا باشد, دارای فکر ابداعی و انتقادی ودید وسیع جهان بینی باشد وب , این است آنچه ما از آموزش و پرورش می خواهیم و دانشمندان این فن , پس از بررسی های زیاد, آن را جسته ,راه هایی برای رسیدن به آن را نشان داده اند.

ژان ژاک روسو معتقد بود که : امیل ((۸۹)) باید مکتشف و یا مخترع شود و هرگز نباید تقلید کند, بـایـد اسـتعدادها و قوای مکنونه او بیدار شود و نبایدوی متکی به حافظه و یا انبارکردن معلومات به شکل محفوظات در ذهن خود بشود.

باید حس اعتماد به نفس داشته باشد.متکی به قوای خود بوده , از اتکای به دیگران دوری جوید ((۹۰)).

با خویشتن آشتی کنیم.

برای تامین هدف آموزش و پرورش , در درجه اول , مربی باید با خود آشتی کند.

اصولا میان طرز فکر, رفتار و گفتار او نباید ضدیت و تناقضی باشد.

او بـاید بدون این که چیزی را تحمیل کند و با اعمال زور کودک را به انجام آن وادارنماید, در صدد اصلاح خویش برآید و از این راه اعتماد او رابه خود جلب نماید, حس احترام او را برانگیزد و خود را در نظر او محبوب و دوست داشتنی جلوه گر سازد.

ایـن جـاست که به آسانی نتیجه مطلوب گرفته می شود و گام های سریع در راه رسیدن به هدف , برداشته می شود, آری.:

درس معلم ار بود زمزمه محبتی ـــــــ جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را.

قـرآن کریم این حقیقت را در چهارده قرن پیش , چنین بیان کرده است : اتامرونالناسبالبر وتنسون انـفسکم ,آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خویشتن رااز یاد می برید؟ ((۹۱))

راستی آیا هرگز فکر کـرده ایـد کـه ضدیت و تناقض میان اندیشه , گفتار و رفتار مربی , بیش از هرچیز برای فردی که تحت تربیت است , ناگوار است ؟ آیا می دانید که او با مشاهده چنین وضع ناگواری , سخت گیج و سرگردان می شود, اعتماد و ایمانش از وی سلب می گردد وبه تدریج در صدد پیدا کردن بهانه و عـذرتـراشی برای شانه خالی کردن از زیربار وظایف و تکالیف برمی آید و این خوی زشت را در تمام مراحل ودوران زندگی پی می گیرد و زیانهایی غیر قابل بخشش و جبران ناپذیر به اجتماع و خود وارد مـی کند و بیماری او همچون بیماری های اپیدمیک به دیگران نیز سرایت می نماید؟ به عقیده مـا ایـن بـی بـنـد و بـاری هـا, لاابالیگری ها, افراط و تفریطها, وظیفه نشناسی ها, رشوه خواری ها, حق کشی ها,جنایت ها, دزدی ها, قتل وغارت ها و در نهایت , تمام کارهای خلاف انسانیت ,غالبا ناشی از ایـن اسـت که اشخاصی که در حقیقت مورد توجه افراد تحت تربیت هستند و نقش مهمی را در تـشکیل شخصیت آنها دارند, هنوز خود بهره ای از کمال و آدمیت نیافته اند و صفات زشت خود را دانسته یاندانسته به آنها منتقل می کنند.

ایـن عـوامـل , یـکـی و دو تـا نیستند: پدر, مادر, همبازی , قهرمانان فیلم ها و داستان ها و رمان ها, سرشناسان جامعه , معلم , کتاب , مجله , رادیو, تلویزیون ,سینما, تئاتر و به طور کلی محیط زندگی , نیروها و عواملی هستند که کودک از مکتبشان درس می گیرد, این جاست که با کمال تاسف , باید هـمـه گـناه ها رابه گردن محیط فاسد انداخت , افرادی که در حقیقت داغ ننگ بر سیمای بشر هـسـتـنـد و بـا افـکـار منحط و پوسیده و رفتار زشت خود, بار غمی جانکاه بر دوش خردمندان و متفکران اجتماع می گذارند.

اگـر ما می توانستیم به آنهایی که خوی و اخلاق خود را به دیگران منتقل می کنند, به آنهایی که نام مـعـلم , پدر, مادر, قهرمان وب روی خود گذاشته اند, نام راهنما می دادیم و به آنها می فهماندیم که پـیـش از ایـن کـه پدر, مادر, معلم , قهرمان وب باشند, راهنما و راهبر نوباوگان هستند و موظفند ـاگرچه سعادت خودشان را هم نخواهندـ برای سعادت انسان های نیازمند و ناتوان , هرچه زودتر با خـویـشتن آشتی کنند و میان گفتار, کردار و اندیشه خود سازگاری وتوافق برقرارکنند و به این همه نگرانی ها و واکنش های ناگوار خاتمه بخشند, شاید به مقصود نزدیک می شدیم و خواسته ها و ایدآل های ما به صورت آرزو باقی نمی ماند.

ولی هیهات ! اصول و روش ها.

بـه همان نسبت که در فلسفه , مکاتب مختلفی به وجود آمده است , در فلسفه آموزش و پرورش نیز مکاتب مختلفی وجود دارد.

پیروان مکاتب مختلف فلسفی در آموزش و پرورش به تناسب مکتب فلسفی خود, دارای خط مشی و روش خاصی هستند:از نظر طرفداران فلسفه طبیعی , ((۹۲)) خود کودک و اعمال مکانیکی او, از نـظـر طـرفـداران اصـالت روح یا ذهن گرایان , ((۹۳)) فعالیت های روحی , فکری و معنوی او, از نـظـرطرفداران ثنویت , ((۹۴)) روح و جسم او, از نظر طرفداران اصالت عمل , ((۹۵)) تجربیات او مورد نظر است .شکاکان ((۹۶)) هم خود را بی اطلاع از رموز تربیت می دانند.

علمای آموزش و پرورش , هریک پیرو یکی از این مکتب ها بوده , به تناسب آن , اصول و روش هایی را پیشنهاد کرده اند.

نـکـتـه ای که در این جا باید مورد توجه واقع شود این است که اگر بنا باشد انرژی هایی که در راه آموزش و پرورش طفل به هدر می رود و نیروهایی که صرف می شود, هرکدام خط سیری جداگانه داشـتـه بـاشـد و بـر خـلاف یـکـدیگر کوشش کنند, طفل دچار نگرانی و حیرت می شود و نتیجه مـطلوب گرفته نمی شود,مثلا اگر مادری فرزند خود را از برف بازی منع کند و طفل هم اطاعت نماید, ولی در محیط مدرسه , برف بازی یکی از سرگرمی های زنگ تفریح باشد و کودکان با شوق و رغبت , بدون هیچ مانعی برف بازی کنند, نتیجه چه خواهدشد؟ نتیجه این می شود که شخصیت مادر در نظرطفل کوچک شود, دیگر ارزش گفته های او نیزاز بین برود و سرپیچی از دستور مادر برای طفل امری عادی و خالی از اشکال شود.

پـس بـاید روش خانه و مدرسه به طور کامل با یکدیگر هماهنگ باشند و هردو یک هدف را تعقیب کنند.

مـعـلـمـان و دسـتـگـاه های مختلف تربیتی بدون این که نیروی ابتکار خود را از دست دهند,باید روش های خود را هماهنگ سازند و هدف واحدی را ـکه عبارت از تکامل و ترقی افراد تحت تربیت است ـتعقیب نمایند.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که طبق آنچه گفته شد, کودک نوزاد, دارای استعدادهای مختلف است , حتی به یک موضوع در همه حال یک واکنش از خود نشان نمی دهد.

تـمام نیروهایی که در کار آموزش و پرورش او هستند, باید سعی کنند که میان نیروهای باطنی او نیز هماهنگی برقرار سازند.

ایـن جـاسـت که در نتیجه هماهنگی میان گفتار, کردار و اندیشه هر مربی , هماهنگی روش ها و نیروهای مختلف که دست اندرکار تربیت طفل هستندو برقراری هماهنگی میان نیروهای درونی طفل , هدف آموزش و پرورش به معنای واقعی تامین می شود و نتیجه آن ـکه عبارت از اصلاح فرد وجامعه است ـبه طور قطع تامین خواهد شد.

امیدواریم با توجه به نکاتی که گوشزد شد و می شود,بتوانیم تحولی تازه در آموزش و پرورش نسل آینده به وجودآوریم و اصالت مذهبی و ملی خودرا در برابر سیل بنیان کن مفاسد تمدن غرب حفظ کنیم.

بـر هـر فردی لازم است احساس مسئولیت کند, تصمیم بگیرد و کوشش پی گیری را در راه رفع اشکالات آموزش و پرورش , به کار اندازد ومسئولیت ها را به گردن دیگران نیندازد.

بـایـد تـوجـه داشـتـه بـاشیم که : توافق محیط اجتماعی با ضروریات تعلیم و تربیت , در وهله اول مـسـتـلـزم تصفیه پردامنه ای است :ب دیر زمانی است که مصرف گوشت چهار پایان مبتلا به سل و سـیـاه زخـم و مشمشه قدغن شده است , امروز نیز باید طبقه جوان علیه بیماری های روانی که از فیلم ها ومجلات سرچشمه می گیرد, محافظت شوند.

وقتی این تصفیه انجام شد باید به تعلیم پدران و مادران و معلمان پرداخت.

معلمان و پدران و مادران عموما حسن نظر دارند, ولی اغلب به علت جهل خود, خطا می کنند.

بـایـد از هـم اکـنـون پدران و مادران آینده را از یک طرف و معلمان فردا را از طرف دیگر, با روش صحیح زندگی و تربیت کودک آشنا کرد.

پـرورش گـوسـفـندان و پرندگان از تربیت فرزندان آدمی خیلی آسان تر است , مع هذا کسی که می خواهد به پرورش چهارپایان بپردازد, باید مدتی رادر یک قریه یا یک آموزشگاه کشاورزی تعلیم بگیرد و هیچ فردعاقلی با مطالعه مجلات و کتاب حساب یا فلسفه , خود را آماده این کار نمی کند, باوجود این برخی دختران جوان امروز (مادران فردا) به این نقیصه مبتلایند, زیرا آنان چیزی خارج از بـرنـامـه درسـی نـمـی دانـند و با جهل کامل ازوظایف همسری و مادری , به آستانه زناشویی پا می گذارند ((۹۷))

۴ ـ نقش معلم

بارها شنیده می شود که می گویند: معلم کسی است که معلم زاده شده باشد.

ایـن جمله قابل بحث و پژوهش است , زیرا درست مثل این است که گفته شود , مهندس یا پزشک کـسـی اسـت کـه مـهـندس یا پزشک زاده شده باشد,در حالی که می دانیم هیچ کس روزی که از مادرزاده شده است , مهندس یا پزشک نبوده , بلکه پس از سالها تحصیل و کوشش پی گیر, شایسته احرازعنوان مهندس یا پزشک شده است.

دسته ای از روان شناسان معتقدند که همه چیز آدمی معلول وراثت است.

طبق این نظر, گفتار سابق قابل تصدیق است , ولی در برابر این نظر, دسته ای هم همه چیز آدمی را مـعـلـول عـوامل محیطی ((۹۸)) می دانند, سرانجام آلپرت ((۹۹)) روان شناس آمریکایی ـکه از افراط و تفریط, دوری جسته است ـمی گوید:تمام خصوصیات وجودی انسان , هم معلول وراثت و هم معلول محیط است.

وی شـخصیت افراد بشر را به مربعی تشبیه می کند که مساحت آن , حاصل ضرب قاعده در ارتفاع است و عقیده دارد شخصیت هر فرد, حاصل ضرب وراثت در محیط است.

نظریه اخیر مقبول تر است , بنابراین باید گفت : معلم هم به سان همه مردم حاصل ضرب وراثت در مـحـیـط اسـت و همان طوری که عامل وراثت درساختمان معلم موثر است , عامل محیط هم موثر اسـت , نـه آن کـسـی کـه مـعـلـم زاده شـده بـدون تـربیت ,شایسته معلمی است و نه آن کسی که معلم زاده نشده با تربیت و تحت تاثیر عوامل محیطی می تواند معلم شود.

هدف و وظیفه.

خـوب اسـت ایـن بـحث را به اهل فن واگذاریم : البته پیش از پرداختن به نقش معلم باید هدف از تعلیم و تربیت را دانست , آن گاه بر مبنای آن ,به توضیح مطلب پرداخت.

بـه طوری که علمای تعلیم و تربیت گفته اند:هدف تعلیم و تربیت , ایجاد دگرگونی مطلوب در شـخـص تـربـیـت یـافته است این کار, گاهی عمدی و گاهی غیر عمدی است ,مثلا مرگ یکی از بستگان , اگر وسیله تنبیه انسان شود, تربیت غیر عمدی است.

در حـقـیـقت عامل تربیت , و یا قابل کنترل و تدریس شدنی و یا غیر قابل کنترل و تدریس نشدنی است.

باتوجه به هدف تعلیم و تربیت , کم و بیش وظیفه معلم روشن می شود.

مـعـلـم بـایـد بکوشد که موجود ناقص و بی تجربه ای را به سرحد ترقی و تکامل برساند و او را برای زندگی نوین آماده سازد.

با توجه به این که اجتماع , همواره رو به تکامل می رود و مقتضیات محیط اجتماعی هر نسلی از نسل پیشین پیچیده تر می گردد, روشن می شود که وظیفه معلم , چقدر سنگین است , چه در این صورت موظف است تنها به یاد دادن مشتی فرمول خشک و یا قاعده و دستورقناعت نکند و هم ش این نباشد که شاگرد, مانند دستگاه ضبط صوت مطالب را گرفته و ضبط نماید و در جلسه امتحان آنها را طوطی وار تحویل دهد, چنان که متاسفانه دربسیاری از معلمان , هنوز این رسم کهنه مشاهده می شود.

جان دیوئی ((۱۰۰)) که شهرت جهانی اش مدیون دستگاه آموزش و پرورش اوست ,در کتاب مقدمه ای برفلسفه آموزش و پرورش می گوید: دوره آموزش وپرورش به منزله مقدمه زندگانی فرد نیست , بلکه عین زندگانی است.

معلم یاپرورشکار, حق ندارد که در دوره آموزش کودک , او را از مقتضیات سنی خود محروم سازد و او را به کسب اموری وادارد که از حوصله واحتیاجات موجوداوبیرون است.

در عین آن که کسی را که برای زندگانی فردا آماده می سازیم , نباید زندگانی امروز او را فدای فردا کنیم و نقد را به نسیه بفروشیم.

او باید مطابق تمایلات بچگانه خود رفتار کند و گرفتار محدودیت های طاقت فرسا نباشد و در ضمن عمل های کودکانه , راه و رسم بزرگ تران رابیاموزد و استعدادهای درونی خود را تا سرحد امکان , توسعه داده و آشکار سازد ((۱۰۱))

معلم باید احساس مسئولیت کند و بداند که سرنوشت افرادی که به زودی وارد جامعه خواهند شد, به دست اوسپرده شده است و باید تا آن جا که ممکن است , آنها را برای این زندگی آماده کند و بکوشد تا برای جامعه , انسان واقعی بسازد, نه گرگان و درنده خویان آدم نمایی که به هیچ وجه نشودآنها را انسان نامید و در حالی که ظاهری آراسته و جالب توجه دارند باطنی مخوف و وحشتناک داشته , منافق و ریاکار, مردم فریب و نیرنگ باز,دروغگو و دزد, غارتگر و هتاک , خیره سر و نابکار وبباشند.

معلم باید مانند سربازی فداکار, در راه خدمت به انسانها ـانسان هایی که به کمک تربیت به اوج ترقی و تعالی می رسند و بر اثر غفلت و بی توجهی درحضیض پستی و نابخردی سقوط می کنند ـبکوشد و با از خود گذشتگی از این رهگذر, طرفی ببندد.

معلم باید مانند یک پزشک , نبض یکایک نوآموزان را در دست داشته باشد و در راه ریشه کن ساختن صفات زشت آنها ـکه از هربیماری ,خطرناک تر و وحشتناک تر است ـاز جان و دل بکوشد و صفات عالی انسانی را در نهادشان پرورش داده , شاگردان را به گوهر هنر و فضیلت بیاراید.

معلم , زمامدار مستبد,خود سر و مطلق العنان کلاس نیست , تا نوآموزان کورکورانه از او پیروی کنند, بلکه پدری مهربان و دلسوز و پیشوایی روحانی و عالی قدر است که حس احترام نوآموزان را به خود جلب می نماید و با احترام متقابل و راهنمایی های عاقلانه و عالمانه , آنها را به شاهراه سعادت رسانیده , از پرتگاه سقوط و انحراف حفظ می کند.

سرمشق عملی.

بـدیـهـی اسـت که اگر معلم بخواهد تمام وظایف خطیر خود را به شاگردان از راه خطابه و پند و انـدرزعملی کند و از این راه , دور نمای آینده ای روشن و امیدبخش را در برابر چشمان آنها نمایان سازد شاید کمتر بتواند به نتیجه رسیده , موفقیتی کسب کند.

معلم باید سمبل فضیلت باشد و شاگردان به حد کافی به او ایمان داشته , معتقد باشند که او مظهر صـفـات پسندیده و عالی انسانی است و از هرگونه بی نظمی و عیب اخلاقی منزه است و هر پند و انـدرزی کـه بـه آنـهـا می دهد, در درجه اول خودش به آن عمل می کندو واعظ غیر متعظ و عالم بی عمل نیست.

مـعـلـم اگـر حـایز چنین شرایطی باشد, شاگردان به او تاسی جسته می کوشند از کارهای نیک واخلاق پسندیده و خداپسندانه او پیروی کنند و نسخه وجود خود را برابر با اصل وجود او گردانند.

نکته اساسی.

نکته ای که تاکنون به آن اشاره نشده است و علمای تعلیم و تربیت از آن غفلت دارند, موضوع ایمان است.

بـدون تردید هر بشری به پناهگاه روحی احتیاج دارد,تا در پناه آن به روان خود آرامش بخشیده , از نگرانی ها, نومیدی ها, دلهره ها, اضطراب ها,تشویش ها و حتی خودکشی ها رهایی پیدا کند.

ایمان به مبد و معاد به انسان آرامش روحی می بخشد و اورا در برابر شکست ها و حوادث خردکننده , امیدوار می سازد و راه پیروزی و سربلندی رابه روی او می گشاید.

وظیفه معلم است که ـعملادرس ایمان را به نوآموزان بدهد و آنها را از عقاید پوچ و خرافی و بی بند و بـاری و بـی ایـمـانی دور سازد, تا در آینده دچارشرارت , دزدی , چاپلوسی , خودفروشی , خیانت , نومیدی وب نگردند و از پناهگاه روحی برخوردار باشند و همه جا برای جامعه خود خدمتگزاری امین و دلسوز بوده , خدا را حاکم بر کردار, گفتار و پندار خود بدانند.

تـصدیق می کنید که بسیاری از بی عفتی ها, عربده کشی ها, چاقوکشی ها, دزدی ها, خیانت کاری ها معلول نبودن روح ایمان یا ضعف ایمان در جامعه است.

چـرا نـبـایـد از تـیـغه فسادناپذیر عدالت آسمانی , برای استقرار اصول اخلاقی و شرف و فضیلت و آدمـیـت استفاده کرد؟ و بهتر و مفیدتر این که ,این کاراز دبستان ها و دبیرستان ها به دست معلمان وظیفه شناس و خداترس آغاز شود.

۵ ـ تنبیه و خشونت , وسیله تربیت نیست

بیچاره لوری.!

در حـالـی که افسارش کرده بودند و عوعو کنان و زوزه کشان , از هواپیما پیاده می شد, به اطرافیان حمله می کرد و آنها را گاز می گرفت.

آیا راستی او سگ بود؟ مسافران و کسانی که به استقبال آمده بودند, محو تماشای او شده و از کارها و حرکات او در شگفت مانده بودند! چیز جالبی بود! نظیر این منظره را هرگز ندیده بودند و یا خیلی کم دیده بودند.

عده ای هم از شدت تاثر, قطره های بلورین اشک , از چشمانشان سرازیر بود.

بیچاره لوری , دختر بچه نه ساله ای بود که از مدت ها پیش فراموش کرده بود که مثل همه کودکان می تواند رشد کند, درس بخواند, بازی کند, تفریح کند و از زندگی لذت ببرد.

او مـثـل سـگـهـا زوزه می کشید و مردم را گاز می گرفت , زیرا شخصیت خود را گم کرده و در آسـتانه از دست دادن آخرین حس انسان بودن قرارگرفته بود! پزشکان به مادرش گفته بودند:او خـود را یک سگ فرض می کند و دچاربیماری تعدد شخصیت شده است و اگر درمان نشود,برای همیشه باید روانه تیمارستان شود.

مادر بیچاره اش افسار او را به دست گرفته , از لابلای جمعیت عبور می داد.

او شـنـیـده بـود کـه در فـلـوریدا, بیمارستان دکتر مونتاباری , تنها بیمارستان مجهزی است که می تواندبیمارانی نظیر لوری را بستری و درمان کند.

هنگامی که با زحمت بسیار, خود را به بیمارستان مزبور رساند, ماجرای اسف انگیز زندگی طفل بی گناه و معصوم خود را این طور شرح داد: پدرلوری مردی بداخلاق , عصبانی و کم گذشت بود.

بـا مختصر بهانه ای داد و فریاد راه می انداخت , گاهی صدای جیغ های وحشیانه او تا خانه همسایه هفتم می رسید.

در همین موقع , من و لوری کوچولو را کتک کاری می کرد.

سـگ مـا هـم با مشاهده این صحنه دلخراش از شدت ترس به زیر میز پناه می برد و آهسته آهسته زوزه می کشید.

لوری کوچولو هم کم کم از سگ یاد گرفت که هنگام بروز حادثه به زیر میز پناه برد.

من نمی توانستم این وضع ناگوار را تحمل کنم.

تازه لوری دو سال داشت که هیولای شوم طلاق ـولی در مورد من و همسرم , یگانه وسیله آسایش و نـجـات از یـک زنـدگـی تلخ ـمن و همسرم را ازهم جدا کرد و برای مدتی مختصر آرامشی در زندگی من و کودک معصومم پدیدآمد.

من نمی توانستم تنها بمانم.

برای رهایی از تنهایی و بی کسی , تصمیم گرفتم برای زندگی خود شریکی انتخاب کنم.

از ایـن رو بـا مـردی پـیـمـان همسری بستم , ولی این یکی هم دست کمی از همسر اولم نداشت و تندخوتر و عصبانی تر از اولی از کار درآمد.

او نیز مثل اولی با مختصر بهانه ای از کوره در می رفت و من و لوری و سگش را کتک کاری می کرد.

طولی نکشید که دومین فرزند من متولدشد.

لوری , چشم دیدن نوزاد را نداشت , از او سخت متنفر بود.

روزی پـس از بـازگـشت از دبستان , مثل سگ به برادر ناتنی خود حمله ور شد و می خواست او را گاز بگیرد.

مـن فـکـرکردم حسادتش او را وادار کرده است که ادا و اطوار سگان را تقلید کند, ولی جریانات و حوادث بعدی نشان داد که او راستی خود را درقالب یک سگ می بیند و به کلی از انسان ها گریزان است.

در مدرسه روی دفترش مکررا می نوشت : سگها بهتر از آدم ها هستند.

یا این که من از آدم ها بیزار هستم.

دکـتـر مـونـتـابـاری , بیمارانی را که دستخوش تعدد شخصیت شده بودند, بسیار دیده بود, ولی هیچ یک به اندازه لوری او را دچار حیرت و شگفتی نکرده بود.

در بـیمارستان دکتر مونتاباری ,لوری همچنان حرف نمی زد,با بچه ها انس نمی گرفت , زوزه می کشید, از انسان ها می گریخت و شب ها تخت خواب خود را رها می کرد و مثل سگ ها روی روزنامه نـزدیـک در اتـاق مـی خـوابـیـد! کـوشـش دکـتر مونتاباری این بود که به لوری بفهماند که همه انسان هابدسیرت و کج خلق و مردم آزار نیستند.

در میان همین انسان ها, افرادی خیراندیش , نوعدوست و مردم نواز پیدا می شوند که گاهی برای سعادت و آسایش دیگران , از سعادت و آسایش خویش چشم پوشی می کنند.

همین انسان ها هستند که اکنون برای نجات لوری و بازگردانیدن او به جرگه انسان ها سخت در کـوشـش و تلاش هستند و علی رغم انسان های خیره سر و بدسگال و فرومایه ,کارهایی می کنند که جز نفع نوع بشر و ارضای تمایلات انسان دوستی خود, هیچ گونه نتیجه ای برای آن متصورنیست.

دکتر مونتاباری برای رسیدن به این منظور شبانه روز کوشید تا این که در روز جشن مادر, از لوری خواست تا به مادرش تلفن کند و به او تبریک گوید.

او مـدادی بـه دنـدان گرفت و شماره تلفن را گرفت و همین که صدای مادرش را شنید چند بار عوعو کرد, ولی چند روز بعد, هنگامی که به طرف کودکی پرید و او را گاز گرفت و مشاهده کرد که کودک او را گاز نگرفت , به ا وگفت , احمق ! این نخستین کلمه ای بود که بر زبان لوری جاری می شد.

دکتر او را به دفتر طلبید و گفت : لوری ! تو چه بخواهی , چه نخواهی , یک انسان هستی.

برخیز و به مادرت تلفن کن و با او صحبت کن لوری ناگهان از جا پرید و به گردن دکتر آویخت و گفت :ترا دوست دارم.

و بدین ترتیب توانست جای خود را در میان انسان ها باز کند و سگ ها را برانسان های واقعی ترجیح ندهد.

آیینه عبرت.

بـا مختصر توجهی روشن می شود که در جامعه ما اطفالی که چون لوری گرفتار تنبیه و خشونت غیر عاقلانه پدران و مادران و احیانا متصدیان آموزش و پرورش می باشند, متاسفانه کم نیستند.

مـا پـیش از این که مساله تنبیه و خشونت را از نظر روان شناسان و علمای آموزش و پرورش مورد بـحـث قراردهیم , برای نشان دادن مضرات غیر قابل تحمل و جبران تنبیه و خشونت , سرگذشت لـوری را بـرای پـدران و مـادران ومـربـیـانـی که به سعادت و خوشبختی کسانی که تحت تربیت دارنـدعـلاقـه مند هستند, آیینه عبرت قرار دادیم تا بخوانند و عبرت گیرند و تحت تاثیر خشم و غـضـب , کورکورانه تنبیه و خشونت راحربه انتقام یا تنها راه تعلیم و تربیت و راهنمایی افرادی که تـحـت تـربـیت دارند به کار نبرند و توجه کنند که تنبیه و خشونت , پیش از آن که وسیله تکامل و هـدایـت بـاشـد,عامل شکست و انحطاط و بدبختی آنان بوده , و آنان را دچار واماندگی و حالاتی می سازد که لوری بیچاره مدتی با آن دست به گریبان بود.

درکـتـاب روان شـنـاسـی رشـد و پرورش کودک آمده است : تنبیه بدنی و تعیین جریمه و تکالیف شاق ,ریشه درد را خشک نمی کند, بلکه علائم درد راموقتا تسکین می دهد, گاه نیز این معامله با کودک , عقده معلم را تسکین می بخشد و در همه موارد علت ناسازگاری را وخیم تر می سازد.

در دنیای امروز بهترین روش در آموزش و پرورش , روش آزادی است.

روش هـایـی کـه هـدف آنـها تربیت طفل ازراه اعمال نفوذ است , به کلی غلط و در دنیای متمدن , نامقبول شناخته شده است.

در کـتاب روان شناسی کودک می نویسد: در اواخر قرن ۱۷جان لاک در ۱۶۹۳ روش های تادیبی را برخلاف روش های طبیعی که در آموزش وپرورش متداول بود, پیشنهاد کرد.

لاک می گفت : به تمایلات طبیعی کودک نباید توجه داشت , بلکه برای سعادت آینده او باید عادات لازم را بـا فشار و سرسختی در او ایجاد نمود,چنین روشی هنوز در بسیاری از جامعه ها ـمن جمله ایـران ـمـتـداول اسـت و تـقـریـبا نیم قرن بعد, ژان ژاک روسو فرانسوی در کتاب امیل خودـکه در۱۷۶۲ انتشار یافت ـبرعکس لاک روش آزادی را در تعلیم و تربیت کودک اظهار داشت و گفت : نباید هیچ نوع نفوذی در مورد تربیت طفل اعمال شود, پس از روسو, پستالیزی ـاز اهالی سویس ـ وهربات و فربل ـاز اهالی آلمان ـروش هایی پیشنهاد کردند.

روسو در کتاب امیل می نویسد:اگر تنبیه ـبه خصوص تنبیهات سخت ـرا به منزله محرک بخواهند به کار برند مضرات دیگر از قبیل ترس و در هم شکستن شخصیت که بالمال منجر به حالات عصبی و ناراحتی های عاطفی خواهدشد, نیز در بر دارد ((۱۰۲))

با این که مساله آموزش و پرورش به طور کامل مورد توجه اولیای بزرگ اسلام است , با وجود این از تنبیه و خشونت نهی فرموده , به مربیان مهر ومحبت را سفارش کرده اند.

شـخـصـی نـزد امام هفتم , موسی بن جعفر(ع)راجع به کودک خود شکایت کرد, حضرت فرمود:لا تضربه واهجره ولاتطل , او را مزن , ازاو قهر کن ,ولی طول مده و زود آشتی کن ((۱۰۳))

پـیـامـبر عالی قدر اسلام فرمود:اکرموا اولادکم واحسنوا آدابکم یغفرلکم , فرزندان خود را گرامی دارید و آداب خود را نیکو کنید تا آمرزیده شوید ((۱۰۴))

امـام صـادق (ع) مـی فرماید:لیرحم الرجل لشدۀ حبه لولده , مرد بر اثر شدت محبت به فرزند خود, مورد رحمت واقع می شود ((۱۰۵))

۶ ـ تنبیه , آزاد یا ممنوع ؟

مشکل تربیت.

ب آن روز هوا خیلی سرد بود.دانش آموزان از شدت سرما می لرزیدند و یکی پس از دیگری وارد کلاس می شدند.بخاری نفتی می سوخت و کلاس را گرم می کرد.

در این میان دو تن دانش آموز با گریه وارد کلاس شدند و مستقیما به طرف بخاری رفتند.ضربه شلاق ناظم , دست های یخ زده و منجمد آنان را بی جان کرده بود.

شدت درد به قدری بود که گاهی بدون این که حرارت بخاری را احساس کنند, دست های خود را بـه دیـواره بـخاری ـکه از شدت حرارت سرخ شده بود ـگرفته , ناله می کردند! کلاس آرام و بی سر وصدا شده بود.

همه دانش آموزان از این که احساس می کردند که ممکن است خود آنها هم به همین سرنوشت دچار شوند, رنج می بردند.

نمونه این منظره در برخی از آموزشگاه ها به چشم می خورد.

تـردیـدی نـیـسـت کـه ایـن گـونه تنبیه ها به طور موقت , جلو نافرمانی و سربه هوایی کودکان را می گیرد و آنها را رام و مطیع می گرداند و همچنین خشم مربیان را فرومی نشاند.

امـا در ایـن جا این نکته اساسی جلب توجه می کند که آیا تنبیه و خشونت , باید به کلی ترک شود با ایـن کـه بـه عـکـس , این وضع همچنان باید ادامه پیداکند؟ از یک طرف عذر متصدیان آموزش و پرورش این است که بدون توسل به تنبیه , کنترل اطفال ممکن نیست و نتیجه ترک تنبیه , پیدایش هرج ومرج در زندگی کودکان است , روی همین اصل می بینیم حتی جان لاک هم اعمال نفوذ را در تربیت روا می شمارد.

بـعضی از دانشمندان ما هم تنبیه و خشونت را روا می شمردند, چنان که غزالی معتقدبودکه معلم باید حتی الامکان با ترساندن طفل , او را تادیب کندو چنانچه موثر نشد او را بزند.

صـاحـب قابوسنامه ((۱۰۶)) معتقد است که :معلم باید با هیبت باشد و کودک را در صورت کاهلی , بـزنـد تـا وی بـر خود کاملا مسلط شود ب چنانچه معلم طفل را بزند, پدر نباید شفقت ورزد, جامی به فرزند خود می گفت.:

دار ادب درس معلم نگاه ـــــــ تا نشوی طبلک تعلیم گاه.

سیلی او گرچه فضیلت ده است ـــــــ گرتو به سیلی نرسانی به است ((۱۰۷))

تـقـریبا کار به جایی رسیده بود که همه یا اکثر دانشمندان اعتراف داشتند که : جور استاد به زمهر پدر.

ایـن هـا هـمـه بـه جای خود درست است , ولی نباید فراموش کرد که شلاق ها و سیلی های پدران و مـادران و مـربیان , گاهی هم آثاری وخیم در روحیه طفل به جای می گذارد و عوض این که آنان به سوی کمال رهبری شوند, به انحطاط و بدبختی می گرایند و سقوط می کنند.

این روش تربیتی گاهی اثرش در جامعه و ملت هم آشکار می شود.

نـتیجه همین روش تربیتی طوری زندگی مردم ایران باستان را فلج کرده بود که هرودت درباره آن مـی نـویـسد: یک نوع فرمانبرداری مطلق و یک قسم تسلیم و انقیاد صرف , به وسیله پرورش و عادت , در میان مردم ایران , متمکن شده بود که تخلف از آن , به خاطر هیچ کس نمی رسید ((۱۰۸))

جـرج راولـیـن , نـویـسـنده انگلیسی می نویسد:یکی از معایب آموزش و پرورش ایران , تولید حس عـبـودیـت و بـنـدگـی بی حد و حصر و اطاعت کورکورانه است که به نظر مردم امروز, متباین با مردانگی و شوون انسانی است ((۱۰۹)).

فرق آموزش و پرورش ایران باستان و یونان در این بود که در یونان به تناسب حکومت , در آموزش و پرورش , روش دموکراسی به کار برده می شد,ولی در ایران باستان چنین نبود.

راه حل صحیح.

شـک نیست که قضاوت یک جانبه و پیروی بی قید و شرط از طرفداران آزادی تنبیه , یا طرفداران ممنوعیت آن , صحیح نیست.

بـایـد دیـد هـدف آموزش وپرورش چیست , آن گاه هشیارانه در راه تامین هدف با کمال احتیاط گام برداشت.

ما طی مقالات گذشته این هدف را بیان داشته ایم.

اکنون نیز یادآور می شویم که هدف , تکامل و به اصطلاح ایجاد دگرگونی مطلوب در نوباوگان و به طور کلی همه افرادی است که تحت تربیتند.

فـردی که تحت تربیت است , اگر کارزشتی را مرتکب شد, یا نافرمانی از او سرزد, یا از روی علم و عمد مرتکب شده است , یا از روی جهل وخطا.

در صـورت دوم , پرورشکار لایق ,با تذکری دوستانه و یادآوری مضرات خطاکاری و نافرمانی , او را آگـاه مـی کـند و پیش از آن که اشتباه و خطای اوبه صورت عادت درآید, مانع آن می شود بدیهی اسـت کـه در چـنـیـن مـوردی توسل به تنبیه و خشونت , نتیجه ای جز در هم کوبیدن شخصیت اونداشته و هیچ گونه اثر تربیتی نخواهد داشت.

بزرگ ترین مربی عالم بشریت , پیشوای عالی قدر اسلام , هنگامی که عربی بیابان گرد از روی جهل و خطا, مسجد, خانه خدا را آلوده کرد, کمترین خشم و غضبی از خود نشان نداد, و چون دیگران خواستند او را ملامت کنند فرمود: چیزی که به یک دلو آب پاک می شود, نیازی به خشونت وملامت شماندارد.

در صورت اول , وظیفه پرورشکار این است که در درجه اول از راه های مختلفی که به نظر او در تربیت و تکامل تربیت شونده موثر است , در صدددستگیری و راهنمایی او برآید.

ممکن است بدون این که اورا معرفی کند و مخاطب سازد, راجع به مضرات آن کار زشت یا نافرمانی , با افراد کلاس و ب, صحبت کند و به طور غیرمستقیم اسباب تنبه او را فراهم سازد, یا این که به طور خصوصی با او تماس گیرد و در محیط صمیمیت و صفا و دوستی , او را راهنمایی و متنبه سازد,یا این که به اشخاصی که واجد صفات خوب هستند جایزه بدهدوب.

بدین ترتیب , ممکن است در محیط آزاد, به تربیت شونده مجال تفکر و تنبه داده شود و نیازی به اعمال نفوذ و ایجاد محیط استبداد و دیکتاتوری ووحشت پیدانشود.

به خصوص که اگر از کارخانه تنبیه و ملامت و بدگویی , آدم بیرون می آمد, تا کنون دنیای پر غوغای ما اصلاح شده و هیچ گونه نگرانی باقی نمانده بود!آخرین اقدامی که از طرف پرورشکار لایق انجام می گیرد, توسل به تنبیه و خشونت است , آن هم چون منظور انتقام گرفتن نیست , بلکه منظورتکامل تربیت شونده است باید طوری اجرا شود که هدف , فدای خشم و غضب پرورشکار نشده و زیر پا گذاشته نشود.

حداقل آن قهری زودگذر, ملامتی عاقلانه , و در نهایت , حداکثر آن , تنبیه است.

فرمایش امام موسی کاظم (ع) نیز بر این نکته تاکید داشت ((۱۱۰))

شاید منظور جان لاک و دسته ای از دانشمندان ما در مورد تجویز تنبیه , همین باشد, به خصوص که دانشمندان ما از سرچشمه پرفیض اسلامی سیراب می شدند و بعید است که غیر از این منظوری داشته باشند و اگر دراسلام دستوری در مورد تنبیه کودکان , در پاره ای از روایات واردشده ,مربوط به همین موارد استثنایی است , نه این که قانونی کلی و عمومی باشد.

در این جا ناگزیریم به جای این که کودک متخلف را ملامت و یا تنبیه کنیم , چند نکته ای هم به معلمان و پدران و مادران یادآوری کنیم و بهتر است رشته سخن را به دست دکتر آلکسیس کارل فرانسوی بدهیم :خانواده به طور کلی محیط تربیتی رقت انگیزی شده است , زیرا پدر و مادر امروزی ازروان شناسی کودک و دوره جوانی , اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم , ساده لوح یا عصبانی یاضعیف و یا خشنند و شاید بسیاری از آنان مطالبی به کودکانشان می آموزند و قبل از هرچیز به مشاغل و امور و سرگرمی های خود می پردازند.

فـراوانند کسانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی ادبی و مجادله و خودپسندی و بدمستی را مـی بینند و بسیاری اگر در خانه خود ندیده اند, ازدوستان خویش آموخته اندب مدارس نیز هنوز نـمـی توانند وظیفه آنان را ایفاکنند, زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست ب بدین سبب است که در چهره طبقه جوان , همچون آینه ای , اثر بی لیاقتی مربیان منعکس شده است.

تـعـلـیـم و تـربیت عملا به آمادگی برای امتحانات و تمرین ساده حافظه , منحصر گشته است و بدین ترتیب اغلب جز چارپایی براو کتابی چند,نمی پرورد ((۱۱۱))

۷ ـ تشویق و پاداش

دو سلاح موثر برای تقویت نیروی مربی.

بـرای تـربـیـت و اصـلاح کودک , مربی از دو سلاح موثر می تواند استفاده کند: یکی سلاح تنبیه و دیگری سلاح تشویق و پاداش.

ما در گذشته , درباره تنبیه و آثار مثبت و منفی آن گفت وگو کردیم.

در این گفتار, هدف ما ارزیابی آثار نیک و بد تشویق و پاداش و حدود استفاده هایی است که مربی می تواند از این دو سلاح بکند.

تـردیـدی نیست که تنبیه و خشونت , باعث تاثر روحی کودک می شود و این تاثر روحی , اگر از راه صـحـیـح و بـه انـدازه لازم برانگیخته شده باشد, سبب عبرت طفل می شود و با احساس پشیمانی , به طور جدی تصمیم می گیرد که کاری نکند که احیانا تنبیه و خشونت و سرزنش به دنبال داشته باشد.

همچنین تشویق و پاداش باعث نشاط و شادی کودک می شود و در صورتی که این نشاط و شادی از راه صـحیح و به اندازه لازم ایجاد شده باشد,کودک با اشتیاق تمام می کوشد که همواره کارهایی را کـه از طـرف مـربـی , او را مـورد تـشـویـق و پـاداش قـرار مـی دهـد, انـجـام دهـد و در آسمان زندگی بدرخشد.

مـربی لازم است توجه داشته باشد که از یک سو باید عقل کودک را احیا کند و قوه تمیز و تشخیص او را بـه کار اندازد, تا بتواند نیک و بد را با عقل خود, از هم جدا سازد و مقلد فاقد تشخیص مربی و بـزرگ تـرها نباشد و از سوی دیگر, برای این که او را به نیکی عادت دهد و از بدی دور گرداند,به عواطف او متوسل شود و با تحریک های عاطفی , به مقاصد خویش جامه عمل بپوشاند.

تـحـریـک هـای عـاطـفی از راه تنبیه و خشونت و سرزنش و تشویق و پاداش صورت می گیرد: با کـجـروی کودک می توان با یک اخم , یک خشونت , یک قهر زودگذر و یا در صورت لزوم , یک قهر دیـر گـذر, تـهـدید, ملامت و سرانجام تنبیه بدنی , او را از عواقب وخیم کجروی آگاه کرد, ولی نـبـایدخونسردی ومتانت را از دست داد, چه در این صورت , کار مربی به افراط کشانیده می شود و صـرف نـظر از این که خشم و غضب از عواطف مزاحمی است که برای انسان صدمه های جسمی و روحـی شـدیـد دارد, کـودک را نیز دچار ناراحتی می سازد وازشکوفا شدن غنچه های استعدادش جلوگیری می کند.

پـیشوای عالی قدر اسلام پانزده قرن پیش , در زمینه تربیت کودکان مساله ای را مطرح می کند که شـایسته است به عنوان ارزنده ترین برنامه تربیتی موردتوجه و استفاده قرارگیرد: الولد سید سبع سنین , وعبد سبع سنین ووزیر سبع سنین , فان رضیت خلائقه لاحدی وعشرین والا فاضرب علی جـنـبه فقد اعذرت الی اللّه ((۱۱۲))

منظور پیامبر ما این است که کودک در هفت سال اول زندگی سـرور پـدر و مـادر است و آنها ناگزیرند خواسته های او راصمیمانه اجرا کنند, در هفت سال دوم زنـدگـی , هـمچون بنده ای باید مجری اوامر باشد و از خود هیچ گونه مخالفتی ابراز ندارد و این خودمستلزم داشتن برنامه های صحیح تربیتی است , در هفت سال سوم , نه سرور است و نه بنده.

او دیـگـر بـه مـرحـلـه تکامل رسیده و از نظر عقل و احساسات , در آستانه استقلال زندگی قرار گـرفته است , از این رو باید در خانواده همچون وزیرمشاور باشد و در حکومت خانواده در مسائل خـانـوادگـی و اجـتـمـاعی و فردی , از فکر و نظر او مدد بگیرد, از آرای صائب او استفاده کند و اشتباهات و خطاهای او را دوستانه گوشزد نماید.

هنگامی که به سن بیست ویک سالگی می رسد, در صورتی که اخلاق او درست و مقبول باشد, مربی به هدف مقدس خود نایل آمده است و لذتی که از این راه می برد, برایش بزرگ ترین پاداش محسوب می شود.

جوانی که در چنین سنی واجد صلاحیت اخلاقی و اجتماعی باشد, شایسته تشویق است.

رضـایـت خـاطـرمـربی از رفتار پسندیده جوان , ارزنده ترین تشویق و پاداشی است که به او تقدیم می شود, در عین حال , او پاداش خوش خویی خودرا در زندگی , از محیط و اجتماع خواهد گرفت.

اگـر اخلاق وی در آستانه جوانی و کسب استقلال مورد قبول نباشد, می توان دست به دامن تنبیه زد و در صـورت لـزوم , شدیدترین نوع تنبیه ـکه همان تنبیه بدنی است ـ درباره او به کار بست , این جاست که مربی در پیشگاه خداوند نیز معذور است.

بـاز هـم توصیه می کنیم که در عین حال نباید مربی بگذارد عفریت خشم و افراط, اورا تحت تاثیر قرار دهد و بالنتیجه از جاده احتیاط خارج شود.

عـلی (ع) فرمود: رب ملوم لاذنب له , گاهی اشخاصی که مورد سرزنش قرار می گیرند, گناهی ندارند ((۱۱۳))

روسـو در کـتاب امیل می گوید:در بچه , ابتدا حالت خوشی و لذتی ایجاد کنید و سپس او را از آن لذت محروم کنید تا بدین وسیله به ارزش آنهاآگاه شود.

مربی با توجه به ارزش لذت ها می تواند بهترین سلاح موثر و برنده تربیتی را به دست آورد.

او متوجه می شود که چگونه محروم کردن طفل از بازی , تفریح , کار, همسالان و همبازی ها, توجه و محبت معلم , پدر, مادر, شنیدن یک داستان شیرین وب بهترین تنبیه اخلاقی برای طفل است.

ریشه روانی میل به تشویق و پاداش.

همه در انتظار تردید دیگران هستند.

در حقیقت همه افراد از خود و دیگران انتظار دارند که بر اعمالشان صحه بگذارند.

میل به تشویق و پاداش ــبه قول روان شناسان ــاز همین منشا روانی سرچشمه می گیرد و بر سطح پهناور شخصیت انسان , جریان پیدا می کنند.

اگـرچـه انـتـظـار تایید, در اعماق روان انسان ریشه دوانیده است , با وجود این می توان با تقویت شخصیت , خود را از تایید و تشویق دیگران بی نیازساخت.

مـردم کامل عیار ــکه وظیفه و هدف خود را عاقلانه یافته اندــ نه از تشویق و تایید دیگران خرسند می شوند ونه از مذمت و بی توجهی آنان غمناک.

این عالی ترین مرحله تکامل شخصیت انسان است.

بـدنـیـسـت بـدانـیـم که پیشوایان بزرگ اسلام , خود چنین بوده اند و برای پرورش پیروان خود, دستورهایی در همین زمینه صادر کرده اند.

امـام صادق (ع) فرموده است : لا یصیرالعبد عبدا خالصا للّه ــعزوجل ــ حتی یصیر المدح والذم عنده بمنزلة سوا, لانالممدوح عنداللّه ــ عزوجل ــ لایصیرمذموما بذمهم و کذلک المذم وم .فـلا ــعـزوجـل تـفـرح بـمـدح احد فانه لا یزید فی منزلتک عنداللّه ــولا یغنیک عن المحکوم لک والـمقدور علیک , انسان هنگامی بنده خالص خداوندمی شود که ستایش و مذمت دیگران پیش او مـساوی باشد, زیرا کسی که پیش خداوند مورد ستایش باشد, از مذمت دیگران مذموم نمی شود و کسی که پیش خداوند مذموم باشد از ستایش دیگران ممدوح نمی شود.

پـس از سـتـایش دیگران شاد مباش , زیرا بر منزلت تو در پیشگاه خداوند نمی افزاید و تو را از آنچه درباره ات حکم و بر تو مقدر شده است , بی نیازنمی سازد ((۱۱۴))

بهتراست مربی نیز در صدد کامل ساختن شخصیت طفل برآید و او را از چنین آزادگی برخوردار گرداند.

بدیهی است که وجود چنین افرادی برای اجتماع نیز بسیار مغتنم است.

اما صرف نظر از این مطالب , آیا بهتر است افراد در برابرانجام هر خدمت و وظیفه ای انتظار پاداش و تشویق داشته باشند و احیانا با پشت هم اندازی ,خود را در معرض تشویق و پاداش قرار دهند, یا هر کـسـی بـه شـایـسـتـگـی ــبدون هیچ گونه چشم داشتی ــانجام وظیفه کند و با احساس رضایت خاطری که از انجام وظیفه برای او دست می دهد, خود, بهترین پاداش دهنده و مشوق خود باشد؟ الـبـتـه در عـین حال نمی توان از تاثیر و اهمیت تشویق وپاداش چشم پوشی کرد, ولی بازهم نوع تشویق و پاداش , در تربیت فرق می کند.

شما اگر برای این که کودکتان را به کاری وادارید با تشویق و پاداش پولی , او را به کار مورد نظرتان بـگـمارید, ممکن است طفل را به حقه بازی وپشت هم اندازی بکشانید, در حالی که اگر از راه های دیگری او را مورد تشویق قرار دهید و پاداش محبت و سرور به او بدهید, چنین خطری او راتهدید نمی کند.

آری اگـر نوازش و سرپرستی گل های باغچه را به کودک واگذارکنید و در برابر این کار, به جای تـشـویق و پاداش پولی , از طراوت و منظره دل انگیز وزیبای گل ها سخن به میان آورید و این کار شایسته او را مورد ستایش قرار دهید, یقینا اثر تربیتی بیشتری دارد تا تشویق و پاداش پولی.

عـلـی (ع) مـی فرماید: الناس ابنا ما یحسنون وقدر کل امرئ ما یحسن , مردم فرزند خصال و رفتار نیکوی خود هستند و ارزش هر کسی به خوبی کردار اوست ((۱۱۵))

اگـر کـودکان را عادت ندادیم که در برابر هر کاری انتظار تشویق و پاداش داشته باشند, طبعا از برخی پیش آمدهای ناگوار نیز جلوگیری به عمل آورده ایم.

روان شناسی جدید خاطر نشان می کند که :در مدارس , جایزه و مدال و امتیازات مختلف نیز برای شـاگـردان مـمـتـاز وجود دارد, ولی در این مورد, ودر مورد جایزه و پاداش در خانه , باید نهایت مراقبت به عمل آید و بر حسب عقل سلیم صورت گیرد ((۱۱۶))

نظر به این که تشویق و پاداش در جامعه ما به نحو صحیح و به جا و به اندازه انجام نشده است , بیشتر افـراد به طرز قضاوت دیگران درباره خوداهمیت می دهند و در این راه ماسک های عوام فریبانه بر چهره می زنند و با تظاهر و ریاکاری , مردم را اغفال می کنند.

هـرکس می کوشد که از رهگذر نیرنگ و تدلیس , خود را خدمتگزار اجتماع جلوه دهد و از مزایای آن برخوردار شود.

تامین روحی.

اکـنـون بـا تـوجـه بـه کلیه مطالبی که گذشت , باز هم خاطرنشان می کنیم که تشویق و پاداش , بـه خـصـوص از طـرف کسانی که مورد احترام کودک هستند, به کودک رضایت خاطر می دهد, در نـتیجه در او انرژی بیشتری به وجود می آید و برای کار و کوشش و پیشرفت , تحریک می شود و در او مـیـل بـه ادامه کوشش و استقامت به وجودمی آید, اگرچه ـهمان طوری که گفتیم ـبهتراست کـودک را وادار کـنـیـم کـه همواره خودش به خود, پاداش درونی بدهد وکمتر از دیگران انتظار تشویق و پاداش داشته باشد.

چنین حالتی مخصوصا برای سلامت روان انسان بسیار لازم است.

بـه عقیده روان شناسان علت بیماری بسیاری از بیماران روحی و عصبی این است که غریزه تامین روحـی ((۱۱۷))

آنـان ارضـا نـشـده اسـت , آنـان احـسـاس تنهایی می کنند,چون می بینند جامعه بـه زنـدگـی و افـکـار و عـلاقه های آنان توجهی ندارد,در نتیجه نظم روحی و عصبی آنان در هم مـی ریـزد,درصـورتی که اگر غریزه تامین روحی آنان ارضا می شد, یعنی جامعه به افکار و رفتار و علایق آنان توجه و در صورت لزوم , تشویق و احترام می کرد, کار آنهابه این جانمی کشید.

شکی نیست که ارضای غرایز در حدود مقررات و امکانات و تجویز عقل و عرف و آداب و رسوم اجتماعی و از همه مهم تر احکام دینی , بسیارلازم است و سلامت انسان با رعایت همه جوانب , با ارضای غرایز تامین می شود, ولی مربی نباید هدف خود را پرورش انسانی قرار دهد که باسرخوردگی یکی از غرایز, دچار صدها عقده روانی شود و فرویدمابانه در سلول انفرادی و تاریک و خفقان آور غرایز ـبه ویژه غریزه جنسی ـمحبوس و اسیر باشد! حکومت عقل در کشور تن , باعث تعدیل غرایز می شود و کلیه غرایز می توانند به طور عادلانه ارضا شوند و درعین حال انسان را از قیود غرایز آزاد می سازد و از پیدایش عقده های روانی و بیماری های عصبی جلوگیری می کند.

رعایت اعتدال , مهم ترین وظیفه مربی است.

هرگاه قبول کنیم که تاییدطلبی و تامین روحی در صف غرایز انسان قرار دارد, وظیفه مربی و اجتماع را به این صورت تعیین می کنیم : در درجه اول باید طفل را طوری بارآورد که خودش دارای شخصیتی کامل باشد, به طوری که بتواند از تایید و تامین درونی برخوردار باشد و نیازی به تایید وتوجه دیگران نداشته باشد.

دیدیم که روایات اسلامی نیز ناظر به همین جهت است و پایه گذاران اسلام با بیانات گهربار خویش , پرورش انسان کامل را وجهه نظر تیزبین وموشکاف خویش قرار داده اند.

آنچه رهبران اسلام می گویند و توجه علمای آموزش و پرورش و روان شناسان را به خود جلب کرده , همین است , ولی این مساله ای است مربوط به خود کودک و افرادی که می خواهند عمری را در اجتماعی بگذرانند.

آنان برای این که دچار شکست روحی نشوند و اعصابشان در زیر بار سنگین تنهایی و عدم تایید درهم شکسته نشود, باید آن چنان استغنای طبع داشته باشند که با انجام وظایف , خود را نیازمند به مدح و ستایش و به اصطلاح تشویق و پاداش دیگران نبینند و با الهام از تعالیم اسلامی :بنده خالص خدا باشند و مدح و ذم دیگران در نظرشان مساوی باشد.

درست است که باید افراد جامعه به گونه ای تربیت شوند که در راه ادای وظیفه , ستایش و سرزنش دیگران در نظرشان یکسان باشد, آیا اجتماع وظیفه ای ندارد؟ آیا اگرصرفا به افراد چنین روحیه ای ببخشیم که اعتنایی به مدح و ذم دیگران نداشته باشند و خود با انجام وظایف , به خودشان خرسندی و نشاط بخشند, کافی است ؟ آیا اجتماع باید طوری باشد که به قول معروف : پشک و مشک را یکسان ببیند؟! آیا بهتر این نیست که جامعه بهترین کیفر دهنده بدکاران و بزرگ ترین مشوق و پاداش دهنده نیکوکاران باشد؟ پس در درجه دوم , وظیفه مربی و به طور کلی وظیفه همه افراداجتماع است که از راه تشویق و پاداش , نیروی فوق العاده ای به کودکان و جوانان و خلاصه همه خدمتگزاران اجتماع بدهند, تا آنها با نشاط و پایداری به کار خود ادامه دهند و همچنین , با آنانی که کجروی و خیانت می کنند, با اظهار تنفر و هرگونه روشی که موثرو به جا و عاقلانه تشخیص داده شود, به مبارزه پردازند.

خوشبختانه دستورات اسلام در این زمینه , چون دیگر زمینه ها غنی است.

علی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر می فرماید: ولا یکونن المحسن والمسئ بمنزلة سوا فان فی ذلک تزهیدا لاهلالاحسان فی الاحسان ,وتدریبا لاهل الاسائة علی الاسائة والزم کد منهم ماالزم نفسه , باید نیکوکار و بدکار, در نظر تو یکسان نباشند, چنین روشی نیکوکاران را از نیکی بازمی دارد و بدکاران را به بدی تشویق می کند و هر یک از ایشان را به آنچه خود برای خود برگزیده است , پاداش و کیفر ده ((۱۱۸))

این دستور در هر دوره و هرجایی , برای کلیه مردم قابل اجراست , ولی نباید فراموش کرد که در این راه دو چیز, هم مضر و هم گناه است : یکی افراط و دیگری تفریط.

نه افراط و زیاده روی در تشویق و پاداش رواست و نه افراط و زیاده روی در تنبیه و توبیخ , همچنان که در هر دو مورد, تفریط نیز بخشودنی نیست.

علی (ع) فرمود: الثنا باکثر منالاستحقاق ملق , والتقصیر عن الاستحقاق عئ او حسد, ستایشی که بالاتر از حد استحقاق افراد باشد, چاپلوسی وستایشی که کمتر از میزان استحقاق باشد عجز یا حسداست ((۱۱۹))

اکنون لازم است که حس حق شناسی وسپاسگزاری را در دل افراد احیا کنیم و همچنین لازم است که حس تنفر و انزجار از خاینان و کجروان رادر جامعه بیدار گردانیم , تا قدر و منزلت افراد خادم و خاین در اجتماع مشخص شود و افراد شیاد نتوانند جایگاه های حساس مدیریتی را اشغال کنندو آنهایی را که گویاتر از بلبل و پاک تر از فرشته اند, خاموش سازند و به کنج انزوا فرستند.

با توجه به این که سپاسگزاری خداوند, یکی از وظایف انسان و مورد تایید قرآن و احادیث اسلامی است , با وجود این در یکی از روایات آمده است که :اشکرکم للّه اشکرکم للناس , سپاسگزارترین شما در برابر خداوند, کسی است که بهتر از عهده سپاسگزاری افراد برآید و حس حق شناسی وسپاسگزاری در دل او زنده و ثابت باشد ((۱۲۰))

این موضوع , در مورد کودکان که هدف این مقالات پرورش آنهاست , نیز کاملا صدق می کند, ولی بازهم آگاهی و احتیاط مربی بسیار لازم است , چه حالات و روحیات اطفال به طور کامل با یکدیگر فرق می کند.

شواهد تجربی حاکی است که ستایش برای کودکان عادی و کند ذهن , اثری بیشتر و برای کودکان درخشان اثری کمتر دارد, اما سرزنش در کودکان درخشان اثری بیشتر داردو دختران بیش از پسران در مقابل ستایش حساسیت دارند, ولی پاره ای مطالعات دیگر, حاکی است که صرف نظر از همه تفاوت های فردی ,سنی و هوشی , ستایش کارگرترین مشوق است و سرزنش وانتقاد, اثری کمتردارند ((۱۲۱)).

۸ ـ عـادت

نقش حیاتی عادت.

اگـر چـه انـســان بـا داشتن نیروی عقل , از موجودات این جهان ,امتیاز می یابد ومی تواند در باره گـفتار و رفتار خویش , به اندیشه پردازد, آن گاه پس ازتشخیص نیک از بد, راه صواب را بپیماید, ولی اگر بنابراین باشد برای هرکاری کوچک , مدت ها ـدست کم چند لحظه ـسر به جیب تفکر فرو برد,مشکل بزرگ زندگی اش از همین جا آغاز می شود و همه یا بیشتر کارها متوقف می ماند.

خوشبختانه قسمت عمده کارها به گفته روان شناسان : بر اثر تکرار فراوان به صورت اعمال خودکار درآمـده اسـت ((۱۲۲))

و آدمـی برای انجام آنها نیازی به تفکرجدید ندارد, تنها یک قسمت ناچیز و مـخـتـصـری اسـت کـه بـه تـفـکـر جـدید نیازمند است و همان هم بر اثر تکرار, به صورت اعمال خودکاردرمی آید وزمینه برای ابتکارات تازه فراهم می گردد.

جان دیوئی می گوید:عادت باعث صرفه جویی در صرف انرژی است و از این رو به ارگانیسم , امکان تغییر و تحول می دهد, به عبارت دیگر: عادت زمینه ابتکاراست ((۱۲۳))

انـســان از ساده ترین کارها,مانند لباس پوشیدن , غذا خوردن وب گرفته , تا کارهای دشوار, از قبیل رانـنـدگـی , خواندن , نوشتن , سخنرانی وب همه رابه طورخود کار انجام می دهد و این که برخی از روان شناسان او را مخلوق عادت ((۱۲۴))

دانسته اند, از همین لحاظاست وبدون شک , وجود عادت درزندگی , یگانه وسیله سعادت و خوشبختی است.

جان دیوئی می گوید:یکی دیگر از عناصری که عادت را تشکیل می دهد, عنصر روانی است.

هـر عـادتـی مـوجـد تـحول روانی است , هرگاه به کاری معتاد شویم تمایل یا علاقه شدیدی به آن پیدامی کنیم و از اجرای آن لذت می بریم , با خوشی وخوش بینی به آن می نگریم , دانسته یا ندانسته , برای آن کار فواید و مزایای فراوان برمی شماریم و اگر از آن کار ممنوع شویم , احساس محرومیت وناراحتی می کنیم , طرز تفکر و کیفیت عواطف ما سخت زیر نفوذ عادات ما قراردارند ((۱۲۵))

عادت های ناروا و علاج آن.

باید توجه داشت استعدادهایی که در وجود آدمی نهفته است , ممکن است مورد بهره برداری درست یا نادرست قرار گیرد.

زیـانـی که دامنگیر انسان شده و می شود, این است که به جای این که همواره در راه تشکیل عادات خـوب و پـسـنـدیده کوشا باشد و از تشکیل عادات زشت و ناروا جلوگیری نماید, دستخوش خطا مـی شـود و وجـود خـود را بـا عـادتـهـای نـاروا وزشت , آلوده ساخته تا دم مرگ نیز با آنها دست به گریبان می ماند.

ژان ژاک روسو, در کتاب معروف خود امیل می گوید: من همیشه کوشش می کنم که فرزند خود را عادت دهم به اینکه هرگز عادتی نکند.

این گفتار اگر چه به ظاهر صحیح نیست , ولی از آن جا که بسیاری ازعادات انسان نتیجه دوران کودکی اوست , صحیح است , زیرا در این دوران نیروی تشخیص انسان ضعیف است و اگر از آموزش و پرورش صحیح برخوردار نباشد, به طور کورکورانه و ماشینی , عادت هایی در او تشکیل می شود که اگر با آنها مبارزه نشود و ریشه کن نگردد, تا پایان عمر با او بوده و بسا او را دستخوش رکود و جمود می سازد و از تحصیل عادات مفیدهم باز می دارد.

بنابراین , کودکی که هر نوع عادتی می پذیرد و خود او هم به هیچ نحو نمی تواند میان عادات نیک و بد فرق گذارد, باید تحت مراقبت دقیق درآید و بایک سلسله عادات نیک , پرورش یابد و شکی نیست که پله اول تشکیل عادات نیک و بد, خانواده , به ویژه آغوش گرم مادران است .

از همین جاست که کودک , به دزدی , دروغگویی , لافزنی , تنبلی , فرار از انجام وظیفه وب عادت می کند و پدران و مادران باید کودک را عادت دهند که به این صفات زشت عادت ننماید.

پس از آن که قوه تمیز و تشخیص در آدمی بیدار شد, باید خود از تشکیل عادات بد در وجود خود جلوگیری نماید و تحت تاثیر هوا و هوس ,معاشر ناجنس و اشتباهات دیگر, گرفتار عادت های ناروا نشود.

بسیاری از جوانان , براثر یک اشتباه , دوستی ناباب , هوسی ابلهانه وبعمری را به پریشانی و بدبختی می گذرانند و همواره در آتش پشیمانی وحسرت می سوزند و بر لحظات غفلت و اشتباه خویش , لعن و نفرین می فرستند.

بیماری عادات ناروا, خطرناک تر از هر نوع بیماری کشنده و زیان بخش است.

روان شناسان سعی کرده اند راه هایی برای جانشین ساختن عادات خوب به جای عادات بد, پیشنهاد کنند و این قبیل بیماران را درمان روحی بخشند.

برای ترک عادت نامطلوب , نباید هیچ گونه استثنایی قائل شد و باید عادات ارادی جدید را تمرین و عادات غیر ارادی را با تمرین های ارادی ترک کردو مشخصاتی صریح برای عادت جدید تعیین نمود.

عادت و آموزش و پرورش.

باید اعتراف کرد که نقش معلم و متصدیان آموزش و پرورش در بنیان گذاری عادات نیکو, بسیار مهم است.

بدنیست بدانیم که برخی , آموزش و پرورش را عبارت از:تحصیل عاداتی که سبب سازگاری فرد با محیط می شود ((۱۲۶))

دانسته اند, البته این سازگاری باید سبب ایجاد تغییراتی در محیطشود و صرفا عملی منفی و منفعل و معلول حوادث محیط نباشد.

با توجه به تعریف مذکور, دراین جا دو وظیفه اساسی برای معلم بیان می شود:۱ـایجاد عادات مطلوب ,۲ـترک دادن عادات زشت و ناروا.

همان طورکه گفتیم , طفل یا نوجوان به خودی خود قادر نیست خویشتن را در ایجاد عادات نیک و ترک عادات ناروا رهبری کند.

این وظیفه مربی واقعی و معلم وظیفه شناس است که در راه آموزش و پرورش آنها سعی بیشتر و پی گیرتر و دقت شایسته تری از خود ابراز دارد,استعدادهای نهفته نونهالان را کشف کند, نقاط ضعف آنها را جستجو نماید و با صبر و حوصله , به تدریج عادات زشت آنها را به دست فراموشی بسپارد و آن عاداتی که سبب سازگاری آنان با محیط و فعالیت و ابتکارو سعادتشان می شود در آنها به وجود آورد.

باید طوری کودک و نوجوان را تحت مراقبت دقیق قرارداد و طوری از آموزش و پرورش واقعی برخوردار ساخت که همواره از روی فکر و اندیشه و ملاحظه غایت و نتیجه عمل , آن را از روی شعور و اراده تمرین کنند, تا به صورت عادت و خودکار درآید, و هم در موارد لازم بتوانند با یک تصمیم , عادتی را ترک نمایند ودر تمام عمر از همین راه و رسم صحیح پیروی کنند و هرگز دچار عادت های کورکورانه نگردند.

آری , معلم خوب همواره به شاگردان خود درس فضیلت و انسانیت می دهد و عقل آنها را بیدار و آگاه می سازد وکاخ سعادت آنها را با روشی خردمندانه در محیط آموزشگاه پی ریزی می نماید.

پدران نباید خیال کنند که وظیفه آنها تنها نان و لباس دادن است و نسبت به آموزش و پرورش کودکان و تشکیل عادات نیکو در وجود آنها وظیفه ای ندارند, و معلمان نیز نباید تصور کنند که تنها با یاددادن و خواندن و نوشتن , تمام وظیفه های آنها انجام گرفته است و در مورد عادات نامطلوب و تربیت اخلاقی و اجتماعی کودکان , سهمی ندارند و به عبارت دیگر, تصور نکنند که درس های آموزشگاهی ارزش اخلاقی ندارد, بلکه باید درآموزشگاه ها به وسیله درس جداگانه اخلاقی شاگردان را با مسائل اخلاقی , آشنا بکنند.

جان دیوئی می گوید:آموزش و پرورش , دست کم در جامعه دموکراتیک , نه تنها باید رفتار خارجی افراد را با موازین اجتماعی همنوا سازد, بلکه افکار و امیال آنان را موافق آرمان های اخلاقی جامعه پرورش دهد, تا رفتار آنان خودبه خود بر موازین اخلاقی استوار شود ((۱۲۷))

مربیان باید بکوشند تا عالم سازی را با آدم سازی توام سازند, وگرنه پیشرفت علم و عقب ماندگی انسانیت همواره بر دردها و گرفتاری های بشر می افزاید.

ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم , به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهدرسید.

۹ ـ سرمایه های مادی و معنوی

مشکلات قرن ما.

در فصل پیش , درباره عادت ـموضوعی که از نظر دانشمندان آموزش و پرورش اهمیتی به سزا دارد ـبحث کردیم و سرانجام , رشته سخن به این جارسید که ما بیش از آن که به مهندسان کارخانه , راه سازی و ساختمان احتیاج داشته باشیم به مهندسان انسانی نیازمندیم و بدون آنها جامعه ما به کمال نخواهدرسید.

اکنون باید دید, علت عقب افتادگی یک ملت , تنها نداشتن ذوب آهن , کارخانه , نیروی تولید و افزارکشاورزی نواست , یااین که علاوه بر همه اینها,نداشتن یا به کار نبردن سرمایه های معنوی است ؟ چرا ممالک مترقی با این که از جنبه های مادی به طور کامل برخوردارند, همواره در نگرانی واضطراب به سر می برند و از آرامش و راحتی محرومند؟ علت این است که توسعه روزافزون قدرت ها و فراوانی سلاح های آتش زا هر لحظه خطرهای سهمگینی را در برابر مردم جهان نمودار می سازد و آینده مبهم و تاریکی را مجسم می نماید.

آینده علم با همه امیدها و آرزوهایی که به دنبال دارد, معلوم نیست برای بشر مفید یا مضر باشد و این از لحاظ استفاده های خطرناکی است که ممکن است بشراز علم بکند.

تنها سالانه ۱۲۰میلیارد دلار از ثروت و درآمد جهان را تسلیحات می بلعد و به گفته دبیر کل سازمان ملل متحد:مساله این است که آیا سرانجام ما نژادبشر را منقرض خواهیم کرد یا این که عالم بشریت از جنگ دست برخواهد داشت.

از دانشمند بزرگ عصر اتم و فیلسوف عالی قدر, انشتین پرسیدند:در جنگ سوم , چه سلاحی به کارخواهد رفت ؟ وی از پاسخ این سوال خودداری کرد و خود را به نادانی زد و گفت : اگر جنگ چهارمی پیش آید, اسلحه آن منحصر به فلاخن خواهدبود! یعنی طوری دنیا زیر و رو می گردد که بشری باقی نخواهد ماند و اگر بشری باقی بماند زندگی او به صورت زندگی بشر ما قبل تاریخ در خواهد آمد.

بیشتر کوشش دنیای قرن بیستم , صرف خلع سلاح , رهایی از استعمار و پشتیبانی از کشورهای در حال توسعه می گردد و این امر نشان می دهد که هنوز دنیای ما محل امن و امان و سعادت و خوشبختی نشده است و ما هنوز اندرخم یک کوچه ایم ! اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد می گوید:اغلب کشورهایی که تازه از استعمار رهایی یافته و در حال توسعه اند, فاقد سازمان اداری و فنی هستند, زندگانی اقتصادی و مالی آنها عموما متزلزل است , احتیاج مبرمی به مدرسه و معلم دارند و غالبا قربانی عدم ثبات اوضاع سیاسی خود می شوند و به عهده سازمان ملل متحد است که آنها رایاری کند تا بتوانند مشکلات خود را حل کنند.

وانگهی , تنها این کشورها دچار این گرفتاری ها و بدبختی ها نیستند, بلکه دو میلیارد از مردم جهان : یعنی در حدود سه چهارم ساکنان کره زمین با فقر وبدبختی نفس می کشند و از حداقل ضروریات زندگی هم محرومند, روی همین جهات بود که سازمان ملل متحد

به موجب قطعنامه مورخ سال۱۹۶۱ م .سال های ۱۹۶۰تا ۱۹۷۰م .را دهساله سازمان ملل متحد برای توسعه اعلام کرد, تا با اقدامات سازمان , تفاوت فاحش بین درآمد یک کارگر متوسط در کشورهای صنعتی وقوت لایموت انسان متوسط در کشورهای توسعه نیافته , از میان برداشته یا تعدیل شود و در کشورهای در حال توسعه , درآمد ملی را تا سال ۱۹۷۰سالی پنج درصد افزایش دهد.

* * *

از آنچه به عنوان مشکلات قرن ما گفته شد, این نتیجه به دست می آید که در درجه اول , سرمایه های مادی در همه جای دنیا و به دست تمام مردم جهان نیست , بلکه در برخی از ممالک بزرگ متمرکز شده است و سایر ممالک به علل و جهاتی , از تحصیل این سرمایه ها محرومند ونمی توانند روی پای خود بایستند و در درجه دوم ,نه تنها سرمایه های مادی نتوانسته است دردهای بشر را درمان کند, بلکه خود بر دردها و مشکلات بشر افزوده است.

با این همه شکی نیست که یک ملت , آن گاه می تواند به سعادت واقعی برسد که از سرمایه های مادی و معنوی برخوردار باشد.

ما در پی نشان دادن رمز سعادت واقعی هستیم.

اوتانت , علل عقب افتادگی بسیاری از ممالک روی زمین را فقدان سازمان اداری و فنی , تزلزل زندگی اقتصادی و مالی , احتیاج مبرم به مدرسه ومعلم و عدم ثبات اوضاع سیاسی می داند.

بنابراین , سعادت یک ملت , آنگاه به خوبی تامین می شود که هیچ یک از این نواقص در زندگی او راه نداشته باشد,ولی رفع این نواقص به عهده کیست ؟ مگر چنین نیست که تنها کسانی می توانند براین نواقص فایق آیند که در مدرسه و به وسیله معلم تربیت می شوند؟ ما, معلمان را مهندسان انسانی لقب دادیم , زیرا اگر مثلا مهندس برق , در امور مربوط به برق تخصص دارد و به اوضاع آن سرو سامانی می بخشد,معلم هم مهندسی است که در امور مربوط به انسان , تخصص دارد و به اوضاع او سروسامان می بخشد.

وظیفه معلم تنها این نیست که پزشک , مهندس , حقوقدان , عالم اقتصاد, ریاضیدان , فیلسوف , ادیب , درجه دار و صاحب منصب , تحویل جامعه بدهد, بلکه همه اینها معلومات و فنونی هستند که اگر توام با اخلاق و انسانیت نباشند و ایمان به مبدا و معاد, آنها را در راه صحیح راهبری ننماید,مشکلات زندگی را در دنیای کنونی صد چندان خواهندکرد.

پیکار مردم جهان.

به دلایل مذکور, امروز مردم جهان به طور محسوسی در راه مبارزه با مشکلات , به پا خاسته اند و بایک کوشش پی گیر و همه جانبه , با سرانگشت تدبیر و درایت , گره ها را از زندگی می گشایند.

در میان همه مشکلات مساله آموزش و پرورش , بیش از همه , مورد توجه است , زیرا حل همه یا بسیاری از مشکلات به آموزش و پرورش بستگی دارد و ملتی که از آموزش و پرورش صحیح برخوردار باشد, به راحتی بر مشکلات فایق می آید.

در تمام جهان , دانشگاه ها همواره در درجه اول اهمیت بوده اند و به وسیله اقدامات دولت ها و مردم نیکوکار, روزبه روز بر توسعه آنها افزوده می شودو سرمایه های هنگفتی در آنها گرد می آید.

اصولا پیشرفت آموزش و پرورش , نشان پیشرفت هر قومی است , از این رو مردم جهان به طور دسته جمعی علیه جهل و بی سوادی به مبارزه برخاسته اند و با کوشش و تلاش , همواره در صدد پیداکردن راه های بهتر و صحیح تر برای تعلیم و تربیت کودکان هستند.

آسایش و راحتی ملتها مدیون ترقی علمی است.

در ایالات متحده امریکا ۱۸۰۰دانشگاه و کالج وجود دارد, دوازده عدد آنها بیش از صد میلیون دلار ثروت دارد.دانشگاه هاروارد, ثروتمندترین دانشگاه ایالات متحده است و به تنهایی نزدیک ۴۶۹ میلیون دلار ثروت دارد.ثروت دانشگاه تگزاس نیز تخمینا به ۴۳۴ میلیون دلار می رسد.حداقل ثروت ۱۰۱ دانشگاه دوازده میلیون دلاراست.

بسیاری از مردم نیکوکار جهان , ثروت های کلان خود را در راه پیشرفت علم و دانش وقف کرده اند.آلفرد.ب .نوبل دانشمند علم شیمی و مهندسی که در سال ۱۸۹۶میلادی زندگی را بدرود گفت , ثروت خود را وقف کرد تا به کسانی که در زمینه فیزیک ,شیمی , زیست شناسی یا طب , صاحب کشف یا اختراعی مهم باشند, یا بهترین آثار ادبی را به وجود آورند, یا بزرگ ترین خدمت را به صلح جهانی بکنند, جایزه داده شود.مبلغ این جایزه ها در ۸۰۰۰ دلارتثبیت شده است.

از سال ۱۹۰۱به بعد بیش از ۲۸۰نفر از بزرگ ترین دانشمندان و نویسندگان و خدمتگزاران به صلح , جایزه نوبل را دریافت داشته اند.

همان گونه که جوانان مملکت ما امروزه با افتخارات بزرگ خود در المپیادهای علمی , اعجاب جهانیان را برانگیخته اند.

اوقاف گیپ یادگار مادر پیری است که فرزند جوان خود گیپ را ـکه علاقه سرشاری به ادبیات فارسی داشت ـاز دست داد.

وی برای آرامش خاطر خسته و ملول خود, ثروت خویش را وقف کرد, تا آثار ادبی فارسی طبع شود.

اکنون کتاب های چاپ اوقاف گیپ از بهترین چاپ های کتب فارسی محسوب می شود.

این نمونه ها برای مردم متمکن و ثروتمند, سرمشق بزرگی به شمارمی رود.

امیدواریم در مملکت ما هم مشکل آموزش و پرورش به کلی حل شود و در این راه , سرمایه های مادی و معنوی به کار افتد, تا در سایه آن بتوانیم برمشکلات فایق آییم.

۱۰ ـ اجتماع و کودکان نورسته

نگاهی به گذشته.

دنیای امروز از چند جهت , با دنیای گذشته فرق دارد.

روزگـاری بود که بشر, به خواندن و نوشتن و علم و دانش , اهمیت نمی داد و آن را برای زندگی لازم نمی شمرد و ـاحیاناتوجه به آن را امری تفننی وزاید و گاهی لغو و ننگین می شمرد.

در کـشـور یـونان , که مدت ها مهد علم و فلسفه بود و نوابغ علم و فلسفه چون سقراط, افلاطون , ارسـطـوو بـرا در خـویـش پـرورانید و از دماغ آنها, افکارفلسفی به دیگر نقاط جهان تراوش نمود, آمـوزگـاری را عـیـب مـی پـنـداشـتـنـد و زشـت ترین ناسزا این بود که بگویند: فلانی آموزگار شده است ! ((۱۲۸))

اعراب به کلی از علم و دانش بی بهره بودند, حتی در آغاز اسلام فقط هفده نفر نـوشـتن می دانستند و با آن همه تاکیدات فراوان پیامبر عالی قدر اسلام به تعلیم و تربیت و این که سـفارش کرد مسلمانان باید از گهواره تا گور دانش بجویند و قرآن کریم اعلام کرد: مردم دانا با مردم نادان برابرنیستند ((۱۲۹)) و تنها دانشمندان از خدا می ترسند ((۱۳۰))

با وجود این به گفته جاحظ در کتاب البیان و التبیین ـیکی از اعراب می گفت :مناسب شوون یک نفر قریشی نیست که جـز تـاریـخ قـدیـم اعراب , چیز دیگری بداند, مخصوصا حالا که هر کس باید تیر و کمان بردارد و به دشمن حمله کند.

وذوالرمه ـیکی از شاعران عرب (متوفی ۱۱۰ ق .)ـ تـرس داشـت که هنر کتابت خود را آشکار سازد, زیرا به گفته او نوشتن نزد اعراب ننگ بود! با این همه , در دورانی که اروپای قرون وسطی درگرداب جهل و نابخردی دست و پا می زد و کلیسا با کمال استبداد و خودسری , مردم اروپا را به حال جمود و رکود نگاه داشته بود و برای جلوگیری از نـهـضـتـهـای فـکـری و خـدمات دانشمندانی چون : کپرنیک , برنو ـکه با کمال شقاوت در آتش سوزانده شدـکپلر و گالیله به هروسیله نا مشروع وغیرانسانی متوسل می گردیدند, مسلمانان در پـرتـو تعالیم عالیه اسلام علی رغم بسیاری از تعصبات ناروا که به شمه ای از آن اشاره شد ـدر راه تـعـلیم وتربیت , به کوشش و فعالیت پرداختند و با اقتباس تحقیقاتی که در گذشته , مردم یونان , هـند, ایران و مصر کرده بودند,خود به اختراعات و اکتشافات جدیدی نایل گردیدند و فصلی جدید بر دانش انسانی افزودند و بنیان تمدن کنونی را که به دست اروپائیان به اوج کمال رسیده نهادند.

اهمیت آموزش و پرورش در دنیای امروز.

روابـطی کـه اروپائیان طی جنگ های صلیبی با دنیای متمدن اسلامی آن روز پیداکردند, وسیله بیداری آنان گردید و به آنها نشان داد که یگانه وسیله ترقی وتعالی , توجه به علم و دانش و به وجود آوردن آمـوزش و پـرورش هـمـگـانـی است وبه جرات می توان مدعی شد که علت اصلی یا یکی از علل اصلی رنسانس , مسلمانان هستند.

لـوتر, برای اولین بار پیشنهاد کرد که دولت ها موظفند آموزش وپرورش ملت های خود را به عهده گـرفـتـه و بـا اجـبار, کودکان را تحت تعلیم و تربیت درآورند و راه را برای ترقی و تعالی به روی ملت های خود بگشایند ((۱۳۱))

کار به جایی رسید که اصولا آموزش و پرورش , خود علمی مستقل شد.و شـعبی از قبیل فلسفه آموزش و پرورش و اصول آموزش و پرورش پیدا کرد و دانشمندانی چون : هـربـارت , روسو, فربل , پستالزی , جان دیوئی وب در این رشته ها قدم به عرصه وجود گذاشتند و بـرای کـودک ـن سـان کـه بـایـد و شـاید ـارزش و احترام قائل شدند, در صورتی که دیگران او را موجودی به اصطلاح فعل پذیر و ناتوان , می پنداشتند و به خودی خود برای او ارزشی قائل نبودند و دوران کـودکی او را مقدمه و پیش در آمد بلوغ پنداشته ,تصور می کردند که فقط فرد بالغ , پخته و کامل است , در صورتی که از نظر آموزش و پرورش , هیچ کس در هیچ مرحله ای کامل و تام و تمام نـیـست ,از این رو امرسن ((۱۳۲))

می گوید: به کودک احترام گذارید, در زندگی او زیاد مداخله نکنید و خلوت او را بر هم نزنید.

مـی دانـم کـه بـرخی از مردم , به این سخن اعتراض می کنند و می گویند: شما می خواهید به نام احـتـرام کـودک , زمام نظم عمومی و خصوصی را از دست رها کنید و کودک نورسته را به امیال و هوس های دیوانه وار خود واگذارید! به اینان باید پاسخ گفت که به کودک احترام بگذارید و در این کار کوتاهی مکنید, ولی به خود نیز احترام گذاریدب در تربیت کودک , دو نکته مهم است : مقتضیات طـبـع کـودک را مـراعات کنید و موافق جهتی که دارد, به بارش آورید و به سلاح دانش مسلحش کنید ((۱۳۳)).

و باز هم با تاکید تمام می گوید:راه تربیت صحیح , همین است و راهی بس دشوار است.

معلمی که این راه را می پیماید, بر خلاف معلمی که به درس گفتن اکتفا می کند, باید همه وقت و نیرو و فکر و شخصیت خود را به کار گیرد ((۱۳۴))

بـا کـوشـش ایـن دانـشـوران آمـوزش و پرورش موقعیت خاصی پیدا کرد و در مورد سراسر دوره زندگی یک انسان آرمانی , نظراتی ارزنده ابرازشد.

جـان فیسک ((۱۳۵)) در کتاب گردشهای پیرو عقیده تکامل تدریجی ((۱۳۶)) معتقد است که :هر چـه بـر تـکـامل جوامع بشری افزوده می شود, لزوما عمرکودکی ودوره رشد اطفال نیز طولانی تر می شود, زیرا تکامل جامعه ایجاب می کندکه حقایق بسیار فراوانی در کودکی به نوباوگان آموخته شـود,هـمـچـنـان کـه افـزایـش دانـسـتـنـیـهـای کـودکـان هم به نوبه خود, سبب تکامل جامعه می گردد ((۱۳۷))

مسئولیت بزرگ.

هـنـوز دنیا نتوانسته است با همه زحمات و مشقتها و مخارج سنگینی که در راه آموزش و پرورش مـبـذول داشته است , به ساختن انسان ایدآل و آرمانی توفیق یابد, ولی در این راه مسافت زیادی را پـیـمـوده اسـت و شـایـد, بلکه قطعا, بیش از آنچه پیموده است , از هدف دور وهنوز اندر خم یک کوچه است.

ایـن جـاست که جامعه ما یک مسئولیت بزرگ در برابر نسل جوان پیدا می کند و موظف است که دین خود را ادا نموده , این بار سنگین را به منزل برساند.

طـبـقـه معلم , جزیی از اجتماع و کارش آموزش و پرورش عمدی است و وظیفه دارد کار خود را ـچـنان که در فصل پیش شرح دادیم ـانجام دهد,ولی از آن جا که تنها آموزش و پرورش عمدی در سـرنـوشـت کـودکـان دخیل نیست و آموزش و پرورش غیر عمدی نیز در سرنوشت آنان دخالت تام دارد, سایر طبقات اجتماع نیز به نوبه خود وظایفی دارند که برای تکمیل کار معلم , ناگزیرند به وظایف خویش عمل کنند.

اگر معلم تعلیمات دینی در کلاس درس , عقاید و اعمال دینی را به کودکان یاددهد و کودکان از پـدران , مـادران , سـایـر بستگان و طبقات اجتماع , عقایدو اعمال ضد دینی مشاهده کنند, به طور قطع کار معلم خنثی خواهد شد.

اگـرمعلم اخلاق , در کلاس درس , از زشتی و ناروایی دروغ , بخل , حسد, تهمت , خیانت وب سخن گـوید و دانش آموز در خانه و اجتماع , خلاف آنچه شنیده است ,بنگرد, واکنش روحی او چه خواهد بـود؟!شـمـا پدران و مادرانی که از کودکان خویش انتظار راستی و درستی و انسانیت دارید,شما مـردمـی کـه از نـسـل جوان انتظار ترقی و تعالی دارید, و سرانجام شمایی که از توسعه روزافزون مـفـاسـد در مـیـان نـونـهـالان اجـتماع رنج می برید,بیایید علاج واقعه را پیش از وقوع کرده , با دسـتـگـاه های تربیتی مثبت و سالم , همکاری کنید و نسل جوان را در مسیر صلاح و خوشبختی , به حرکت آورید و نگذارید این نونهالان , دستخوش سموم مفاسد اخلاقی شوند.

شـمـا هـمـان پـیشوایانی هستید که به فرمایش علی (ع) باید:نخست به آموزش وپرورش خویش و آن گـاه بـه آموزش و پرورش دیگران بپردازید و پیش ازآن که با زبان به آموزش و پرورش دیگران پـردازیـد, بـا رفـتـار خود آنها را تحت تعلیم و تربیت خود در آورید و توجه داشته باشید کسی که بـه تـعـلـیم وتربیت خود پردازد, از کسی که به تعلیم و تربیت دیگران مشغول است , بیشتر سزاوار تجلیل و احترام است ((۱۳۸))

۱۱ ـ آوارگان اجتماع.

طفلک , آرام آرام چشم و گوشش بازمی شد و با محیط زندگی آشنایی پیدامی کرد.

بابا و مامان را شناخته بود.

حس می کرد که دو موجود مهربان با تمام قوا در راه تامین آسایش او شب و روز درتلاش هستند.

او بـهـانه می گرفت , از بهانه گیری ضرری نمی کرد, همیشه نازش را می خریدند, نوازشش می کـردنـد, بـا یـک کـسالت مختصر, او را نزد پزشک می بردند و به وسیله دارو و مراقبت های غذایی خاصی درمانش می کردند.

همه برای او آینده درخشانی پیش بینی می نمودند.

قراین هم نشان می داد که غیر از این نیست , ولی یک حادثه غیر مترقبه به طور کلی صحنه را تغییر داد حوادث تازه ای به روی پرده آمد.

طفلک بیچاره , ماتش زده بود.

بـاوه ! زنـدگـی اگـر ایـن است , یعنی هیچ ب!زیرا احساس می کنم که اگر به دنیا نمی آمدم و این تلخیها را نمی چشیدم , خیلی بهتر بود.

راستی من که از این زندگی جز تلخی , ناکامی , دلهره و اضطراب , چیزی ندیدم.

نه شبی آرام خفتم و نه روزی برق امیدواری , خانه دل افسرده ونازکم را روشن ساخت.

نه از کسی صفا دیدم , نه از دستی نوازش ! نه از زبانی حرف ملایم شنیدم و نه از دهانی نغمه انس و مـهـربانی !گویی روزگار با تمام قدرت هاونیروهای خود, سر دشمنی با من ـکه موجودی بینوا, بـی پـناه , بی خانمان و بی سرپرستم ـدارد! یادگذشته ها به خیر! چه آرزوها که در دل دارم :آرزوی یـک غذای سیر, یک بستر گرم , یک پناهگاه مهربان , مثل بچه های مردم سرو سامانی داشته باشم , روزهـا بـه مـدرسه بروم , تعطیلات با پدر ومادرم به گردش و تفریح و دید و بازدید بروم , ایام عید لباس نو بپوشم , ولی افسوس ! این اجتماع خیره سر و لاابالی , این ثروتمندان عیاش و تن پرور,چرا به فـکـر من و امثال من نیستند؟! چه می شد اگر یک صدم هزینه سنگین و گزاف زندگی خود را کنار می گذاشتند و صدها امثال مرا که به عللی دچار سرنوشتی چون سرنوشت من شده اند زیر پر و بـال مـی گـرفـتند؟! یک صدم مخارج کنار دریا, شب نشینی ها, مسافرت به کشورهای خارج وب به انسانهایی دل افسرده و بینوا چون من اختصاص داده , به این ناهماهنگی و فاصله عظیم طبقاتی خـاتمه می دادند! خواننده عزیز! ممکن است تصورفرمایید که مجسم ساختن این گونه ماجراهای تـلـخ چـه ارتباطی به بحث ما دارد, ولی نباید فراموش شود که در جامعه ما کسانی هستند که به عـللی کانون گرم خانوادگی آنها از هم متلاشی شده است : زنی از شوهرش خوشش نیامده است , شـوهـری به زن دیگری دلبستگی پیدا کرده , سرانجام

عفریت شوم طلاق آنها را ـکه صاحب یک یا چـنـد فـرزند هستندـاز یکدیگر جدا کرده است , مردی بر اثر اعتیاد به مشروبات , هروئین , تریاک وب شانه را از زیر بار مسئولیت سنگین خانواده تهی کرده است و نیازمندیهای آنها را تامین نمی کند و زن و فـرزنـدان خـود رابـا کمال بی اعتنایی رهاکرده است , یک دزدی یا چاقوکشی وب, سرپرست خـانـواده ای را بـه زنـدان کـشـانـیـده است , کودکانی در سنین طفولیت , پدر یا مادر یا هر دو را ازدست داده اند.

آیـا فکر می کنید کودکان چنین افرادی خود به خود آن طوری که منظور و خواست اجتماع است , بار می آیند و در آینده لااقل در جهت ضرر جامعه قدم بر نمی دارند؟ خیلی مشکل است ! اگر چنین بود قطعا این بدبختی ها به حداقل رسیده بود و برای هیچ کس جای نگرانی نبود.

به نظر ما چنین جامعه ای خود بیمار است.

در روابـط چـنـیـن اجـتـمـاعی , ناهماهنگی و تلاشی وجود دارد, در این صورت چگونه می توان منتظربود که محصول این اجتماع , سالم و سودمندباشد.

نـوشـتـه انـد کـه از گـزنفون فیثاغورثی , پرسیدند که او طفل خود را چگونه تربیت خواهد کرد؟ پاسخ داد:او خوب تربیت خواهد شد, اگر شهری که اودر آن زندگی می کند, خوب اداره شود.

جامعه شناسان در این گونه مسائل , دقت های بسیار کرده اند.

الیوت و مریل به سه نوع اختلال و بی نظمی معتقدند و برای هریک علایمی ذکر نموده اند: اختلال انفرادی , اختلال خانوادگی و اختلال گروهی.

عـلامـت اخـتلال انفرادی را تبه کاری های دوران جوانی , انواع جنایت , جنون , فحشا, میگساری و خـودکـشـی ذکر می کنند, علامت اختلال و بی نظمی خانوادگی را طلاق , فرار از خانه , به وجود آوردن فـرزنـدان غـیر شرعی و بیماری های آمیزشی می دانند, علامت بی نظمی گروهی را فقر, فقدان وسایل تعلیم و تربیت , بیکاری , فساد سیاسی , ارتشا و جنایت مثال می آورند ((۱۳۹))

یـک زنـدانـی سـی ویک ساله ـکه دوازده سال است در زندان به سر می بردـ به معلم خویش چنین می نویسد: آقای معلم ! اشک در چشمانم حلقه زده است و نمی توانم چیزی بنویسم , زیرا یاد روزهـایـی مـی افـتـم که به تازگی مادرم مرده بود و پدرم زن گرفته بود و باسؤ نیت زن پدرم و بابی عاطفگی و بی رحمی پدرم مواجه شدم.

پدرم مرا از خانه بیرون کرد تا بتواند با زن خویش خوش باشد! پدرم مرا از خانه ای بیرون کرد که نه تنها متعلق به مادرم بود, بلکه تمام وسایل زندگی آن مال مادر بیچاره من بود ب سرمای سختی بود.

برف از آسمان می بارید.

مثل این که هزارها کلاف نخ را از آسمان به روی زمین باز می کردند و من در کوچه های تهران راه می رفتم در حالی که گرسنه بودم و لباس درستی برتن نداشتم ب اما نه احساس سرما می کردم , نه از گـرسـنـگـی چـیزی می فهمیدم ب تنها درد بی کسی و درد بیماری و درد بدبختی و بی پناهی سراپای مراگرفته بود.

من که سال ها گرفتار این آوارگی و دربه دری بودم , چرا خانه امیدم زندان نباشد؟! چطور ممکن بود دزدی نکنم ؟.!

۱۲ـ کودکان سرراهی

صحنه های رقت بار.

آمد و رفت مردم در خیابان ها قطع شده بود.

صدای بوق گوش خراش ماشین ها و سر و صداهای مختلف دیگر, به گوش نمی خورد.

آن تکاپو و کوشش و تلاش خستگی ناپذیر جای خود را به سکون و آرامش داده بود.

مغازه ها همه تعطیل شده بود و از مشتری های پرچانه خبری نبود.

دست فروش ها, دوره گردها وب کار خود را تعطیل کرده و در خانه های خود آرمیده بودند.

آری , تـهـران پـرجوش و خروش با گذشتن پاسی از شب , آرام شده و سکوتی مطلق همه جا را فرا گـرفـته بود! پاسبان گشت , طبق معمول امتدادخیابانی را طی می کرد تا اگر دزدان و طراران بـخـواهـنـد از مـحـیـط خـلـوت , سؤ استفاده کرده , به مغازه یا خانه ای دستبرد بزنند, به حساب آنهارسیدگی نماید.

نـور چـراغ هـای مـهتابی از لابه لای شاخ و برگ درخت ها بر پیاده رو می تابید ومنظره ای شاعرانه به وجود آورده بود و پاسبان همچنان راه خود رامی پیمود.

راه می رفت و به زندگی خود می اندیشید! در این میان , توجهش به سوی چند سگ که در پیاده رو مشغول خوردن چیزی بودند و گاه گاهی به جان یکدیگرمی افتادند, جلب شد.

مـی خـواسـت بـی اعـتنایی کند و به راه خود ادامه دهد و مزاحمتی برای آن چند حیوان گرسنه , فراهم نسازد, ولی با شنیدن صدای گریه و ناله مظلومانه یک طفل , با عجله به سوی او رفت و آنها متفرق شدند.

صحنه , صحنه ای بس رقت باری بود.

کـودکی شیرخوار که شاید چند روز بیشتر از عمر خود را پشت سر نگذاشته بود در خون خود غرق بود ویکی از دست های نازک و لطیفش از بیخ قطع شده و طعمه سگ ها شده بود! شاید شبی نباشد در تـهران بزرگ , مامورین به یک یا چند طفل سرراهی برخورد نکنند! با کمال تاسف , گاهی براثر دیر رسیدن آنان , سگ ها کار خود را کرده اند و اطفال معصوم را با دندان های خود پاره پاره نموده , طـعـمه خویش ساخته اند, یا این که هنگامی رسیده اند که یکی از دست ها یا پاهای طفل معصوم از دست رفته است ((۱۴۰))

بررسی انگیزه ها.

اکنون برای ما این سوال پیش می آید که چرا پدران و مادرانی به خود اجازه می دهند که با استفاده از خلوت شب , جگرگوشه های خود را به دست سرنوشت سپرده و عواطف پاک پدری و مادری خود را آلوده هوس های نابخردانه و افکار پوچ شیطانی نمایند؟! بدبختانه در جامعه ما یک نوع افسارگسیختگی و بی بندوباری در میان نسل جوان , در شرف تکوین است که از هم اکنون نتایج شوم آن به چشم می خورد.

اگر از حالا برای آن فکری نشود, معلوم نیست جامعه ما چه صدمه ها و لطمه های غیرقابل جبرانی خواهدخورد.

یکی از این نتایج شوم این است که عده ای از این اطفال معصوم , مولود شب های گناه , بلهوسی و شهوترانی های زنان و مردانی هستند که از تشکیل خانواده و ازدواج مشروع , سرباز زده , همواره به فکر خوشی و عیش و نوش و کامرانی هستند و تمام مقررات مربوط به محدودیت زن و مرد را ـکه صددرصد موجب سعادت اجتماع و به خصوص نونهالان است ـزیر پا گذاشته اند.

اینها با سرنوشت انسان هایی بی گناه و مظلوم ,بازی می کنند و با جنایتکارانه ترین رفتار, سبب می شوند که اطفالی معصوم , طعمه سگ ها شده یاعضوی را از دست بدهند, آن گاه تحویل پرورشگاه داده شوند.

نتیجه شب های گناه , تنها همین جنایت نیست , گاهی هم برای از بین بردن جنین , اقدام به عمل وحشیانه کورتاژ می کنند که خود دارای مضرات شدید روحی و جسمی است و فعلا به بحث ما مربوط نمی شود.

عده ای دیگر, متعلق به پدران و مادرانی هستند که بر اثر فقر و کثرت عایله و نداشتن وسیله پرورش فرزندان خود, ناگزیر می شوند به چنین عملی اقدام کنند, به خصوص که اگر این کار را نکنند, خیلی مشکل است که پرورشگاهی حاضر باشد بدون دردسر و معطلی طفل را بپذیرد و بزرگ کند.

شیرخوارگاه و پرورشگاه.

اگر طفل بیچاره از دست سگ ها جان سالم به در ببرد, تحویل محیطی داده می شود که صدها طفل بی سرپرست به دست یک عده پرستار وپرورشکار حرفه ای سپرده شده اند, تازه این محیط نمی تواند ـن طوری که باید و شایدـ جای خانه و مادر را بگیرد.

بهترین محیط برای پرورش طفل , خانه و آغوش مادران است , البته نه هر مادری بلکه مادران بردبار و پرحوصله , مادرانی که به خاطر تربیت صحیح کودکان خود, هرنوع فداکاری و از خودگذشتگی می کنند.

به گفته روان شناسان پدر و مادری که پر از عقده هستند و دایما خشمناک و در امور جزیی برآشفته می شوند و یا پرورشکاری که شغل را تنهابه خاطر امرار معاش اختیار کرده و ذوق و شوقی برای تربیت ندارد و به کودکان با نظر عنادمی نگرد و بی حوصله و عصبی و فاقد اعتماد به نفس است , نمی تواند هیجان ها و عواطف کودکان را در مسیر صحیح سوق دهد ((۱۴۱)).

بـنابراین تنها سیر شدن شکم و پوشیده شدن بدن منظور نیست , صدها اشکال دیگر در کار تربیت طفل موجود است که شاید گرسنگی و برهنگی کم اهمیت تر از همه آنها باشد.

هـمـیـن اشـکـالات , در مورد کودکانی که مادرشان در بیرون خانه کار می کنند و آنها را به دست نوکرها و کلفت ها می سپارند, موجوداست.

بـن ژان قاضی دادگاه اطفال سن فرانسه می نویسد:با مطالعه روی سی پرونده مربوط به کودکان مـجـرم , بـه ایـن نـتـیـجه رسیده ام که فقط یکی از این سی طفل , پدر و مادر واقعا شریف و آگاه داشته است ((۱۴۲))

یـکـی از بـنگاه های حمایت کودکان پاریس می گوید:۶۳ تا۶۵ در صد جرم کودکان , ناشی از عدم مراقبت اولیا و سرپرستی آنهاست ((۱۴۳))

یـکی از اساتید علوم تربیتی دانشگاه تهران می گوید: ۹۰در صد مجرمین , در کودکی فساد اخلاق داشته اند ((۱۴۴))

واقـعـه زیر, این مطلب را بهتر روشن می کند: محمود در کودکستان , شاگرد اول بود و با آن که خیلی سالم و طبیعی و باهوش بود, ولی در پنج سالگی میزان نمرات او تنزل کرد, وزن او روزبه روز کـمـتـرشـد و از قـدکشیدن بازماند, در امتحان هوش نمراتش پایین آمد و کم کم خیلی ناراحت وعـصبانی شد, در نتیجه روان شناسی که با کودکستان همکاری می کرد, با روش بازی درمانی او را مـورد آزمـایـش قـرارداد, بدین معنا که سه عروسک :یکی مرد, یکی زن و یکی پسربچه کوچک , با مقداری اسباب خانه در اختیار او گذاشت

در مـرحـلـه اول عـروسـک زن را از خانه به اداره فرستاد, بعد عروسک مرد را در آشپزخانه منزل گذاشت بعد شروع به پرسیدن سوالاتی از خودش نمود که آیا عروسک پسر بچه , هرگز رشد کند و بـه انـدازه یـک مـرد بـزرگ مـی شـود یـا نـه حـتی با خودش فکر کرد که شاید عروسک پسربچه وقتی بزرگ شد زنی خواهد شد که مثل مامان کار خواهد کرد.

این امتحان با اسباب بازی , نشان داد که او چرا عصبانی و ناراحت و بی اشتهاست و در چه محیطی زندگی می کند:مادر او در خارج منزل کارمی کرد,به طوری که تمام وقت را در اداره به سر می برد و هنگامی که به خانه می آمد بی نهایت خسته بود و فرصت توجه و نگاهداری او را نداشت.

ساعات کار پدرش چندان مرتب نبود و اغلب در منزل به سر می برد و کارهای منزل را انجام می داد و همچنین مرتب به او می رسید, او را دررختخواب می گذاشت و لالایی می گفت.

مشکل او این بود که می خواست طبق معمول به پدرش تاسی کند, یعنی خودش را به جای پدرش بـگـذارد, در حـالـی کـه وضـعـیـت خـانـوادگـی طوری بود که او را به کلی بلاتکلیف کرده بود, یعنی نمی دانست باید مثل پدرش بشود و در خانه کار کند و یا مثل مادرش در اداره کارکند.

بـعـد از ایـن که جریان را با پدر و مادرش درمیان گذاشتند, آنها برای رفع این مشکل , فورا اقدام نمودند.

مـادرش با کم نمودن ساعات کار خودش در خارج از منزل توانست بیشتر اوقات در منزل بماند و به او توجه کند.

افـزایـش علاقه و توجه پدر و مادر نسبت به او سبب تغییرات فاحشی در روحیه اش شد, اشتهایش افـزایـش یـافـت , خوشحال تر شد, در مدرسه هم رفتارش با دوستان بهبود یافت , علاوه بر افزایش وزن , قد او نیز به طور طبیعی بلندترشد ((۱۴۵))

انسانی ترین و عالی ترین روشها.

آیـیـن مـقدس اسلام که همیشه در صدد تامین سعادت یکایک افراد ـاعم از خرد و بزرگ ـاست , برای همه این مشکلات , راه حل های صحیحی درنظر گرفته است.

در درجـه اول , روابـط زن و مـرد را تـا حـد ضرورت و لازم , آزاد گذاشته و بقیه را سخت کنترل کرده است , آن گاه مسلمانان را موظف می سازد که مراقب تهیدستان و درماندگان باشند و آنها را سرپرستی نمایند.

پـیـامـبـر اسـلام , پـیش از آن که از طرف خداوند به نبوت مبعوث شود, احساس کرد که عمویش ابـوطالب ـکه مردی پرعایله بود ـوضع زندگی اش خوب نیست , از این رو به اتفاق عموی دیگرش عـبـاس , نـزد ابـوطـالـب رفـتند و سرپرستی دوتن از فرزندان او را برعهده گرفتند: علی تحت سرپرستی پیامبر قرارگرفت و جعفر تحت سرپرستی عباس.

بدین ترتیب هزینه زندگی ابوطالب را سبک نمودند ((۱۴۶))

این عمل سرمشق عالی انسانی است که هرکس می تواند از آن استفاده کند.

عـلـی (ع) در مـورد ایـن دوره از زنـدگی خود, فخر و مباهات می کند و می فرماید:شما قرابت و نزدیکی مرا به پیغمبر و مقام و منزلت خاصی که نزد اوداشتم می دانید: آن گاه که طفلی خردسال بـودم مرا در دامن خود می گرفت و به سینه می چسبانید و در بستر خود می خوابانید و صورت به صورت من می چسبانید و مرا وادار می کرد که بوی خوش او را استشمام کنم ب هر روزی برای من از خلق نیکوی خود پرچمی می افراشت و مرا به پیروی آن امرمی کرد ((۱۴۷))

راسـتـی اگـر کـاروان بشریت , روزی به چنین مرحله ای از تکامل می رسید و انسان ها این چنین بـه یـکـدیگر مهرمی ورزیدند, نوازش می کردند و نوازش می دیدند, چه نیکو می شد! اسلام همواره متوجه هموارساختن راه رسیدن انسان به چنین مرحله ای است.

عـلی (ع) در فرمان تاریخی خود به مالک اشتر دستور می دهد مواظب یتیمان باشد و به وضع آنها رسیدگی نماید ((۱۴۸))

در وصـیت خویش به فرزندانش حسن و حسین (ع) می فرماید:اللّه اللّه فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولا یـضیعوا بحضرتکم , ((۱۴۹)) از خدا بترسیدنسبت به یتیمان ! نکند که آنها را گرسنه بگذارید و براثر بی سرپرستی ضایع و تباه گردند.

این دستور به تمام جهات و مشکلات زندگی اطفال بی پناه و آواره و یتیم توجه دارد.

پـیـامـبر عالی قدر اسلام فرمود:بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان قرار گیرد و بدترین خانه ها, خانه ای است که در آن یتیمی مورد بدرفتاری واقع شود ((۱۵۰))

ما فکر می کنیم که اگر ایمان به مبانی اسلام در جامعه تقویت شود و افراد متمکن , وظیفه خود را به خوبی ایفاکنند, مشکل آوارگان اجتماع و کودکان سرراهی به نحو صحیحی حل خواهدشد.

هم آمار جرایم به میزان چشمگیری تنزل می کند و هم سعادت خود آنها تامین خواهدشد.

۱۳ ـ دنیای کودک

موجود ناشناخته.

بهسته آهسته قدم می زد.

در درون خود غرق شده بود.

فکر می کرد و سوال ردیف می نمود.

سـوال هـای به ظاهر ناچیز, اما در واقع خیلی دقیق پرمغز! چرا فکر می کنیم ؟!چرا این زحمت ها را به خود هموار سازیم.

مـا حتی معنای فکر را نفهمیده ایم , دستگاهی را که در نهاد ما اندیشه می سازد و گاهی میلیونها انسان را به خود جلب می کند و همه را بهره مندمی نماید و دست رد به سینه هیچ کس نمی گذارد, نـشـنـاخـتـه ایـم ! جـهـانـی کـوچـک در جـهـانـی بـزرگ ! لااقـل از آن جـهان بزرگ چیزهایی فـهمیده ایم ,روزنه هایی پیش چشمان ما گشوده شده است , توانسته ایم به نفع خود کارهایی انجام دهیم , تغییراتی به وجود آوریم , تسخیر کنیم و بهره برداری نماییم.

انصافا تاکنون از این رهگذر استفاده هایی سرشار برده ایم و هنوز هم این استفاده ها در حال فزونی است.

چـه امـیـدها و آرزوهایی که در این راه در دل داریم ! طبعا هرگونه موفقیت و پیروزی , نخست با امید و آرزو شروع می شود.

پـیروزی ها, غنچه های با طراوت و شکوفه های امیدها و آرزوهایی هستند که قرن ها پیش همچون رویاهایی دل انگیز و شیرین , اسباب سرگرمی ودلخوشی نیاکان ما بوده اند, لذا امید و آرزو نه تنها عیب نیست , بلکه نقطه مقابل آن , یاس و ناامیدی بزرگ ترین عیب است.

قرآن کریم دستور می دهد که هرگاه از تمام اسباب مادی مایوس شدید و روزنه های امید به روی شما بسته شد, به خدا امیدوار باشید ((۱۵۱))

ولـی از ایـن جهان کوچک , یعنی از این وجود خودمان چه شناخته ایم ؟ چه استفاده هایی برده ایم ؟ چه تغییرات مفیدی در خود ایجاد کرده ایم ؟نخواسته ایم بفهمیم یا نتوانسته ایم ؟! راستی آیا حق با خواجه حافظ شیرازی است که می گوید.:

وجود ما معمایی ست حافظ ـــــــــ که تحقیقش فسون است و فسانه.

یـا حق با دکتر آلکسیس کارل است که در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید:جهل ما از خود زیـاداسـت و نـواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوزناشناخته مانده است و بیشتر پرسش هایی که محققان و مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می کنند, بدون پاسخ مانده است , یا این که حق با حـکـیـم یونانی , سقراط است که می گفت : خود را بشناس ؟! همان طوری که روان شناسان , برای شـنـاخت

انسان همواره در کوشش و تلاش هستند ومی گویند: اولین هدف روان شناسی علمی , برقرار ساختن اصول و کشف حقایقی است که سبب می شود رفتار و سلوک را بهتر بفهمیم.

علـم بـه رفتار که در اثر مشاهده و تجربه حاصل می شود, به ما کمک می کند که خود و دیگران را بهتر بشناسیم و در نتیجه بهتر بتوانیم رفتار خود ودیگران را کنترل کنیم ((۱۵۲))

مـغـز مـا و سـلسله اعصاب ما چیزهایی هستند که کار تفکر, تخیل , حفظ, احساس و تحریک را بر حسب ظاهر برعهده دارند.

آیـا اینها خود به طور خودکار, این کار را می کنند یا این که نیروی دیگری بر اینها حکومت می کند؟ گروهی این , گروهی آن پسندند.

در خـود عمل سلول های عصبی ـکه دانشمندان فیزیولوژی و روان شناسی توانسته اند از طرز کار آنـهـا پـرده بـردارند ـهنوز نقاط مبهمی وجوددارد,سلول عصبی که آن را نورون می نامند از یک طـرف دارای رشـته ای طولانی است که آن را اکسن ((۱۵۳)) می نامند و از طرف دیگر دارای چند رشته کوتاه است که آنها را دندریت ((۱۵۴)) می گویند.

وظـیفه آکسن , گرفتن تحریکات و تاثیرات عضوهای حسی است که به صورت موجی ازالکتریسته به نورون دیگر منتقل می شود.

نـقـطـه ای کـه درآن جـا دنـدریـت یـک نـورون بـا آکـسـن نـورون دیـگر, بستگی پیدامی کند, سیناپس ((۱۵۵)) می گویند.

نـقطه ابهام این جاست که موج مزبور به وسیله یکی از رشته های دندریت عبور می کند و به آکسن مـی رسـد و بـا رشـته های دیگر دندریت سروکاری ندارد, ولی همیشه از یک رشته عبور نمی کند, شاید تفاوت هایی که در حواس ما هست , ناشی از همین عبور موج از یکی ازرشته های دندریت باشد.

ما گاهی از بوی عطر لذت می بریم و گاهی متنفر می شویم.

طعم یک غذا همیشه برای ما یکسان نیست.

شنیدن یک سخنرانی یا یک حکایت , همیشه برای ما مطبوع و دلچسب نیست.

علت چیست ؟ آیا اینها نقش همان رشته های دندریت است یا چیز دیگر؟! ((۱۵۶))

ناشناخته تر.از این جهان کوچک , جهانی کوچک تر ولی ناشناخته تر واسرارآمیزتر نیز وجود دارد.

آن جا که نه چشم کار می کند, نه گوش آهنگی می شنود ونه برای حدس و گمان راهی است.

آن جـا که بر خلاف تصور ظاهر بینان و کوته نظران , دنیایی است اسرارآمیز, پیچیده و بغرنج , یعنی دنیای کودک.

مـا دسـت کم , با بزرگ ها تماس می گیریم , صحبت می کنیم , آثاری در چهره آنها و وضع ظاهری آنـهـا می نگریم که از درون آنها, از دنیای اسرارآمیز آنهاتا حدی پرده بر می دارد و می توانیم ازاین رهگذر با آنها روابطی داشته باشیم.

آنـان آثـاری از قبیل رنج و لذت ـکه روان شناسان آنها را انفعالات می نامند ـو خشم , حسد, کینه , تـرس , غـم , شـادی , نـفـرت , رقـت , عـشق , محبت ,شرم و حیا وبـکه روان شناسان آنها را عواطف می نامنـاز خود نشان می دهند.

حـتـی اشـخـاصـی به کمک هوش و فراست و تجارب شخصی , مثل یک روان شناس با مردم رفتار مـی کـنـنـد, محبوب می شوند, سخنان و مقالاتشان درمردم اثر می گذارد, در دل های مردم جا مـی گـیـرنـد و بـر دل هـایشان حکومت می کنند و چه استفاده های تربیتی که اینها می توانند از موقعیت خودبنمایند! می توانند سرمشقی خوب باشند و جامعه را به سوی کمال و سعادت رهنمون گـردنـد! ولـی از کـودک چه می فهمیم ؟ او هنوز نه تنهایی تجربه است و رابطه و تماسی با کسی نـدارد, بـلـکه سلسله اعصاب او نیز ـچنان چه باید و شاید ـرشد نکرده و عمل دستگاه ها از یکدیگر مجزانشده اند.

آکسن ها مثل سیم های تلفن , نزدیک یکدیگر قرار گرفته اند و تشکیل یک کابل می دهند.

بدیهی است که سیم های تلفن ـکه در درون یک کابل جاگرفته اندـهرکدام حامل خبر مخصوصی هستند و برای این که با یکدیگر اتصال پیدا نکنند, باپوششی از سیم های دیگر جداشده اند.

اکثر آکسن ها نیز پس از رشد کامل , به وسیله پوششی از یکدیگر جدا می شوند.

بااین که پوشیده شدن آکسن ها از پیش از تولد شروع می شود, تا مدت ها بعد از تولد ادامه دارد.

در انـسان بیش از نصف آکسن ها بعد از تولد دارای روپوش می شوند, ولی در حیوانات ـتقریبا ـاین عـمل تا هنگام تولد انجام یافته است ,از این روبرخی از حیوانات مثل جوجه مرغ و موش صحرایی و مـی توانند تمام اعمال جوجه و موش وب بالغ را انجام دهند, اما بچه انسان چطور؟ تیلنی وکازاماژر ثـابت کرده اند که حتی اعصاب بچه گربه نیزتا دارای روپوش نشوند,نمی توانند برخی از اعمال را انجام دهند ((۱۵۷))

انفعالات و عواطف.

بنابراین , دنیای کودک خیلی مرموز و پیچیده و بغرنج است.

به عقیده برخی از روان شناسان کودک فقط میان رنج و بی تفاوتی نوسان می کند.

هـنـگـام گـرسنگی , گرمی , سردی , و تری بستر, آزار می بیند و رنج بروی چیره می شود و هنگام تـعـادل حرارت , خشکی و راحتی بستر, سیری شکم و نداشتن درد, دیگر هیچ گونه احساسی به او دست نمی دهد و در حال بی تفاوتی و بی خبری , در دنیای پیرامون خود غرق می شود و وجود خود رااحساس نمی کند ((۱۵۸))

چـنانکه گذشت , در انسان بالغ همه انفعالات و عواطف , مراتب رشد و تکامل خود را پیموده و در مـوقـعـیـت هـای مختلف , عواطف و انفعالات گوناگونی از خود نشان می دهد و به طور کلی هر احـسـاسـی بـا یـک حـالـت انـفـعـالـی یـا عـاطـفـی همراه است ,

حتی احساساتی که ما در برابر آنـهـاـظاهراـبی تفاوت هستیم , در نهایت با یکی از حالات عاطفی یا انفعالی همراه است ولو این که خیلی خفیف و ناچیز باشد.

در حالی که کودک چنین نیست و اگر عقیده مذکور صحیح باشد, در حال آسایش , او هیچ گونه احساسی ـحتی احساس وجود خود ندارد.

در کـتـاب روان شناسی رشد و پرورش کودک آمده است : هنگام تولد, کودک برای ابراز پاسخ های عاطفی آمادگی بالقوه دارد.

در آغـاز, جز انفعالات مبهم چیزی از رفتار عاطفی کودک مفهوم نمی شود, ولی به تدریج واکنش هـای عاطفی وی شکل و الگوی مشخص به خودمی گیرد, به طوری که می توان تشخیص داد که آیـا کـودک دچـار تـرس , خـشم یا عاطفه دیگر است ؟ به احتمال قوی نوزاد و کودک خردسال جز دوحـالـت نسبی خوشی و آشفتگی ـکه با احتیاجات طبیعی جسم او ارتباط دارد ـچیزی احساس نمی کند.

اکـنـون ما در صدد این هستیم که آمادگی بالقوه طفل را برای پاسخ های عاطفی ـ آن طوری که باید و شاید ـ به مرحله فعلیت رسانیم و راه صحیح ومستقیم آن را پیدا کنیم.

به خواست خداوند متعال تحت عنوان پرورش عواطف این هدف را دنبال خواهیم کرد.

۱۴ ـ پرورش عواطف

انسان در صحنه زندگی.

محیط زندگی اجتماعی انسان درست مانند یک جنگل است : در جنگل , گیاهان و درختانی گوناگون که هرکدام از نظر خاصیت رنگ , گل و میوه , باهم تفاوت هایی بسیار دارند, به چشم می خورد.

دسته ای از درختان , سر به فلک کشیده و با شاخ و برگ انبوه خود, سطح زمین را با سایه خود پوشانده اند.

دسته ای دیگر, همواره در زیر سایه آنها زندگی می کنند و از دنیای وسیع و پهناور بیرون بی خبرند و سرانجام نوبت به گیاهانی می رسد که بیش ازچند سانتی متر طول ندارند و در این محیط تنگ و کم نور, به سختی اکسیژن و مواد مورد لزوم را از هوا می گیرند.

در دنیا نیز همه نوع آدم پیدا می شود: آدم هایی پای بند به اصول و موازین اخلاقی , وظیفه شناس و آشنا به آداب معاشرت و مهربان و با عاطفه وآدم هایی بی بندو بار, بی وجدان , وظیفه نشناس , دسته ای امین و راستگو,مردم دوست و فعال و دسته ای شرور و سربار و طفیلی دیگران , گروهی خیال پرداز, شاعر, شعردوست , نقاش , هنرمند و گروهی متفکر, محقق , اهل تفحص و سیر و سیاحت و سرانجام مردمی که جاه طلبی و حب ریاست , طوری آنها را کور و کر کرده است که انسانیت , وجدان و انصاف را برای آن زیر پا می گذارند و درست نقطه مقابل , کسانی هستند که به جاه و مقام بی علاقه هستند یااین که مشروع آن را می پسندند.

علاوه بر همه اینها, اختلافات ناشی از ساختمان بدنی آنها نیز در خور توجه و دقت است.

شاید بلکه حتمامقدار زیادی از این تفاوت ها لازم باشد تا جامعه که از همین افراد گوناگون ساخته شده است بتواند به سیر تکاملی خود ادامه دهد و از لحاظ کمبود مصالح که چیزی جز نیروی انسانی نیست دچار وقفه و رکود نشود.

ولی نباید فراموش کرد که تفاوت ها و اختلافات تا آن جا مفید است که عامل پیشرفت و تکامل اجتماع باشد, اما آن جا که سدی در راه پیشرفت وتکامل باشد, بایدبه آن پایان بخشید.

روی همین اصل , اوگوست کنت که به عنوان پدر جامعه شناسی جدید شهرت یافته است با ملاحظه انقلاب فرانسه و هرج و مرج هایی که به دنبال آن بر اثر اختلاف روش ها و سلیقه های جمعیت ها و احزاب مختلف پدیدآمده بود, به فکر می افتد که باید دوره انقلاب را بست و برای بستن دوره انقلاب , باید توجه کرد که آنچه باعث تباین اعمال می گردد, تباین عواطف است و آنچه تباین عواطف را سبب می شود, تباین در عقاید است , پس اگر بخواهیم توافقی در اعمال برقرار کنیم باید هماهنگی عواطف را مستقرسازیم و این ممکن نخواهد بود مگر این که سازشی بین عقاید برقرارنماییم , راه نجات و رستگاری فرانسه و دنیا, غیر از این نیست .

این مطلب از لحاظ کلی و اساسی , مطلبی صحیح است.

مـا بـه نتیجه ای که اوگوست کنت برای تاسیس فلسفه تحققی (پوزیتیویسم) ((۱۵۹)) خود از آن می گیرد, کاری نداریم.

آنـچـه در این جا مورد نظرماست , این است که به همان نسبت که تفاوت افراد مفید است , مضر و خـطـرنـاک نیز خواهدبود, بنابراین , باید کاری کرد که در میان افراد یک نوع هماهنگی عاطفی ـو حتی فکری ـبرقرار شود تا پیشرفت جامعه متوقف نماند.

وراثت و محیط.

نکته ای که از نظر ما به جهت درک همه جانبه موضوع مقاله , توجه به آن لازم است , پیداکردن رمز این تفاوت ها و دگرگونی هاست.

اگـرچـه یـک مـرتبه دیگر هم به اختصار درباره آن بحث کرده ایم و تحت عنوان :اگر همه مردم یکسان باشند, علل تفاوت ها را بیان نموده ایم.

در ایـن جـا نـیـز یـادآور مـی شـویـم کـه شـخصیت انسان بر روی دو پایه وراثت و محیط تربیت , اسـتواراست : هرگاه ملاحظه کنیم کودکانی که در یک محیط تربیت می شوند و پرورشکار آنها را یـکـسـان تـربیت می کند, با هم اختلاف پیدا می کنند, باید توجه کنیم که علت اختلاف آنها عامل وراثت است.

بـالـعـکـس اگـر عـامـل وراثـت آنـهـا یـکـی بـاشد, مع الوصف با هم مختلف باشند, طبعا علت اخـتـلاف ,مـحـیـط تـربـیـتـی آنهاست , مثلا دوقلوهایی که از هر لحاظاز حیث وراثت به یکدیگر شـبـیهند ((۱۶۰)) ,اگر از تربیت مساوی بهره مند شوند, طبعا با یکدیگر کمتر فرق پیدا می کنند و اگر از تربیت مختلف برخوردار شوند, با هم مختلف خواهند بود.

عـلـت ایـن کـه اطفال یک خانواده با هم اختلاف پیدا می کنند, اختلافی است که در عامل وراثت آنهاست.

بحث وراثت و محیط یکی از مباحث دقیق و شیرین روان شناسی است.

امیدواریم در فرصت مناسب , این بحث را دنبال کنیم.

دکـتـر آلـکـسـیـس کارل فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناختهمی گوید:بین کودکان یک خـانواده ـکه همگی در دامان یک مادر و به یک نحو پرورش یافته اندـ اختلافات فاحشی در شکل و قـد و سـاخـتـمـان بـدنـی و حـالـت عـصبی و میزان فعالیت فکری و صفات معنوی وجود دارد, بدیهی است که این اختلافات , ارثی است.

اصـولا عـقـیـده روان شناسان این است که اگر چه تاثیر محیط در خصوصیات خلقی و شخصیت آدمـی مورد قبول عموم است , این طور به نظر می رسدکه توارث نیز در تشکل خصوصیات خلقی و شخصیت انسان , تاثیر به سزایی دارد.

مـقـصـود ایـن نـیـسـت کـه خـصـوصـیـاتـی نـظیر خشونت و رافت و امانت , مستقیما به وراثت بستگی دارد,بلکه منظور آن است که ساختمان عصبی موروثی ,ما را برای بعضی از اعمال و حالات , مستعدتر از رفتار و احوال دیگر می سازد.

در مـطـالـعـه مربوط به دوقلوهای همانند, معلوم شده است که این دوقلوها از لحاظ احساسات و خصوصیات خلقی و ترس و اضطراب و اعتماد به نفس و همچنین ثبات عاطفی , به مراتب بیشتر از دوقلوهای همزاد به یکدیگر شباهت دارند.

شـواهـد بـسـیـاری در دسـت اسـت کـه نـشان می دهد, استعداد ابتلا به بعضی از امراض روحی , ارثی است , مثلا می توان گفت که استعداد ابتلا به یکی ازامراض روحی ـکه به تقسیم خاطر موسوم است و تقریبا یک درصد اهالی آمریکا گرفتار آن هستند ـتا اندازه ای ارثی است.

احـتمال این که بچه های پدر و مادری که مبتلا به این بیماری هستند, به این مرض مبتلا شوند, دو تا سه در صد است.

اگـر یـکی از دوقلوهای همانند اسکیزوفرنیک شود, یعنی به بیماری تقسیم خاطر مبتلا گردد, احـتـمـال ایـن کـه دو قـلـوی همانند او نیز اسکیزو فرنیک شود, شش برابر آن است که برادر و یا خـواهـرمعمولی او مبتلا به این مرض شوند, البته محیط, عامل موثری برای شیوع مرض است و با یک فشارممتد, استقامت روحی فرد را در هم می شکند.

ایـن اسـتقامت روحی در افراد فرق می کند و برای اشخاصی که استعداد به ابتلای مرض را دارند, معمولااین استقامت کمتر است ((۱۶۱))

اکنون که چگونگی حالات انسان را در صحنه زندگی و تاثیر عامل وراثت و محیط را در شخصیت او دانستیم , باید نقش یک پرورشکار خوب راموردبررسی قراردهیم.

این بحث را در فصل آینده مطالعه فرمایید.

۱۵ ـ حرکات و رفتار عاطفه ای

عاطفه چیست ؟.

پرده های ابهام و تاریکی , یکی پس از دیگری بالا می روند.

چـهره دلربای حقیقت , با همه نازها و کرشمه های خود, گاه و بی گاه در برابر چشمان کنجکاو و متجسس آدمی , نمودار می شود.

راسـتـی اگـر بـه دنـبال کاوش ها, جستجوها و تحقیقات عمیق و طولانی , چهره حقیقت نمودار نمی گشت , برای کاوشگران و جویندگان اسرار حقایق ,چقدر گران تمام می شد و چگونه عفریت یـاس و نـومـیـدی , سـایه شوم خود را بر دل های پرتاب و توان آنان می افکند و از کوشش و تلاش بازشان می داشت.

انـسـان در راه جـسـتجوی اسرار و کشف رازها و گشودن گره ها, در همه سو گام زده است و تا آن جا که امکانات به او اجازه داده , پیشروی نموده است ,اگرچه هنوز با همه عشق ها و شیفتگی ها, هـفـت شـهـر حـقـیقت را نگشته و حتی از خم یک کوچه آن هم نگذشته است ! گروهی از علما و دانـشـمـنـدان ,کار شناخت اسرار و دقایق عالم بیرون را به دیگران واگذاشتند و خود به مطالعه عمیق در درون انسان پرداختند, شاید از این جرم صغیر ـکه همچون مشتی از خروار است و جهان بزرگ , در آن نهفته است !ـطرفی ببندند و حقایقی از وجود آدمی کشف کنند.

متاسفانه با همه پیشرفت هایی که در این راه شده , هنوز دانش یقینی در بسیاری از مسائل به دست نیامده است و اطلاعات و معلومات روانی ,نتوانسته اند یک سلسله قوانین کلی و عمومی که در تمام شـرایـط زمـانـی و مـکـانی صادق باشند, در دسترس انسان قراردهند, با این همه نباید نومیدشد, بـه خـصـوص که با پیدایش برخی از قوانین در روان شناسی , نظیر قانون وبرـفخنر ((۱۶۲)) چیزی نـمـانـده است که این کودک نوزادهم مراحل رشدو تکامل خود را بپیماید و روزی بتواند کاملا در صف علوم قرار گیرد.

بنابراین , نباید انتظار داشت که کار روان شناسان در شناخت دقیق عواطف و تشخیص کامل آنها از یکدیگر, به طور کامل اطمینان بخش باشد.

روان شناسان اعتراف دارند که عواطف در وجود انسان , مقامی والا و شامخ دارند.

شـعـرا و نـویـسـنـدگان درباره عواطف و نقش حساس آنها, کتاب ها نوشته , حکایتها پرداخته و دیوان ها سروده اند.

پـیشوایان عالی قدر مذهبی به عواطف , توجهی سرشار داشته و عظمت مقام آن را در وجود انسان ستوده اند.

شـایـد بـرای ما لازم نباشد که به تعریف عواطف پردازیم و مفهوم آن را برای خوانندگان محترم شـرح دهیم , خود روان شناسان هم کمتر به فکر آن افتاده اند, اگر کسی هم احیانا در صدد تعریف آن برآمده است , از کار خود راضی نیست.

دکـتـر جـلالی می گوید: عاطفه واژه ای است که برای ذرخژتت ب ذکر کرده اند, هیجان نیز واژه دیگری است که برای همین معنا به کاررفته است.

ریشه لغت , لاتینی و از ژسس رذب است و معنای آن برهم خوردگی است.

نگارنده آن را یک حالت برهم خوردگی که موجب حرکت و فعالیت می شود, تعریف کرده است , اما این تعریف هم زیاد دلچسب نیست ((۱۶۳)).

بـرخـی هـم می گویند: خشم و غم و شادی , مبین یا معرف حالات و تجربیاتی است که در خود و دیگران ملاحظه می کنیم و از این لحاظ, احتیاجی به تعریف این حالات نداریم ((۱۶۴))

آنـچـه بـرای ما ضرورت دارد واز نظر هدف این سلسله مقالات در خور توجه و تامل است , درک و مـعرفت عمیق عواطف است , اگر چه چنین معرفتی زیاد هم آسان نیست , زیرا روان شناسی هنوز بـه چـنـیـن مـقـامی نایل نشده است , با این همه تا آن جا که امکانات علمی اجازه می دهد, در این راه کوشش خواهیم کرد.

عواطف مطبوع و نامطبوع.

از آن لحظه ای که انسان چشم براین جهان پهناور می گشاید تا آن لحظه ای که برای همیشه دیده از جهان می بندد و به سرای جاودانی می شتابد, ازنخستین روزهای زندگی تا آخرین دقایق آن , با دوحالت خوشی و ناخوشی , مطبوع و نامطبوع , لذت بخش و کسل کننده , دست به گریبان است.

بـه دنـبال هرخنده ای گریه و از پس هر غمی شادی و نشاط فرا می رسد و هیچ یک از اینها ثابت و یکنواخت نیستند.

کودک شیرخوار, هنگام سیری و بی دردی لبخند می زند.

پـاهـا را مـی گشاید و وضع چهره و قیافه او از یک آرامش درونی حکایت می کند, در حالی که در مـوقـع گـرسنگی , ترس و درد, پاها را حرکت می دهد یابه بستر می زند, گریه می کند و قیافه او نـشـان مـی دهـد که آرامش درونی را از دست داده و دستخوش عاطفه ای نامطبوع گشته است , الـبـتـه تـشـخـیص این عواطف در آغاز مشکل است , یعنی نمی توان فهمید که کودک عصبانی و گریان , آیا گرسنه است , می ترسد, دردمی کشد یاب , ولی به تدریج هربیننده ای می تواند پاره ای از عواطف را با علایمی که در چهره اشخاص نمایان می شود, از یکدیگر جداسازد.

شاید هم آفریدگار بشر, این طور صلاح دیده است که بهترین و کامل ترین مخلوق خود را این طور بیافریند و غم و شادی را در خمیر مایه و سرشت او در هم آمیزد.

دو کـودک در اولـیـن بـرخـورد بـه گـرمـی دسـت دوسـتـی و محبت یکدیگر را می فشارند و با اسـبـاب بازی ها با کمال لذت , بازی می کنند, ناگهان دیده شده است که صلح و آشتی و دوستی و صمیمیت آنها جای خود را به قهر و نزاع و اختلاف و کشمکش می دهد.

آن حـالـت خوشی و آرامشی که ساعت ها آنها را سرگرم و دلخوش می ساخت , آن جذبه و کششی کـه هـمـچون دو قطب مخالف دو قطعه مغناطیس آنها را به یکدیگر جذب می کرد و آنها را به هم مـی آمـیـخـت , و سـرانـجـام مـحـبـت و دوسـتـی و صـمـیـمیتی که آنها را به بازی و همکاری ومعاشرت کشانیده بود, ناگهان مسیر خود راتغییر می دهد, صحنه به کلی دگرگون و آتش خشم و انتقام و جنگ و دعوا شعله ورمی شود.

اغلب پدران و مادران ندانسته و نسنجیده , خود, این آتش را دامن می زنند.

موضوع را گاهی به قدری جدی تلقی می کنند که خود نیز به پشتیبانی از کودکان , به جان یکدیگر مـی افـتند! با کمال تاسف باید گفت , چنین پدران ومادرانی در سنین پیری و پس از سالیان دراز کـه از عـمـرشـان سـپـری شـده است , کودکی بیش نیستند, بلکه از کودک هم کودک ترند! ولی پـدران ومـادران عاقل و روشنفکر, آنها که تجارب زندگی , آنها را برای مواجهه با هر نوع حادثه و رویدادی , مهیا ساخته است , با حوصله و صبر, این گونه پیش آمدها را تحمل و از دخالت در صحنه خودداری می کنند و جنگ اعصاب به راه نمی اندازند.

بـدیهی است که طولی نخواهدکشید که آرامش و صفا و صمیمیت به خودی خود به سراغ کودکان می آید و بار دیگر بازی و رفاقت , آغازمی شود.

به عقیده برخی از روان شناسان , حتی بهتر است زندگی زناشویی هم یکنواخت نباشد و اگر گاه و بی گاه , مختصر اختلافی در زندگی زن و شوهرپیداشود, ممکن است به نفع آنها تمام شود, زیرا ایـن اخـتـلاف مـوقـت سـبـب مـی شـود کـه طرفین بهتر به وظایف خویش توجه کنند و اسباب رضـایـت یـکدیگر را بهتر فراهم سازند, در نتیجه , تفاهم و سازگاری بیشتری میان آنها حکم فرما خواهدشد.

عـلـی (ع) ـ کـه بـهـتـر از هر روان شناس و روان کاوی از پیچ و خم روان بشر,آگاهی داشته است ـمـی فرماید:ان هذهالقلوب تمل کما تمل الا بدان فابتغوالها طرائف الحکم ((۱۶۵)) , این دل ها نیز هـمـانند بدن ها گاهی خسته و ملول می شوند, بنابراین آنها را با لطیفه های حکمت آمیز, خشنود کنید و خستگی و ملال آنها را برطرف سازید.

شاعر می گوید.:

زمانی درس علم و بحث قرآن ـــــــ که باشد روح انسان را کمالی.

زمانی شعر و تفریح و حکایت ـــــــ که باشد روح را دفع ملالی.

اگر همیشه انسان از عواطف مطبوع برخوردار بود, زندگی یکنواخت می شد.

شاید زندگی کنونی بشر, با زندگی انسان های عصر حجر, هیچ تفاوتی نداشت.

بسیاری از نهضت ها, انقلاب ها وترقیاتی که نصیب افراد و اجتماعات شده و می شود نتیجه این است که گاهی دستخوش عواطف نامطبوع می شوندو براثر آن , برای چاره جویی به تکاپو می افتند و سرانجام کمبودهایی را که سبب ظهور عاطفه نامطبوع شده است , از بین می برند.

بدون تردید در زندگی بشر امروزی , ترس و وحشت , آن تاثیری را که در بشر ماقبل تاریخ و حتی مابعد تاریخ برای احتراز از خطر نابودی داشت ,از دست داده است.

۱۶ ـ نقش عواطف درتربیت کودک

اصطلاحات روان شناسی.

مبحث عواطف از مباحثی است که ناچاریم درباره آن با تفصیل بیشتری سخن گوییم و خوانندگان محترم را به اهمیت این ودیعه الهی آشناسازیم.

در گذشته , پیرامون عواطف و تاثیراتی که در بدن دارد, بحث شد.

در این جا اضافه می کنیم که اصطلاحات روان شناسی معمولا از اصطلاحات عامه و ادبا و شعرا گرفته شده است , نظیر عاطفه , رویا,ادراک , حافظه ,هوش وب معمولا عاطفه را مردم به معنای رحم , مهر و محبت به کار می برند و بی عاطفه به کسی می گویند که فاقد مهر ومحبت و رحم باشد, اما ملاحظه می کنیم که گاهی هم احساسات را در همین معانی به کارمی برند و در حقیقت کلمه احساسات را به جای کلمه عاطفه به کار می برند و می گویند:تحریک احساسات یا جریحه دارشدن احساسات و نظایر آنها, در حالی که احساسات استنباطات ما درباره دنیایی که ما را احاطه کرده است می باشدو به وسیله حواس انجام می گیرد.

از آن جا که در مقالات گذشته , این اصطلاحات را روشن ساخته ایم , دیگر این کلمات را در جای خود به کار می بریم و عاطفه را در معنای وسیعی استعمال می کنیم که خشم , کینه , حسد و عداوت را نیز شامل شود, حتی عواطف مذهبی و درک زیبایی و هنر نیز از مصادیق آن باشد.

آن جا که زندگی ارزش خود را از دست می دهد! برخی از مردم , به خصوص خانواده های متجدد, تصور می کنند که تنها باید در راه پرورش قوای فکری اطفال خود, کوشش کنند و با سپردن آن ها به کودکستانهای شبانه روزی ـکه برای اطفال حکم یک زندان و تبعیدگاه را نسبت به محیط خانواده دارد ـنها را مثل ماشین ها و مغزهای الکترونیکی , منظم و آداب دان , بارآورند, حتی خانواده های اشرافی , اطفال خود را به یکی دو زبان بیگانه آشنامی سازند و احیانا این منظور را به وسیله فرستادن فرزندان خود به اروپا و آمریکا عملی می کنند و گمان می برند این کار خدمتی به اطفال است و درظاهر آنها را باهوش جلوه می دهد و از اطفال هم سن و سال خود که در خانه به سر برده اند, موفق تر به نظر می رسند, اما بدون تردید لبخندها ومحبت های مصنوعی متصدیان کودکستان , نمی تواند عواطف آنها را اشباع سازد.

اگر منظور از این کار, ساختن انسان های کامل و ارزنده است , چرا از راهی برویم که هرگز به کعبه مقصود نرسیم ؟چرا شخصا این وظیفه مقدس رابه عهده نمی گیریم و اعتراف نمی کنیم که مدرسه نتوانسته است کارخانه آدم سازی باشد؟!مدارس ما, بلکه همه مدارس جهان , ماشین دیپلم سازی ,مهندس سازی , پزشک سازی , تکنیسین سازی وب است.

ویل دورانت , مورخ معروف آمریکایی می نویسد:ما ملتی هستیم که صدها هزار مدرسه داریم , اما به سختی می توانیم عده انگشت شماری از مردان تربیت یافته پیدا کنیم ب آیا افزایش آموزشگاهها و لیسانسیه ها می تواند ما را ملتی باهوش و آگاه سازد ب ما جوانانی

بار می آوریم که اهل اداره و دفتر وتـکـنـیـک هـسـتند و پس از پایان کار روزانه , به سراغ هفته نامه های رنگین و یا به سینما هجوم مـی آورنـد کـه هـمـه , صـحـنـه هـای عـشـقـی یـکـنـواخت , با بدن های عریان یکنواخت , نشان می دهند ((۱۶۶))

ارسطو معتقد بود که محبت مانند یک مثقال عسل است که بیش از یکی دو کاسه آب را نمی تواند شیرین کند و اگر آن را با دهها و صدها کاسه آب مخلوط کنند, اثر خود را از دست می دهد.

مـحـبـت یـک یـا دو انسان , می تواند کام تشنه کودکان یک خانواده را اشباع کند, ولی به حال یک کودکستان مفید نیست.

روی همین عقیده , ارسطو با نظر تربیتی استاد خود افلاطون که نسخ مقررات خانواده را خواستار شـده و پیشنهاد کرده بود باید همه اطفال دریک جا و دور از پدر ومادر زندگی کنند, به طوری که هـیـچ کـس پـدر ومادر خود را نشناسد تا همه مردها نسبت به همه کودکان , احساس پدری کنند وهمه زنها نسبت به آنها احساس مادری داشته باشند و کودکان نسبت به یکدیگر احساس خواهری و برادری کنند, مخالفت کرد.

از نظر روان شناسی , کودکانی که همواره از پرتو محبت خانواده برخوردارند, سالم تر و باهوش تر از کـودکان پرورشگاهی و کودکستانی هستند, یکی از عوامل مهم عقب افتادگی کودکان , دوری از مـحـیـط خـانـواده اسـت , زیـرا ثابت شده است که محیط خانواده در رشد عقل و عواطف کودکان تاثیردارد.

ناراحتی عصبی در میان کودکانی که در محیطهای شبانه روزی به سرمی برند,بیشتر شایع است , از این رو پرورشگاه های مترقی , حتی کودکان یتیم رازیاد از خانواده دور نگاه نمی دارند.

بـرای اطـفـالـی کـه پدر و مادر خود را از دست داده اند, تدبیر دیگری به کار برده اند, یعنی سعی می کنند که افراد خیرخواه , آنها را به فرزندی بپذیرند.

آیـیـن مقدس اسلام , پدران و مادران را موظف می سازد که با اطفال خود در کمال مهر و محبت رفتار کنند.

پـیـامـبـر عـالی قدر اسلام فرمود:احبوا الصبیهان وارحموهم و انکم ترزقونهم , کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید و هرگاه به آنها وعده دادید,به وعده خود وفاکنید, زیرا آنها شما را روزی رسان خود می دانند ((۱۶۷))

دربـاره یتیمان نیز نظر اسلام این نیست که اطفال را دردارالایتام ـکه متاسفانه خود این اسم نیز عـواطـف آنها را جریحه دار می کند و دچار یاس وبدبینی می سازدـجمع کنند و مثل چارپایانی که در اصـطـبـل هـسـتـند, از آنها سرپرستی شود و هنگام گرسنگی , شکم آنها را سیر کنند و وقت برهنگی ,چندمتر پارچه براندام آنها بپوشانند.

شـکـی نـیـسـت کـه ایـن روش بـرای یـک انـسان ـکه نباید میان صغیر و کبیر آن فرق گذاشت ـتوهین آمیز است.

پـیـغـمـبر اسلامر فرمود: خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن الیه وشر بیوتکم بیت یسا الیه , بهترین خانه های شما, خانه ای است که در آن به یتیمی احسان شود, و بدترین خانه های شما, خانه ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری شود ((۱۶۸))

از این جمله استفاده می شود که منظور پیشوای اسلام , پذیرفتن یتیمان به فرزندی است.

واحد اجتماع , خانواده است.

خانواده پیش از آن که به قانون و مقررات نیازمند باشد, به محبت نیازمند است.

سعادت زن و شوهر و اطفال , هنگامی تامین می شود که خانه , کانون عواطف و مهر و محبت و انس و الفت باشد.

این مساله از نظر قرآن کریم به قدری اهمیت دارد که یکی از دلایل خداشناسی شمرده شده است ((۱۶۹))

درست است که وظیفه اجتماعی و دینی زوجین است که به یکدیگر وفادار باشند, اما این وفاداری اگر برپایه عشق و محبت قرار نداشته باشد, چه ارزشی دارد؟! زن و شوهر, علاوه بروفاداری به یکدیگر, باید به خواسته ها و نیازهای یکدیگر پی برند و توجه داشته باشند که خوشبختی آنها درخوشبختی فرزندان تاثیر دارد.

بانوباترلس ماریو دکتر روان شناس , می نویسد:مردها در روزهای آبستنی همسرانشان , وظایف بسیار مهمی به عهده دارند و متاسفانه همیشه از انجام این وظایف , شانه خالی می کنند.

تمام غرور وافتخار یک زن , مادر شدن اوست و وقتی احساس کند که شوهرش به کودکی که او به زودی به دنیا خواهدآورد, بی اعتناست , این احساس غرور و افتخار, جایش را به احساس حقارت و بیهودگی می دهد, از مادر بودن بیزارمی شود و آبستنی برایش معنای یک احتضارپیدامی کند .

ثابت شده است که چنین زنانی , دردهای آبستنی را خیلی به دشواری تحمل می کنند ب رابطه مادر و فرزند یک رابطه دونفری نیست , بلکه یک رابطه سه نفری است : مادر, کودک , پدر, و حتی اگر پدر غایب باشد, درزندگی درونی مادر, در تخیلات و تصورات او و نیز در احساس مادری او, نقش حساسی دارد.

پیامبر عالی قدر اسلام فرمود:احسن الناس ایمانا احسنهم اخلاقا والطفهم باهله وانا الطفکم باهلی , برترین مردم از حیث ایمان , کسی است که اخلاقش نیکوترو با خانواده خود مهربان تر باشد و من از همه شما با خانواده ام مهربان تر هستم ((۱۷۰))

قسمتی از نامه دختری که خودکشی کرد.!

از آنچه گذشت , نتیجه گرفتیم که نقش عواطف در زندگی انسان بسیار مهم و ارزنده است.

بدون عواطف گرم انسانی , زندگانی زنان , شوهران , فرزندان , یتیمان و همه طبقات اجتماع , فلج می شود و گاهی هم به خودکشی می انجامد.

نامه ای که از یک دختر, پس از انتحار به دست آمده است , این حقیقت را آشکارمی سازد: آقای دکتر عزیز! این نامه موقعی به دست شما می رسد که من در ملکوت اعلا هستم.

قصه ای که برای شما می نویسم , جریانی است که هیچ کس از آن آگاه نیست و از شما نیز می خواهم که به مادرم چیزی نگویید.

گناه من به گردن اوست ! گفتم مادرم گناهکاراست , بلی , او زنی خشن , خودپسند, سختگیر و بی رحم بود.

برای تربیت من که تنها فرزندش بودم رنج بسیار کشید.

او مادر من بود,معلم من بود, ولی هرگز نخواست دوست من باشد, حتی هنگام بلوغ , جرات نکردم ازآن حادثه ای که برای هردختری اتفاق می افتد, با او حرف بزنم.

روزی رسید که این کمبود را شیطان دیگری جبران کرد, من که تشنه محبت بودم , دست پرمهر او رابه گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم.

یقین دارم که دختران محبت دیده , هرگز دچار این لغزش نمی شوند.

کسی که در خانه اش چشمه آب حیات دارد, به دنبال سراب نمی رود.

او به من قول ازدواج داد.

من دیوانه وار عاشقش شدم.

او هم خود را دلباخته و بی قرار و شیدا نشان می داد! نتیجه را شما خود می توانید حدس بزنید: آنچه نمی بایست واقع شود, اتفاق افتاد!یک ماه بعداز کامیابی , او از من گریخت و سردی نشان داد.

من در آتش سوزانی می سوختم و جرات نمی کردم این موضوع را با مادرم در میان نهم.

سه ماه گذشت و بالاخره یک روز که دیدم پدر و مادرش از خانه خارج شدند, به سراغش رفتم.

در زدم , خودش دررا به روی من گشود و تا مرا دید, خواست در را ببندد, ولی من خود را لای دو لنگه در انداختم و وارد شدم و گریه کنان گفتم :چرا با من چنین کردی ؟ وحشیانه بازوی چپم را گرفت و از خانه بیرونم کرد و گفت : برو گم شو, دختر نانجیب ! تو را اصلا نمی شناسم.

در را پشت سر من بست.

بازوی چپم درد گرفته بود.

گریه و زاری نتیجه ای نداشت.

به خانه رفتم , اما جرات گفتن واقعیت را نداشتم , زیرا مادرم را دوست خود نمی شناختم.

تا صبح از درد بازوی چپم گریه کردم.

سپیده که دمید, درد آرام گرفت , ولی از آن روز به بعد, هر غروب دوشنبه , بازویم دردمی گرفت و بامداد سه شنبه , آرام می شد! آقای دکتر! دیگرچیزی نمی نویسم.

از شما پدر مهربان می خواهم که برای شادی روح من دعا کنید.

دوست کوچک شما: ن ـ ر.

۱۷ـ نیروی شگرف عاطفه

عقل و عاطفه.

تردیدی نیست که نیروی عقل در راه کشف رازهای خلقت , کمک های شایانی به انسان کرده است.

بشر به یاری عقل توانست کوچکترین جز عالم خلقت , اتم راکه قطر آن از میلیمتر تجاوز نمی کند ببشکند و به اسرار درون آن پی ببرد و آفتابیش در میان بیندانسان توانست , قوانین حرکت ستارگان را کشف کند و نظم خیره کننده آنها را دریابد, کهکشان ها راکه هرکدام دارای چندین منظومه شمسی هستند ـمورد مطالعه قرار دهد, صنایع کوچک و بزرگ , یکی پس از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند و زندگی ساده و بی پیرایه گذشته بشر را به صورت زندگی ماشینی پیچیده و پرهیاهوی امروز درآوردند.

در عصر ماـ که صحبت از تسخیر کرات آسمانی و مسافرت های دور و دراز فضایی درمیان است کره کوچک زمین نمی تواند بشر را در خودمحبوس گرداند.

آموزش و پرورش در دنیای امروز, نقش بسیار حساسی به عهده دارد.

باید انسان را برای چنین زندگی پرپیچ و خمی آماده گرداند و بدون این که بگذارد شخصیت و حیثیت آدمی فدای علم و صنعت و ماشینیسم شود,او را برای استقبال از تمام جلوه های آن آماده ومهیا کند, از این رو یکی از هدفهای آن , پرورش قوای فکری انسان است , ولی باید توجه کرد که چاشنی زندگی انسان , عواطف است.

بدون عاطفه , زندگی سرد و تلخ و خالی از لطف است.

اصولا عقل و علم و هرچه از آنها سرچشمه می گیرد, سرد و خشک است.

عواطف , زندگی را گرم و دلپذیر می سازد و انسان را به حرکت و کوشش و تلاش وامی دارد.

در عین حال , مردمی که تعادل عواطف خود را از دست داده و از لحاظ عواطف دستخوش افراط و تفریط شده اند, از نظر روانی بیمارند وادامه زندگی برای آنها دشواراست.

نامه ای که در فصل پیش نقل شد, برای اثبات این مدعی , شاهدگویایی است.

او کمبود عاطفه را دلیل اصلی انتحار خود بیان می کند, آن جاکه می نویسد: من که تشنه محبت بودم , دست پرمهر او را به گرمی فشردم و به رویش آغوش گشودم ((۱۷۱))

به همان اندازه که محبت پدران و مادران در سعادت و خوشبختی اطفال موثراست و نقش سازندگی یک انسان خوش بخت را ایفا می کند, افراط وتفریطدر محبت , نقش سازندگی یک انسان علیل و ناتوان و بدبخت را ایفا می کند.

خانه ای که فاقد مهر و محبت است , کانون بدبختی و دربه دری اطفال است.

خـانواده هایی که براثر ازدواج های نامتناسب به وجود آمده اند وشالوده سست و درهم گسیخته ای دارند, برای اطفال , ماتمکده ای بیش نیستند.

از طرف دیگر, افراط در محبت نیز سبب می شود که کودکان , فاقد اراده و اعتماد به نفس بار آیند و همواره طفیلی و انگل دیگران باشند.

آنها قوه ابتکار ندارند و در برابر مشکلات و حوادث و فراز ونشیب های زندگی , شکست می خورند و از پـای در مـی آیـنـد, از ایـن روامام باقر(ع) می فرماید:شرالابا, من دعاه البر الی الافراط بدترین پدران , کسانی هستند که در محبت و نیکی به فرزندان , زیاده روی نمایند.

عاطفه و تکامل.

بـا این که عقل به تنهایی , سرد و خشک و خاموش است , پیشروی ها و تکامل آن نیز مدیون عواطف است.

اگـر ملاحظه می کنیم که دانشمندان برای کشف یکی از اسرار خلقت , مدتها در لابراتوارها وقت مـی گـذرانند و از استراحت و خواب و تفریح چشم پوشی می کنند, به خاطر عشق و اشتیاقی است که به کار خویش دارند.

اگر این عشق و اشتیاق , از آنها گرفته شود, در ظرف چند ثانیه از پای درمی آیند و نومیدانه دست از کار خود می کشند.

اگر رهبران کشورهای آزادشده , برای نجات کشورهای خویش از چنگال امپریالیسم , تمام مصایب و مـشـکـلات و زنـدان هـای تـاریک انفرادی راتحمل می کنندو حتی احساس خستگی و ناراحتی نمی نمایند, از برکت عشق به آزادی و دلسوزی به میلیونها انسان گرسنه و اسیر است.

اگر عواطف گرم و خروشان آزادی خواهان و استقلال طلبان هند نبود, قطعا تا امروز, هندوستان در زیر یوغ استعمار خرد و شکسته شده بود.

جـواهـر لـعـل نـهـرو, می نویسد:در جامعه هند, مردم , به طبقات یا کاست های جدا از هم تقسیم می شدند.

پـایـیـن تـر از هـمـه , طـبـقـه ای بـودنـد که نجس حساب می شدند و سایر طبقات با آنها تماس نمی گرفتند و اینها حق ورود به مجامع و معابد را نداشتند وناچار بودند در محله های مخصوص یا خارج شهر زندگی کنند.

در دوران مبارزه برای استقلال , گاندی برای درهم شکستن این رسوم نیز به مبارزه پرداخت و نجس ها را هریجن (مخلوق خداوند) نامید و دیگران را به تماس با آنها تشویق کرد و یک بار هم به این منظور اعلام روزه کرد و کاست های هندو اقدام کردند و زنجیرهایی که هندوان بردست و پای برادرانشان گذاشته بودند, تااندازه ای گسست ((۱۷۲))

روان شناسان برای این که نقش عواطف را به دقت بررسی کنند و فواید و آثار عواطف را به خوبی کشف نمایند, دودسته دانشجو را به طور جداگانه دردرس مخصوصی آزمایش کردند.

این دو گروه , از لحاظ استعداد و معلومات در یک ردیف بودند, ولی به یک دسته آنها گفته شد که اگر از عهده امتحان برآیند, مزایایی به آنهاداده خواهدشد و به دسته دیگر هیچ نگفتند, بررسی نتیجه آزمایش نشان داد که دسته اول , کاملا در کار خود موفق شده اند و دسته دیگر در کار خودشکست خورده اند.

این آزمایش ثابت کرد که حتی در کارهای علمی نیز عاطفه , نقش مهمی را به عهده دارد و بدون دخالت عواطف , دانش آموز و دانشجو نمی تواند درکار خود پیشرفت کامل کند.

روی همین اصل است که باید دانش آموزان و دانشجویان درانتخاب رشته تحصیلی و شغل ,آزاد گذاشته شوند تا هر رشته و هر شغلی را که مایلند وبه آن دلبستگی دارند, برای خود انتخاب کنند, دراین صورت می توانند در کار خود پیشرفت نمایند و به مقصود برسند, اما اگر رعایت ذوق و سلیقه آنها نشود و رشته تحصیلی و شغل , بر آنها تحمیل شود در نیمه راه از کار می افتند و شکست می خورند.

تنها عاطفه.

بر حسب ظاهر ما هستیم که در راه تکامل علمی , صنعتی , اقتصادی , اجتماعی و اخلاقی کوشش و تلاش می کنیم , اما در حقیقت , تنها نیروی فناناپذیر و سرشار عواطف است که منشا این همه آثار درخشان می شود, آری بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد! یکی ازنویسندگان می نویسد: بسیاری از مردم , کلیه عوامل و وسایل موفق شدن را, از قبیل جوانی , سلامتی , انرژی , سواد و هرچه لازمه پیشرفت است , دارند ولی ازآنها بهره برداری نمی کنند.

انگیزه ای برای تلاش و شروع به فعالیت ندارند, زیرا هدفی ندارند.

نمی دانند از کجا شروع کنند و به کجا برسند.

جرقه ای لازم است تا آتش اشتیاق آنها شعله ور شود و آنها را به سوی موفقیت و کامیابی پیش براند.

یکی از بهانه هایی که امروز مدشده , این است که می گویند: وقت کم است ! و با گفتن این جمله به دنبال کار کمتر و پول بیشتر می روند.

از قبول مسئولیت و به کار بردن هوش و ابتکار, پرهیز می کنند و به جای آن , تمام مساعی خود را صرف تفریح و گردش و خوشگذرانی می نمایند ((۱۷۳))

اگر مادری کنار گاهواره طفل شب ها بیدار می نشیند و او را خفتن می آموزد,اگر دست طفل را می گیرد و اورا پابه پا می برد تا شیوه راه رفتن رابیاموزد, اگر یک حرف و دو حرف بر زبان او می نهد تا سخن گفتن به او یاددهد,و سرانجام اگر طفل هستی خود را از هستی او می داند وشعارش این است که تا هستم و هست , دارمش دوست ! همه از برکت عواطف است.

اگر کاشفین بزرگ به قعراقیانوسها و فراز آسمانها سفرمی کنند, اگر دانشجویی برای آزمایش دارویی که کشف کرده است , جان خود را در معرض خطرقرارمی دهد و اثر آن را روی بدن خویش آزمایش می کند, اگر قهرمانان برای سرفرازی و نجات ملت خویش , فداکاری و جانبازی می کنند, اگرانسان دوستان بزرگ و منجیان فناناپذیر عالم انسانیت , از نیروی استقامت , بردباری , فداکاری و نوع دوستی برخوردارند, همه آنها مدیون نیروی شگرف حیات عاطفی هستند.

* * *

همین عاطفه است که رهبران بزرگ آسمانی را برای نجات بشر به فداکاری واداشت.

امام حسین (ع) برای همین عشق به حق , از صمیم قلب جانبازی و فداکاری کرد و نام نیکش جاودانی شد.

سربازان رشیدی که در میدان های جنگ , تیرهای دشمن را به جان خود می خرند و جان خود را برای آسایش هموطنان از دست می دهند, همه مدیون عواطف هستند.

* * *

اکنون که تا حدودی به اهمیت نقش عواطف پی بردیم , خوب است در مساله تربیت اطفال تجدید نظرکنیم و به قول ویل دورانت :نخست خود را تربیت کنیم , سپس به تربیت کودکان خود بپردازیم زیرا تا خود ما ازتعادل عواطف برخوردارنباشیم و حیات عاطفی ما سالم و نیرومند نباشد,نمی توانیم در مساله تربیت اطفال کامیاب شویم.

در حقیقت , ما هرچه هستیم , کودکان ما همان خواهندشد.

ویل دورانت می گویند:کودکانت را به من بنما, تا بگویم چکاره هستی ((۱۷۴))

بنابراین جا دارد که مربیان , با توجه به اهمیت و نقش عواطف , در تربیت و هدایت آن , کوشش کنند و وظیفه خود را به خوبی اجرا نمایند, باشد که در راه رسانیدن انسان به اوج کمال و عظمت , سهمی داشته باشند.

ویل دورانت می نویسد:برای بنای خوی کودک , شاید بهتر آن باشد که مدح را جایگزین قدح سازیم.

سرزنش و خرده گیری , روح را فلج می کند و کار ناتمام را تا ابد مبغوض می سازد.

مـدح بـه سـلـول هـا نـیـرو می دهد,اعضا را تقویت می کند و دشوارترین کارها را به پیروزی بدل می سازد.

با اهرم خود خواهی , می توان جهان را بلندکرد.

به جای آن که کار خوب انجام نیافته را مذمت کنیم و آن را از سرزنش و ملامت پر سازیم , بهتر است کـه به کارهای خوب انجام یافته بنگریم و آن راچنان بستاییم که خاطره شیرینش در ذهن کودک بماند و مایه تشویق کارهای دیگر شود ((۱۷۵))

۱۸ـ روح استوار

دو نظریه مخالف.

بدون تردید عواطف انسانی , عهده دار بسیاری از کارهای برجسته و عالی است.

بسیاری از جنبش ها و کوشش و تلاش ها, اثر عواطف است.

بسیاری از علایم بدنی , از قبیل رنگ پریدگی , لرزه اندام , عرق پیشانی , جهش وب با عواطف همراه است.

بدیهی است که حالات عاطفی ـاعم از مطبوع و نامطبوع با عکس العمل هایی در بدن همراه است و روان شناسان تحت عنوان فیزیولژی عواطف یاحرکات عاطفی , از آن بحث کرده اند.

جالب این است که این مشکل هنوز حل نشده است.

برخی , حالات و عوارض بدنی را معلول عواطف , و برخی دیگر, عواطف را معلول ادراک حالات بدنی می دانند.

دو تن از روان شناسان (ویلیام جیمز و جیمزلانگ) در حدود سال ۱۸۸۵م.

هرکدام به طور مستقل نظریه ای بیان کرده اند که از نظر تشابه به یکدیگر, به نظریه جیمز لانگ ((۱۷۶)) معروف شده است.

خلاصه این نظریه , این است که انسان چون گریه می کند, مغموم است , چون می لرزد, می ترسد, چون داد و فریاد می کشد, خشمناک و عصبانی است , پس تحریکات جسمانی سبب بروز حالات عاطفی می شوند.

نقطه مقابل این نظریه , عقیده کسانی است که حالات عاطفی را منشا بروز عوارض جسمانی می دانند و معتقدند که بر اثر پیدایش حالات عاطفی ,لرزش , رعشه , انقباض عضلات بدن و صورت , بزرگ و کوچک شدن مردمک چشم , سرعت ضربان نبض , تند شدن تنفس و احیانامات شدن رنگ پوست یا برافروخته شدن آن که به دنبال آن عرقی سرد بربدن می نشیند, در انسان ظاهرمی شود.

ترجیح یکی از این دو نظریه بر دیگری کار آسانی نیست.

ما می بینیم که گربه ای از ترس سگ پا به فرار می گذارد, وقتی که به بن بست رسید, به سگ حمله ور می شود و در این وقت , سگ پا به فرار می گذاردو گربه او را تعقیب می کند! بارها دیده شده است که انسان وقتی راه فرار را به روی خود بسته می بیند, چنان از خود شجاعت نشان می دهد که شاهدپیروزی را در آغوش می کشد, به قول شاعر عرب : اذا یئس الانسان طال لسانه ـــــــ کسنور مغلوب یصول علی الکلب ((۱۷۷)).یعنی هنگامی که انسان دچار یاس می شود, زبانش دراز (و ترسش کم) می شود همان طورکه گربه مغلوب , به سگ حمله می برد.

وقت ضرورت چونماند گریز ـــــــ دست بگیرد سرشمشیر تیز ((۱۷۸))

حقیقت عاطفه.

از ایـن کـه بـگـذریـم , ملاحظه می کنیم که هیچ گاه به وسیله علایم بدنی , نمی توان به حقیقت عاطفه پی برد.

آنـچـه مـسـلم است این است که در برابر عاطفه نامطبوع برسرعت حرکت نبض و سرعت تنفس , افـزوده مـی شـود, فـشـار خون بالا می رود و کار انقباض وانبساط عضلات معده آهسته و گاهی مـتوقف می شود و در برابر عاطفه مطبوع ـمثل عشق و شادی ـشفتگی بدنی خیلی ملایم است و حتی بین افراد هم از این لحاظ تفاوت وجوددارد, ولی به هرحال نمی توان به خصوصیت آن عاطفه مطبوع و نامطبوع پی برد.

بـا توجه به قاعده فوق ,معلوم می شود که دستگاه دروغ یاب ـکه مرکب از چندین ابزار ثبت کننده است و آن را برای اندازه گیری تغییرات فیزیولژیک بدن به کار می برند ـچندان دقیق نیست.

این دستگاه در بازجویی های جنایی به کار می رود, از این رو به دروغ یاب معروف شده است.

تـنـهـا نـتـیـجـه ای که ممکن است از این دستگاه گرفته شود, این است که متهم , ممکن است با مشاهده این دستگاه , دچار ترس شود و همین , به کشف حقیقت کمک کند.

در حقیقت , ترس متهمان و ضعف روحی آنان است که به کشف ماجرا کمک می کند.

دین داران جاهل و دانشمندان بی دین.

مـا طی دوبـخـش , راجـع بـه نـقـش عـواطـف بحث کردیم و این خود ممکن است برای برخی از خـوانـنـدگان سؤ تفاهمی ایجاد کند و تصور کنند که اگرزندگی را دربست در اختیار عواطف بگذارند, سعادتمند خواهندشد, در حالی که چنین نیست.

بسیاری از بدبختی ها و سیه روزی ها و جنگ ها, زایده پاره ای از عواطف نابه جا و مزاحم است.

ایـن عـواطـف نـابه جا, سبب ناتوانی روح انسان می شود وانسان را از کاروان تمدن و نیل به کمال , عقب می افکند.

هـنـگامی ستاره اقبال و خوشبختی انسان در آسمان زندگی می درخشد که دارای روحی استوار باشد.

مردمی که دارای روحی ضعیف وناتوان هستند, نمی توانند به اوج سعادت و خوشبختی برسند.

آنـهـا هـمـواره در لجنزار جهل و نابخردی , دست و پا می زنند و در میان تار و پودهای اوهامی که برگرد خود تنیده اند, محاصره شده اند.

قـرن ها عقب تر از معاصران خود زیست می کنند و درحالی که دیگران به سرعت روبه ترقی و کمال می روند, آنها همچنان در آتش اوهام و خرافات خویش می سوزند.

بـسیاری از مردم هندوستان با این که سال هاست به استقلال رسیده اند, مع الوصف , هنوز در برابر گـاو تـعـظیم می کنند و آن را خدای خود می پندارند!تازه این هنوز نسبت به گذشته آنها بسیار نـاچـیـز و غـیر قابل توجه است , نهرو می نویسد: رسم ساتی این بودکه اگر شوهری می مرد, موقع سوختن او,زنش هم خود را در آتش می افکند و با شوهرش می سوخت ((۱۷۹)).

این رسم را انگلیسی ها برانداختند و نهرو آن را یکی از کارهای مثبت آنها می شمارد.

تشخیص جامعه ای که از روح استوار بی بهره می باشد,از راه های متعدد, امکان پذیر است.

بـررسـی نـحـوه عقاید دینی , سیستم حکومت و اظهار نظرهایی که در مورد پدیده ها یا فنومن ها می کنند, می تواند تا حدود زیادی ما را به استواری یانااستواری روح آن جامعه آگاه سازد.

انـجیل که ساخته و پرداخته مردمی است که روحی ناتوان داشته اند, می گوید:خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کاینات به سرمی برند,چون در این صورت است که خدا را خواهند دید.

بـدیـن تـرتـیـب , چـنـین مردمی که احیاناخیلی هم مذهبی می شوند و تعصب غلط را با ایمان به مـذهـب ,در مـی آمـیزند, حقیقت مذهب را در چهار چوبه جهل به کاینات , کوردلی و بی خبری از حقایق عالم , محدودمی کنند و به انسانهای علیل و سست تبدیل می شوند.

ایـن قضاوت نا به جا خود منجر به جنایات شرم آوری از قبیل کشتن , سوزاندن و تکفیر دانشمندان دوره رنسانس اروپا شد! نتیجه دیگر آن را از زبان دکتر مارتین لوترکینگ , رهبر سیاهان آمریکا, در کـتاب ندای سیاه بشنوید:کسانی هستند که در میان پیروان دین رواج داده اند که دین و دانش با هم سازگار نیست , ولی دروغ است.

مـمـکـن اسـت بـیـن افـراد روحـانـی بـا روح نـاتـوان و مـردان دانـش بـا روح استوار, اختلافی وجودداشته باشد, ولی هرگز بین دین و دانش اختلافی وجودندارد.

جهان این دو از هم متمایز و راه های آنها از هم جداست.

دانـش مـی جـویـد و دیـن تفسیر می کند, دانش به آدمی معلوماتی می دهد که قدرت است و دین به آدمی قدرتی می بخشد که کنترل است , دانش معمولابه کردار می پردازد و دین به آثار.

دانش و دین رقیب هم نیستند,بلکه مکمل یکدیگر می باشند.

دانـش از نـابـودی دین در کارهای نامعقول و ناصواب و مخالفت فلج کننده , با پیشرفت فرهنگ و عـلـوم در مـیـان توده مردم , جلوگیری می کند ومتقابلادین مانع است که علم در لجنزار پیش پا افتاده مادیات و افکار مخالف اصول اخلاقی فرو برود.

به نظر می رسد که عالی ترین توجیه برای جمع میان دین و دانش , همین است.

نتیجه این می شود که اگر دین و دانش از یکدیگر جدا شوند, دردی را دوا نخواهندکرد.

مـردم جـاهـل بـسـیـاری از قـضاوت های غلط خود را به حساب دین می گذارند! عدد سیزده را منحوس می شمارند.

اگـر احـیـانـا شـماره پلاک منزلشان سیزده باشد, آن را به صورت ۱+۱۲ می نویسند تا نحوست آن گـریـبـانـشـان را نـگـیرد! یک عطسه , ممکن است جلوبسیاری از کارهای مهم آنها را بگیرد! از گـرفـته شدن ماه و خورشید بیمناکند! طلوع ستاره دنباله دار را علامت نزول بلامی دانند!برنامه کـارهـای خود را بامراجعه به فالگیران و تقویم منجمان تنظیم می کنند! و تقارن و طلوع و غروب ستارگان را در سعادت و گرفتاری خود موثرمی دانند!گاهی هم کارآنها به مرده پرستی و پاره ای از اوهـام دیـگـر می کشد! در حالی که دین صحیح , از همه عواملی که موجب ترس یا امید بیهوده می شود و روح انسان را ناتوان می سازد, متنفراست.

هنگامی که پسر پیامبر عالی قدر اسلامر از دنیا رفت , خورشید گرفته شد, مردم گفتند: خورشید بـر اثـر مـرگ فـرزند پیغمبر خدار دچار حزن و اندوه ودر نتیجه چهره اش تیره شده است پیشوای اسـلام فـرمـود:ان الـشـمـس والـقمر آیتان من آیات اللّه فلا ینکسفان لموت احد, ماه و خورشید, دونشان ازنشانه های قدرت خدا هستند و برای مرگ هیچ کس , گرفته نمی شوند ((۱۸۰)).

به همین ترتیب , ملت هایی که از لحاظ علم پیشرفت کرده اند, اما از لحاظ اخلاق و دین و معنویت , سیر قهقرایی کرده اند, مردمی ناتوان هستند.

استواری روح و استقامت و ثبات در برابر هوای نفس و تمایلات حیوانی ندارند, بنابراین دین داران جاهل و دانشمندان بی دین هیچ یک سعادتمندنیستند, زیرا هردوی آنها روح ناتوانی دارند.

ویـل دورانت می نویسد: امروز فرهنگ ما سطحی و دانش ما خطرناک است , زیرا از لحاظ ماشین , توانگر و از نظر غایات و مقاصد, فقیر هستیم.

آن تعادل ذهنی که وقتی ازایمان دینی گرمی برمی خاست , از میان رفته است.

عـلـم مـبـانی فوق طبیعی , اخلاقیات را از ما گرفته است و گویی همه جهان در اصالت فردیتی درهم و برهم ـکه نشانه قطعه قطعه شدن نامنظم خوی ومنش است ـگم گشته است.

قرآن کریم می گوید:یرفعاللّه الذین آمنوا منکم والذین اوتواالعلم درجات ,خداونددرجات مردمی را بالا می برد که از ایمان و علم ,برخودارباشند ((۱۸۱))

بـدیـهـی اسـت که در این صورت , دیگر آثاری از ضعف و ناتوانی روحی درزندگی چنین مردمی مشاهده نخواهدشد و روح استوار در همه جا با آنهاهماهنگ خواهدبود.

امام باقر(ع) فرمود:المومن اصلب منالجبل , مومن , از کوه استوارتر است ((۱۸۲))

بـرای ایـن کـه بـتـوانـیم وظیفه مربیان و نقش عمده ای که آنها در تقویت روحیه تربیت یافتگان بـه عـهـده دارنـد, بـه خوبی روشن کنیم , ناگزیریم بحث خود رادر زمینه عواطف مزاحم توسعه دهیم , از این رو تحت عنوان ترس با شما سخن می گوییم.

۱۹ـ ترس

منشا روانی ترس.

ترس , یکی از عواطفی است که بسیاری از نیروها و استعدادهای درونی آدمی را فلج می سازد و از شکوفاشدن آنها جلوگیری می کند.

ترس باعث ضعف و زبونی انسان در زندگی می شود و شجاعت , انسان را تا سرحد آرمان ها و مقاصدی که دارد, همراهی و یاری می نماید.

اگرچه امروز ترس به آن صورتی که در انسان های نخستین وجودداشت و با تغییرات شدید فیزیولژیکی همراه بود, وجودندارد, مع الوصف , آنچه که به طور مشترک , در میان انسان های اولیه و انسان های امروزی و حتی حیوانات , منشا ترس می شود, احساس خطراست :خطر گم شدن یاکم شدن.

روان شناسان می گویند:ترس در صورتی عارض می شود که شخص , خطری را (از فرو رفتن سوزن در پوست بدن گرفته تا ناخوشی سخت و خطرمرگ ب) احساس کرده , حالت دفاعی به خودگیرد ((۱۸۳))

ترس , عاطفه ای است که گریبان کودکان , جوانان و بزرگسالان را می گیرد و سعادت آنها را تهدید می کند.

افراد, برحسب تفاوت سنی خویش , دچار ترس های مختلف و گوناگونی می شوند.

بیست تاپنجاه درصد از کودکان دو ساله تا شش ساله , از تاریکی می ترسند, زیرا نیروی تخیل قوی آنها و افسانه های وحشت انگیزی که خوانده یاشنیده اند سبب می شود که تاریکی را پر از موجودات عجیب و غریب ببینند.

داروین معتقدبود که ترس از حیوانات , برای کودکان ارثی است , ولی مهر و محبتی را که انسان به حیوانات از خود نشان می دهد,بعدها فرامی گیرد.

نقاط مرتفع , غرش رعد, سوت کارخانه , بازیچه هایی که جاندار به نظر می آیند و سایه متحرک , اطفال را می ترسانند.

بچه ها از قیافه های ناشناس , بیمناکند.

گاهی براثر همان نیروی قوی تخیل و عدم دخالت حس و لمس , دچار رویاهای مخوف می شوند, حتی جابه جا شدن , برای چنین اطفالی ترس آوراست.

تحمل پرتاب شدن به هوا و قرارگرفتن روی شانه , براثر عادت است.

اطفال بزرگ تر, بیشتر از امورواقعی از قبیل مرگ , صاعقه , زلزله , بیماری وب می ترسند.

جوانان از این که مورد تمسخر و استهزا قرار گیرند, بیمناکند.

تـرس بـزرگـسالان , بیشتر از شکست در کار و پیشه , عدم تامین زندگی و از کف رفتن حیثیت اجتماعی است.

علایم ترس , لرزش اندام , عقب نشینی و فرار است.

حـرکـاتـی کـه بـراثـر تمایل به فرار, در انسان ظاهرمی شود, صورت های مختلفی دارد: بانویی که می ترسد دراجتماع مورد قبول واقع نشود, انزوا و کناره گیری اختیارمی کند.

ایـن کـناره گیری موجب تاثر و پریشانی خاطرمی گردد و اگر شدت پیدا کند, عوارض روحی و عصبی نیز به دنبال خواهدداشت.

کسانی که از شکست در کار و حرفه بیمناکند, معمولا به رختخواب پناه می برند و تمارض می کنند.

گـاهـی هـم بـه قـدری با تخیلات شیرین خود سرگرم می شوند که موضوع ترس آور را به شکلی فراموش می کنند.

سربازانی که در میدان جنگ دچار ترس می شوند, به قدری فشار روحی آنها شدیداست که برخی از آنها دچار کوری و فلج می شوند یااین که زبان آنها بندمی آید.

فواید و مضرات ترس.

باید به این نکته توجه داشت که ترس , یا فطری و ذاتی انسانی است و یا اکتسابی.

بدون تردید آنچه آفریدگار جهان در نهاد انسان به ودیعت گذاشته است ,نه تنها ضرر ندارد, بلکه وجـودآن ـاگـر مـورد اسـتـفاده صحیح قرارگیرد ـمفید وسودمند است , بنابراین لازم است که کـودکـان را طـوری پـرورش دهـیم که در برابرخطر, ترس داشته باشند, زیرا چنین ترسی , آنها را مـجـهـز مـی کـند که جان و شخصیت خود را درمقابل آن حفظ کنند, البته خطر واقعی نه خطر موهوم.

تـخـلف از قوانین و مقررات اجتماعی , موجب گرفتاری , بی آبرویی و احیانا مرگ انسان می شود و این یک خطر واقعی است.

کـودکان را باید از همان دوران کودکی از هرنوع تخلفی ترسانید, البته این ترسانیدن , باید عاقلانه باشد.

شرح سرگذشت مردمی که براثر تخلف از قوانین و مقررات تسلیم چوبه دارشده اند و یا سال ها در سـیـه چـال زنـدان به سر برده اند و حیثیت خود راپایمال کرده و آبروی خود را از دست داده اند و مـعـرفـی افـرادی کـه بـر اثـر پـاکـدامـنـی , راسـتـی و درسـتـی , عـمری را به عزت و شرافت و آبـرومـنـدی گـذرانـیده اند, برای کودکان , درسی آموزنده است که آنها را وادار می کند تا عواقب تخلفات را مطالعه و عاقلانه از آن اجتناب کنند.

بـا ایـن همه , نباید آنها را از هرخطری ترسانید, بلکه باید به آنها فهماند, آن جا که نگهداری و حفظ جـان و مـال بـه قـیـمـت از دسـت رفتن استقلال وطن ,ناموس و عقیده تمام شود, شجاعانه باید جانبازی و فداکاری کرد.

امـا تـرسـی که انسان را به سوی کمال و راستی سوق دهد و از حرکات زشت و ناپسند جلوگیری کند, باید در وجود انسان زنده بماند.

از نـظـر اسلام , ترس از مجازات و کیفر خداوند برای مردم لازم است و به طور یقین چنین ترسی , امنیت و آسایش را برای جامعه به ارمغان می آورد.

اگـر در هـمـان جـامـعـه , خـیانت و تجاوز رواج یابد و براثر آن , ناامنی شدیدی زندگی مردم را فرابگیرد, به واسطه عدم ترس از خداوند و کیفراوست.

ترس از کیفرهای قانونی ـهرچند هم بی رحمانه باشد ـنمی تواند جای ترس از کیفر الهی را بگیرد, زیـرا بـه جـرات مـی توان ادعا کرد که غالب متخلفان از قوانین , یا اصلا کیفر نمی بینند, یا به کیفر واقعی نمی رسند و این خود عللی دارد که این جا مجال ذکر آن نیست.

کسانی هم پیدا می شوند که بدی نکردن آنها, از ترس کیفر نیست.

همان طور که خوبی های آنها هم برای پاداش نمی باشد.

علی (ع) فرمود:پروردگارا! عبادت من برای طمع بهشت و ترس دوزخ نیست ب.

تـرس هـایی که بسیار ابلهانه و مایه سرافکندگی و شکست و حاکی از ضعف و ناتوانی انسان است , ترس هایی اکتسابی است.

درحقیقت ترس های اکتسابی یا غیر واقعی , بر اثر احساس خطر غیر واقعی و موهوم پیدامی شوند.

در درجـه اول بـایـد از پـیـدایـش چنین ترس هایی جلوگیری کرد و در درجه دوم باید در صدد ریشه کن کردن آن برآمد.

به عقیده روان شناسان , ترس بی جا از جنبه عقلی واخلاقی و مزاجی , مضر است.

شـایـد اکـثر خوانندگان به تغییرات بدنی که با ترس همراه است پی برده باشند: اختلال گردش خون , پریدگی رنگ صورت , تنگی نفس , گرفتگی گلو,لرزش اندام , خشکی دهان , راست شدن مو بـرانـدام و شـدت ضـربان قلب , از همه نمایان تر است , از این رو ترس ـبه خصوص اگر شدید باشد ـاعمال مختلف بدن را مختل می سازد و شخص را بیمار و احیاناناابود می کند.

بر اثر ترس ,حافظه و عقل انسان , ضعیف می شود و گاهی هم انسان دچار جنون می شود.

کم رویی , موهوم پرستی و سست عنصری از مضرات اخلاقی ترس است.

نقش پدران , مادران و مربیان.

کودک , از صدای بلند, ترس فطری دارد.

اگـر هـنـگـام نزدیک شدن او به چیز مورد علاقه اش , فریادی از جانب بزرگ تر بشنود, از آن چیز خواهد ترسید و همین ترس ممکن است به اشیای مشابه آن نیز سرایت کند.

دانـشجویی از نزدیک شدن پرمرغ به بدنش , دچار حمله و ترس شدیدی می شد و حتی از دیدن پر مرغ می ترسید.

تحقیقات روان شناسی نشان داد که او در سن دو سالگی , مورد حمله خروسی واقع شده است.

رادیو, داستانی راجع به دیو, جن و پری می گفت و پسربچه ای گوش می داد.

موقع رفتن به رختخواب , طفل به گریه افتاد و شرح قصه را برای مادر تعریف کرد و معلوم شد که از این که دیوها به رختخوابش رفته باشند,می ترسد.

مـادر چـراغ قـوه ای بـه دسـت طـفـل داد و در حـالی که او را قوت قلب می داد, از او خواست که رخـتـخـواب را بـررسـی نماید و ببیند که نه دیو درآن جاست و نه جن و پری ! ((۱۸۴))

روشی که روان شناسان برای معالجه ترس , پیشنهاد می کنند.

کـم کـردن قـدرت انـگـیـزه تـرس آور و بـه عـبارت دیگر, همراه ساختن محرک ترس با یک چیز نشاطوراست.

این کار, سبب می شود که از قدرت انگیزه ترس آور, کاسته شود.

هـنـگـامـی کـه طفل , مشغول خوردن غذاست , می توان آرام آرام , چیزی که ازآن ترس دارد, به او نزدیک کرد, البته خیلی با احتیاط, چه در غیراین صورت ,ممکن است ترس دیگری از خود غذا هم پیدا کند, پس همراه ساختن یک موقعیت فرح بخش با موقعیت ترس آور, به تدریج از ترس کودکان می کاهد.

بـرای علاج ترس کودکانی که از تاریکی می ترسند و شبها نمی خوابند, می توان به تدریج نور را کم کرد, تا این که با تاریکی خو بگیرند.

اگر هم زمان خواب آنها را با قصه های شیرین و لالایی توام سازیم , مفیدتر خواهدبود.

مربیان , پدران و مادران دلسوز و مهربان , از ترسانیدن اطفال و تضعیف روحیه آنان خود داری می کنند.

بـسـیـاری از مـادران هـسـتـنـد کـه برای آرام کردن و تسلیم ساختن کودک , از نیروی تخیل او سـؤاسـتـفاده می کنند و او را از موجودات موهوم و افسانه ای ,چون لولو و دیو و غول , یا موجودات واقعی , چون سگ و گربه و گرگ , می ترسانند.

خـوشـحـالند که از این رهگذر, طفل را آرام و خاموش کرده اند, ولی غافلند از این که با این عمل خـود, روحـیـه طـفـل را فـلـج مـی کنند و برای همیشه اورا دستخوش ترس های مضر و بیهوده می سازند.

مسو, حکیم ایتالیایی , می گوید:آینده و عظمت هر ملتی , تنها بسته به تجارب و صنعت و دارایی و رزمجویی افراد آن ملت نیست , بلکه ضمنا منوط به استعداد کودکان آن ملت و به درجه بی باکی و ترسناکی آنهاست.

باید به خاطر داشت که ترس , مرضی است مثل سایر امراض و اقدام در معالجه آن ضروری می باشد.

اگر آدم بی باک گاهی اشتباه می کند, آدم ترسو همیشه خطاکار است ((۱۸۵))

پـدران و مـادران و مـربـیـانـی که به وظیفه خویش آگاهند, در مورد ترس کودکان وتربیت آنها توجه لازم را مبذول می دارند.

روان شـناسان برای معارضه با ترس , توجه به نکات زیر را به مربیان توصیه می کنند:

۱ـ خودداری از ترسانیدن کودک.

۲- هر ترسی با عکس العمل بدنی همراه است.

بدن های قوی عکس العمل ضعیف و بدن های ضعیف , عکس العمل شدید دارند, پس با بنیه قوی و مزاج سالم , بهتر می توان در برابر مخاطرات ترس , ایستادگی کرد و تقویت بدن , لازم و مفید است.

۳ـ همان طور که گفتیم : نیروی تخیل اطفال , قوی است.

هـمـین تخیلات , در خواب و تاریکی و تنهایی , باعث وحشت آنها می شود, پس اگر کودک درباره تـخـیـلات خود تحقیق کند, مثلا او را وادار کنیم که در تاریکی اشیای اتاق را لمس کند یا این که نـاگـهـان چراغ را روشن کنیم تا متوجه شود که تاریکی در ماهیت اتاق و اشیایی که در آن است , تغییری ایجاد نکرده است , به برطرف شدن ترس او کمک شایانی خواهد شد.

۴ـ کودکانی که به سن پنج یا شش سالگی رسیده اند دارای حس غرور و عزت نفس هستند.

مـی تـوان از هـمـیـن حس آنها استفاده کرد و به آنها گفت : تو بزرگی , خجالت بکش ! خلاصه هر اندازه بتوانیم به جای تخیلات آنها, استدلال ومنطق بنشانیم , مفیدتر است.

۵ـ دادن سرمشق بی باکی به کودک.

متاسفانه برخی از پدران و مادران , خود ترسوهستند و از تاریکی یا غرش رعد وب بیم دارند.

اینها نمی توانند برای فرزندان خود سرمشق بی باکی باشند.

۶ـ تلقین نیز وسیله خوبی است برای مبارزه با ترس.

اگر انسان به خود تلقین کند ترسونیست , دلیر و شجاع است , بسیار مفید خواهدبود.

قـرآن کـریـم کـه پیروان خودرا دلیر و بی باک تربیت می کند, می گوید:دوستان خدا, ترس و غم ندارند ((۱۸۶))

و نـیـز می فرماید: آنان که گفتند: پروردگار ما خداست , آنگاه استقامت کردند, فرشتگان بر آنها نازل می شوند و به آنها می گویند: مترسید و محزون نباشید و بشارت باد به بهشت موعود! ((۱۸۷))

در عین حال در قرآن به ترس از خدا اهمیت بسیار داده شده است.

مـی فـرمـایـد:اما آنان که از مقام پروردگار خویش می ترسند و نفس را از پیروی هوا و هوس منع می کنند, بهشت برین ماوای آنها خواهدبود ((۱۸۸))

امـا تـرس از خـدا هـم باید همواره با امید به عفو و بزرگی او توام باشد و به سرحد یاس و نومیدی نرسد,آری چنین ترسی منشا رستگاری است.!

۲۰ـ اعتماد به نفس

بسط شخصیت.

بـررسی تاریخ آموزش و پرورش , نشان می دهد که برای این رشته در هر دوره ای , هدف خاصی در نظر گرفته شده است.

پاره ای از این نظریه ها ناشی از ضعف و عقب افتادگی اجتماعات بوده است.

اجـتـمـاعاتی که با رژیم استبدادی اداره می شده اند, هدف خود را پرورش افراد آزاد, و اجتماعات پریشان , هدف خود را پرورش افراد کامل و باانضباط قرارداده اند.

در ایـران بـعـد از اسـلام , اگر چه به مقتضای اوضاع سیاسی و اقتصادی , هدف آموزش و پرورش دسـتـخوش تحولاتی شده است ,ولی به طور کلی می توان گفت که در همه اعصار, پرورش اعتقاد به خدا و اخلاق پسندیده و آموختن پیشه و هنر و سلامت و تندرستی , مورد نظر بوده است.

پـس از ایـن که فتنه مغول و تاتار فرو نشست و بار دیگر مردم ایران توانستند نفس راحتی بکشندو به فکر تجدید حیات فرهنگ و بسط آموزش وپرورش بیفتند, علاوه برآنچه گفته شد, هدف آنها از آمـوزش و پـرورش , عـبارت بود از صیانت نفس و حفظ و حراست از تباهی , و جلوگیری ازشیوع فساد و فحشا.

برای رسیدن به این مقصود, در برابرفاتح , اظهار انقیاد کردند.

به حیله و مکر تشبث جستند, همه چیز او را ستودند.

کوچک ترین صفت او را که ممکن بود مدح شود, بسیار بزرگ کردند و در آن , مبالغه نمودند.

تملق و چاپلوسی را به حد اعلا رساندند, البته به این وسیله رفته رفته به مقصود خود رسیدند و معنا بـر قـوم فـاتح چیره شدند,ولی اطاعت صرف ومزاح گویی و عدم صراحت لهجه و گزافه گویی , عادت شد.

عدم اعتماد و بدبینی و سؤظن نسبت به یکدیگر و نسبت به زنان رواج یافت ((۱۸۹))

نظریه های معروف در این باره عبارتنداز: رشد طبیعی , قابلیت اجتماعی و بسط شخصیت.

دو نـظـریـه نخست مورد انتقاد قرار گرفته است , زیرا اگر صرفا هدف , رشد طبیعی طفل باشد, محیط اجتماعی طفل نادیده گرفته می شود.

در حالی که هنگامه حیات با تمام مظاهر و جلوه های خود انسان را محاصره کرده است.

مظاهر زندگی اجتماعی همچون تار و پودهای درهم بافته ای هستند که فرد همچون نخ باریک و نـاچیزی در آن تنیده شده است , بنابراین , نظریه رشدطبیعی ـکه از طرف ژان ژاک روسو پیشنهاد شده ـمردوداست.

هـمچنین اگر صرفا هدف , قابلیت اجتماعی باشد, در عین این که ممکن است از نظر اقتصادی و مـدنـی , افـراد شـایسته ای تربیت شوند, لکن افرادی که صرفابرای اقتصاد تربیت شده اند, ماشینی بـیـش نـیستند و افرادی که صرفا از نظر معاشرت و حسن ظاهری شایسته باشند, ممکن است از فضایل معنوی محروم باشند.

امـا درباره نظریه بسط شخصیت , نخست باید بدانیم که شخصیت را برخی به مجموعه نفسانیات , یـعـنـی احـسـاسـات , افکار, عواطف و تمایلات تعریف کرده اند و برخی هم شخصیت راترکیبی از خـصـلـت هـا یـاصفات دانسته اند و معتقدند که این خصلتها یا صفات , مجزا عمل نمی کنند, بلکه به همراه و با هماهنگی یکدیگر تظاهر می کنند.

این دو تعریف , چندان فرقی با یکدیگر ندارند.

روان شناسان معتقدند که دو دسته از عوامل درونی و بیرونی در رشد و تکامل شخصیت موثرند.

وضـع انـدام , اسـتـعدادها,هوش وب از عوامل درونی هستند و خانواده , مدرسه و اجتماع از عوامل بیرونی هستند.

البته تفکیک این عوامل از یکدیگر صحیح نیست , بنابراین اگر مقصود از آموزش و پرورش را بسط شـخـصـیـت بـدانیم و تمام قوای خود را در راه تامین آن بسیج کنیم , بدون تردید هم نظریه رشد طـبـیـعـی و هـم نـظـریـه قـابلیت اجتماعی تامین می شود و انسانی جامع و کامل و مستقل بار خـواهـدآمـد, ازایـن رو جان دیویی می نویسد: قابلیت اجتماعی یا بسط شخصیت را اگر به معنای وسیع و عمیق بگیریم , یکسان می شوند.

شـخـصـیـتـی که درست پرورش یابد, شخصیت اجتماعی فعالی می گردد و کسی که واقعا برای زندگی اجتماعی قابلیت پیداکند, شخصیت بزرگی به دست می آورد ((۱۹۰))

سعدی می گوید.:

چو خواهی که نامت بماند به جای ـــــــ پسر را خردمندی آموز و رای.

که گر عقل و رایش نباشد بسی ـــــــ بمیری و از تو نماند کسی.

بسا روزگارا که سختی برد ـــــــ پسر چون پدر نازکش پرورد.

خردمند و پرهیزکارش بدار ـــــــ اگر دوست داری به نازش مدار.

به خردی درش زجر و تعلیم کرد ـــــــ به نیک و بدش وعده و بیم کرد.

نوآموز را مدح و تحسین و زه ـــــــ ز توبیخ و تهدید استاد به.

بیاموز فرزند را دسترنج ـــــــ اگر دست داری چو قارون به گنج.

علی (ع) می فرماید:ان للولد علی الوالد حقا وان للوالد علی ا فی معصی;۱۲۷;رذچ&اللّه سبحانه و حق الولد علی الوالد ان یحسن اسمه ویحسن ادبه ویعلمه القرآن,برای فرزند, بر پدر و برای پدر, بر فرزند حقی است.

حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز از پدر اطاعت کند مگر در معصیت خدا و حق فرزند بر پدر این است که نام نیکو برای اوانتخاب کند و به خوبی او را تربیت کند و قرآن را به او بیاموزد ((۱۹۱))

دکترکارل درباره شرایط معلم می گوید:وظیفه چنین معلمی آن است که موجودات کاملی به وجود بیاورد ب ادب و تملک نفس و میزان کوشش ودرستی و حس جمالی و حس مذهبی و رسوم دلیری و قهرمانی را بسط دهد و در عین حال , همیشه با پزشکان و استادان تربیت بدنی و پرورش فکری و هنرمندان و روحانیان حقیقی و با اولیای شاگردان در تماس باشد و بالاخره اثر این عوامل مختلف را چنان توجیه کند که از هر کودکی ,موجود متعادلی ساخته شود.

چنین معلمی , مدیر حقیقی مدرسه است ((۱۹۲))

یکی از عوامل درونی رشد یا بسط شخصیت , اعتماد به نفس است.

باید کودک مورد تربیت را متکی به شخصیت خود بار آورد.

از طفیلی بار آمدن و انگل شدن او جلوگیری کرد.

آری اعتماد به نفس , یکی از عواطف مهمی است که به رشد شخصیت طفل , کمک می کند.

افرادی که برای خود ارزش و شخصیت قائلند و بر خویشتن تکیه دارند, کمتر دستخوش هوا و هوس می شوند.

علی (ع) فرمود:من کرمت علیه نفسه , هانت علیهٔ شهواته , کسی که روحش بزرگ باشد, شهوت ها و تمایلات درنظر او خوار است ((۱۹۳))

حس خودکم بینی یا عقده حقارت.

نقطه مقابل اعتماد به نفس , عقده حقارت یا حس خودکم بینی است.

برای این که اعتماد به نفس در وجود طفل ریشه گیرد, باید عواملی که موجب سلب اعتماد به نفس می شود و عقده حقارت را جانشین آن می کند, ازمیان برد.

عقده حقارت , یکی از عواطف مزاحمی است که مانع رشد فکری و روحی طفل می شود و از بسط و تکامل شخصیت او جلوگیری می کند.

معمولااطفالی که دچار این بیماری خطرناک روحی هستند, از شرکت در بازی های دسته جمعی , خودداری می کنند و در کنج عزلت و انزوامی خزند.

وظیفه آموزگاران و مربیان است که با تهیه طرح های عاقلانه , آنها راتحت حمایت و هدایت خویش درآورند و از گوشه گیری آنان جلوگیری کنند, تا به تدریج طفل متکی به خویشتن شود و به ارزش استعدادهای درونی خود پی برد و خود را موجودی حقیر و ناتوان احساس نکند.

برانگیختن عواملی که طفل را وارد محیط همسالان کند, اگر چه بسیار مفیداست , لکن یک عیب هم دارد و آن این است که چنین اطفالی ممکن است به آموزگار یا هرکسی که راهنمایی آنهارابه عهده گرفته است , علاقه و دلبستگی شدید پیدا کنند و بدون آنها باز هم فلج و ناتوان باشند.

بهترین راه این است که با هدایت و راهنمایی های عاقلانه , آنها راوارد میدان مبارزه با حس حقارت کنند, بدون این که همیشه به دنبال آنها باشند.

کودکانی که دایم مورد سرزنش یا استهزای بزرگ ترها یا همبازی ها قرار می گیرند, یا این که همبازی ها از پذیرفتن آنها خودداری می کنند, در معرض چنین بیماری خطرناکی هستند.

اطفال کم استعداد, اطفالی که گرفتار نقص عضوی هستند و حتی اطفالی که در نام گذاری آنها دقت کافی نشده ونامهای نامناسب و زشت برای آنهاانتخاب شده است , در معرض این بیماری خطرناک هستند.

آیین مقدس اسلام به طور کلی از تمام رفتارها و کارهایی که درخت شوم حس خودکم بینی را در بوستان وجود انسان بارور می سازد, منع می کند.

قرآن کریم می فرماید: از یکدیگر عیبجویی مکنید و همدیگر را به لقب های زشت مخوانید! ((۱۹۴))

مردمی که دچار عیب و نقص بدنی هستند, عقده حقارت , آنها را به شدت تهدید می کند, از این رو پیامبر عالی قدر اسلامر فرمود: به مجذومان و مصیبت دیدگان نگاه طولانی مکنید, زیرا این کار, آنهارا محزون می سازد ((۱۹۵))

به هرحال , اطفالی که از همسالان خود, نیروی فکری یا بدنی بیشتری دارند, در عین این که ممکن است در میان همسالان و احیانا بزرگسالان ,محبوبیت خاصی پیدا کنند, گاهی هم بر اثر همین برتری , مورد قبول آنها قرارنمی گیرند و چون رشد عقلی و اجتماعی آنها از اطفال بزرگ تر از خودنیز کمتراست , در آن دسته هم پذیرفته نمی شوند, نتیجه , انزوا و تنهایی آنهاست و در نهایت عقده

حـقارت آنها را تهدید می کند, چنانکه ممکن است گرفتار خودخواهی و خودستایی شوند, مربی می تواند با راهنمایی صحیح , آنها را از هرنوع خطر احتمالی حفظ کند.

بـهـتـریـن راه بـرای پرورش اعتماد به نفس این است که اطفال را با مشکلاتی که با وضع فکری و جسمی آنها مناسب است , مواجه سازیم , سپس آنها رابه طور مستقیم یا غیر مستقیم مورد حمایت قراردهیم تا موفق شوند.

چـنین کاری سبب می شود که آنها به استعدادهای نهفته خویش پی برند و در راه کشف این منبع خداداد, به کوشش بپردازند.

اگـر کـارهـایـی کـه فـوق قدرت آنهاست , بر آنها تحمیل کنیم , آن گاه شکست آنها را به رخشان بکشیم و از تهدیدو ملامت و تنبیه و خشونت خودداری نکنیم , ضربه مهلکی بر پیکر شخصیت آنها وارد کرده ایم.

یـکـی از اشتباهات پدران و مادران و برخی از معلمان این است که کودکان کم استعدادی را که در درس خود ضعیف هستند و احیانا رفوزه یا تجدیدمی شوند, مورد ملامت و انتقاد قرار می دهند.

این کار آنها را دچار عقده حقارت خواهدکرد.

بـهـتـر است در این موارد به تقویت روحی آنها بپردازیم و با دادن کمک های درسی و غیر درسی , عـقـب افـتـادگـی آنها را جبران کنیم , وانگهی همه مردم ,برای همه کارها با یک استعداد آفریده نشده اند.

علل پیدایش و نیرومندی عقده حقارت.

ترس , یکی از علل عمده پیدایش عقده حقارت است.

کـسانی که می ترسند مورد استهزا و انتقاد قرارگیرند و آنهایی که می ترسند, در درس , مسابقه و کار, شکست بخورند, نمی توانند متکی به خویش باشند.

ایـنـهـا هـمـیـشـه حـس تسلیم را در خود می پرورانند, یعنی از مقاصد عالی خویش صرف نظر و عقب نشینی می کنند.

روان شـنـاسان می گویند:عادت به انصراف یا ابراز عدم لیاقت و توانایی , اغلب در شخص , احساس حقارت , بی ارزشی و معصیت , به وجود می آوردو اگر این رفتار ادامه یابد, محققا درتصمیم و رفتار عمومی شخص , منعکس می گردد.

رفـتـاری کـه دلالـت مـی کند که نمی شود کاری کرد و یا فقط اگر خدا بخواهد می توان به جایی رسید و یا بشر اصولا گناهکاراست ! حالاتی است بسیارسقیم و مضر, زیرا به جای مثبت بودن , حس تسلیم را در آدمی می پروراند.

تـسـلـیـم و نفی وجود برای کسانی که می توان آنها را قهرمانان ستم کشیده نام گذاشت , موجب مـوفـقـیـت مـی شود, زیرا این قبیل افراد برای کسب حیثیت وجلب موافقت وقبول اجتماعی , به خضوع و خشوع و فروتنی بسیار شدید متوسل می شوند ((۱۹۶))

علی (ع) برای ریشه کن کردن عقده حقارت می فرماید:کار نیکو را انجام دهید و آن را کوچک مشمارید, زیرا کوچک آن بزرگ و کم آن بسیار است.

هیچ یک از شما نگوید که دیگری برای انجام کار خیر, از او شایسته تر است , زیرابه خدا چنین خواهدشد.

کارهای نیک و بد, هرکدام اهلی دارند و اگر شما آنها را ترک کنید, دیگران انجام می دهند ((۱۹۷))

و درباره صفت خضوع و خشوع می فرماید:چه نیکوست تواضع ثروتمندان در برابر تهیدستان ! و بهتر ازآن بی اعتنایی و سرفرازی فقرا در برابر اغنیاست ب ((۱۹۸))

اطمینان خاطر, یکی از عوامل مهم اعتماد به نفس است , بنابراین اگر کودکی اطمینان خاطر ندارد و خود را بی یار و یاور و بی پناه می بیند, بر اثرمحرومیت های خانوادگی کهه احیانا ناشی از ظلم و تجاوز طبقه مرفه اجتماع نسبت به طبقه محروم است ـ راه پیشرفت را بر روی خود مسدود می بیند و خود را در میان زنجیر محدودیت ها و محرومیت ها اسیر و دست و پا بسته حس می کند و دچار عقده حقارت می شود.

همین عدم اطمینان خاطر در محیط آموزشگاه , ممکن است بر اثر توجه متصدیان , به گروهی خاص و غفلت و عدم توجه به گروهی دیگر, پیدا شودو طفل را به این تصور بکشاند که او موجود حقیر و ناتوانی است و بنابراین قابل و لایق این که همطراز دیگران قرارگیرد, نیست.

اصطلاحاتی از قبیل : حقیر سراپا تقصیر, احقر, عبد ذلیل , چاکر خانه زاد, غلام خانه زاد وب ناشی از همین تبعیض ها و عدم اطمینان خاطر و اسلحه تیز قهرمانان ستم کشیده است ! پدران و مادرانی که به طفل خود محبت فوق العاده می کنند و آموزگارانی که درس های بسیار سهل و تمرین های آسان به شاگردان می دهند, اطفال را به این تصور می کشانند که آنها انسان هایی طفیلی هستند و شایسته انجام کارهای مهم و دشوار نخواهندبود.

سعدی می نویسد:سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان پرخطر.

جوانی به بدرقه همراه من شد: سپرباز, چرخ انداز, سلحشور, بیش زور, که به ده مرد توانا, کمان او زه کردندی و زورآوران روی زمین , پشت او برزمین نیاورندی ولیکن متنعم بود و سایه پرورده , نه جهان دیده و سفرکرده.

رعدکوس دلاوران به گوشش نرسیده و برق شمشیر سواران ندیده.

اتفاقا من و این جوان , هر دو در پی هم دوان , هرآن دیوار قدیمش که پیش آمدی به قوت بازو بیفکندی و هر درخت عظیم که دیدی به زور سرپنجه برکندی.

ما در این حالت , که دو هندو از پس سنگی سر برآوردند و آهنگ قتال ما کردند.

به دست یکی چوبی و در بغل آن دیگر کلوخ کوبی.

چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه ها رها کردیم و جان به سلامت بیاوردیم.

به کارهای گران , مرد کاردیده فرست.

که شیر شرزه درآرد به زیر خم کمند.

جوان اگرچه قوی یال و پیل تن باشد.

به جنگ دشمنش از هول بگسلد پیوند.

نبرد, پیش مصاف آزموده معلوم است.

چنان که مساله شرع پیش دانشمند.

لزوم یا عدم لزوم مواجهه با شکست , یکی از مباحثی است که میان روان شناسان مطرح است.

هرکودک حق دارد که در خانه و مدرسه به او کمک شود تا موفق شود و اعتماد به نفس پیدا کند,لکن در مورد کودکان دبیرستانی برخی از شکست هامفید است , بخصوص اگر بتوانند رمز شکست خود را دریابند و در صدد پیداکردن راه چاره برآیند, زیرا تنها استعداد و نیرو برای موفقیت کافی نیست , بلکه پشتکار, دقت , بررسی و تجربه نیز لازم است ((۱۹۹))

۲۱ـ رهبری نیروها در پرتو عقل

چـهـارقرن پیش از میلاد مسیح , فیلسوفی بزرگ در یونان ـکه مهد پرورش فلاسفه و دانشمندان بود ـظهور کرد و در زمینه اخلاق و کنترل عواطف ,مطالبی اظهارداشت که هنوز هم به قوت خود باقی است.

او معتقدبودکه انسان , دارای سه قوه غضبیه , شهویه و عقل است.

سعادت انسان در این است که این قوا را از افراط و تفریط نگهدارد و در زندگی تعادل آنها را حفظ کند, در نتیجه این تعادل , از قوه غضب ,شجاعت پدیدمی آید و از نیروی شهوت ,عفت و پاکدامنی و از عقل , حکمت حاصل می شود.

هـرگـاه مـیـان خود این قوا تعادل و هماهنگی برقرار شود, حالتی به وجود می آید که در فلسفه اخلاق , از آن به عدالت تعبیر می کنند و در این جا ما ازعدالت به تعادل ارسطویی تعبیر کرده ایم.

ارسـطـو مـعتقدبود: اگر انسان نتواند با کنترل این قوا, برآنها مسلط شود ـبلکه بر عکس , برده و مـطـیع آنهاگرددـتعادل این قوا از میان می رود و یکی ازدو طرف افراط و تفریط می گراید و هر دو طرف آنها برای انسان زیانبخش خواهدبود.

در حـقـیـقت اگر انسان عقل را به کار اندازد و نیروی شهوت و غضب را تابع آن سازد, می تواند از تـعـادل بـرخـوردار گردد, در این صورت , دیگر برده نفس و قوای نفسانی نیست و زندگی را در کمال آزادگی و آزادمنشی می گذراند.

گروه بسیاری از فلاسفه اسلامی , تعادل ارسطویی را در زمینه اخلاقی پذیرفته اند.

نکته قابل توجهی که در نظریه فوق به چشم می خورد, این است که ارسطو همچون یک روان شناس مـتـخـصـص , قوا و استعدادهای انسان را تجزیه وتحلیل کرده , خواص هریک را بیان می کند, ولی امتیازی که در کار اوهست و روان شناسان جدید این امتیاز را ندارند, این است که او تنها به تجزیه وتـحـلـیـل نـمی پردازد, بلکه به مساله ترکیب قوا نیز توجه می کند وهدف نهایی خود را برقراری هـماهنگی میان همه قوا قرارمی دهد, تا تعادل روحی برقرارشود, در حالی که روان شناسان جدید کـمتر به این فکر می افتند که انسان را به عنوان یک واحد مرکب و پیچیده مطالعه کنند, البته این کار آسان نیست.

ویل دورانت می گوید: همیشه ترکیب , از تحلیل مشکل تر است.

روان شـنـاسی , طبیعت انسان را تحلیل کرده , اما به ترکیب آن توفیق نیافته است و به همین جهت هنوز وصف انسان , از راهنمایی و تجویز دستور وبیان کیفیت تغییر آن آسان تر است ((۲۰۰))

وجه اشتراک.

آنـچـه در نـظریه ارسطو در درجه اول اهمیت قراردارد, حفظ تعادل روحی و برقراری هماهنگی مـیـان عـواطـف اسـت و بـرای رسـیـدن بـه این منظور,انسان باید عقل را به عنوان یک راهنما و راهبر,برهمه قوای روحی تسلط بخشد, تا از شر عواطف مزاحم و بردگی نفس و قوای آن , آسوده و آزادشود.

فلاسفه و روان شناسان و جامعه شناسان و علمای آموزش و پرورش و سرانجام رهبران بزرگ ادیان آسمانی نیز همین منظور را تعقیب می کنند.

ویل دورانت می نویسد: انگیزه ها و دواعی ما, مانند بادی است که برای راندن کشتی سودمند است , اما نباید بادبان کشتی را به حال خود بگذاریم.

در آن صورت , ما را مانند بردگان و غلامان با خود خواهندکشانید.

هـرکـسـی در عـمـرخـود, یـکـی از آن کسانی را که در بندآز, شهوت , ستیزه جویی ,پرگویی و یا قماربازی باشد, دیده است.

آزادی کامل هریک از این صفات , مایه ویرانی خوی و منش است.

داسـتـان پـسـران کورش را شنیده اید که دایگانشان آنان را آزاد گذاشته بودند تا هرچه بخواهند بکنند و در نتیجه , همه زبون و فاسد بارآمدند.

پـس تـسـلط معرفت بر میل و رغبت , جوهر واقعی عقل و اساس و سلاح ضبط نفس است و تسلط برنفس , مهمترین چیزی است که برای بنای خوی ومنش لازم است.

یا باید دنیا ما را زیر انضباط درآورد و یا بخود مسلط گردیم ,باید یکی از این دو راه را برگزید.

در پـایان باید بگویم که خوی یا منش , همان است که مل ((۲۰۱)) مدتها پیش گفته است : اراده ای که کاملا به قالب درآمده است ((۲۰۲))

جان لاک انگلیسی معتقدبود که : هدف آموزش و پرورش باید ایجاد نظم در ذهن کودک باشد.

ژان ژاک روسـو مـعـتـقـدبود: هدف آموزش و پرورش , راهنمایی تمایلات طبیعی کودک به طور عاقلانه و مناسب است.

پـسـتـالیزی , می گفت :هدف تعلیم و تربیت , پرورش کلیه قوای فطری و استعدادهای کودک , به طور هماهنگ و متعادل است.

و فـروبـل , پـیشنهادمی کرد که :هدف تعلیم و تربیت , باید بر اصل آماده کردن افراد برای زندگی کامل , قرارگیرد.

از میان جامعه شناسان , اوگوست کنت عقیده داشت : هدف تربیت , تنها پرورش نیروی ذهنی کودک نیست , بلکه باید همچنین حس عاطفه و محبت او را به همنوع و همچنین حس تفاهم بین افراد را پرورش دهد.

وارد معتقدبود:بسط تعلیم و تربیت و همگانی ساختن آن ,موجب آن خواهد گردید که افراد, وظیفه شناس و عاقل بارآیند و از ارتکاب خطا مصون مانند.

سمنر, در کتاب خود به نام آداب و رسوم , تعلیم و تربیت را به منزله تلاشی برای انتقال رسوم و آداب اجتماعی به کودک می داند و خاطرنشان می کند که به وسیله این آموزش , کودک فرامی گیرد: چه رفتاری مطلوب و چه رفتاری مکروه است.

و در موارد مختلف چگونه باید عمل کند و چه افکاری را باید بپذیرد و چه افکاری را باید ردکند و به عبارت دیگر, کودک در پرتو تعلیم وتربیت , راه و رفتار مطابق آداب و رسوم جامعه را فرامی گیرد, اما آموزش و پرورش کامل , باید در فرد نیروی انتقاد و تمیزشدیدی به وجودآورد که مانع شود وی همچون عروسکی بر اثر کوچک ترین تلقین یا تحریکی اقدام کندوبی چون و چرا مطابق رسوم و سنت متداول پیش رود, بلکه باید وی را برآن داردکه پیوسته نیروی قضاوت خود را به کار اندازد و عاقلانه زندگی کند.

افرادی که این سان تربیت شوند, آلت دست آشوبگران و آتش افروزان نخواهند شد و به سهولت تحت تاثیر افکار غلط قرار نخواهندگرفت وپیوسته درباره هرکاری فکر خواهند کرد و جنبه های نیک و بد آن را خواهندسنجید و قبل از حصول اطمینان درباره فکری و یا اقدامی , بدان نخواهندگروید.

گیدینگر, می نویسد:یک مرد یا یک زن تربیت شده کسی است که به قسمت اعظم علل اقدامات جنون آمیز بشر, پی برده و به اندازه کافی و به دقت هرچه تمام تر درباره آنها اندیشیده است که در دل نسبت به این اقدامات , احساس نفرت و اشمئزاز کند ((۲۰۳))

نظر اسلام.

حضرت علی (ع) کسانی را که بر نفس خویش غالب باشند و از شهوت خود جلوگیری کنند و با چشم عقل به مسائل زندگی بنگرند, می ستاید و ازمردم می خواهد که از روش آنها پیروی کنند.

قرآن کریم کسانی را که نتوانسته اند از نیروی خرد برخوردار شوند و از نظر شنوایی حقیقت و بیان آن , کر و لال هستند, بدترین موجودات زنده دانسته , می فرماید: ان شر الدواب عنداللّه الصم البکم الذین لایعقلون ((۲۰۴))

پیامبر بزرگ اسلامر می فرماید:افضلالجهادمن جاهد نفسه التی بین جنبیه , بالاترین جهاد, مبارزه با نفس و هواها و آمال آن است ((۲۰۵))

۲۲ـ کارخانه های غم انگیز دیپلمه سازی

انـســان متمدن کنونی با چراغ دانش , توانسته است تا حدی , زوایای تاریک جهان را بنگرد و به حل بسیاری از معماها موفق شود.

اعماق دریاها را زیر پاگذاشته و برفراز آسمان ها بال گشوده است.

تـســخـیر فضا از برنامه هایی است که دیر یا زود به مرحله اجرا در می آید, مع الوصف , زیاد هم نباید مغرور شود.

مجهولات ما به مراتب بیش از معلومات است.

منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان راه شیری است.

قطر این کهکشان ها یک صدهزارسال نوری طول دارد و منظومه شمسی ما به فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن , قرارگرفته است.

وسعت جهان به حدی است که دانشمندان با دوربین های عظیم خویش , تا فاصله سی میلیارد سال نوری را مشاهده کرده اند.

به طور قطع در ورای این فاصله نیز تشکیلاتی است که ما ازآن بی خبریم.

همین کهکشان راه شیری خودمان در هر۲۵۰میلیون سال یک بار برگرد مرکز خود می چرخد.

اگر بخواهیم حرکت وضعی آن را به حرکت وضعی زمین ـکه به وجودآورنده شب وروز و مدت آن ۲۴ساعت است ـتشبیه کنیم , باید بگوییم هرشبانه روز کهکشان مذکور۲۵۰میلیون سال است.

زمین ما, جزئی بسیار کوچک از منظومه عظیمی است که خود جز بسیار کوچکی از کهکشان است.

مـا بـه نـوبه خود, جزئی ناچیز از این زمین خشخاش مانندیم , تو خود بنگر از این خشخاش چندی ! دکـتـر الـکـسـیـس کارل در کتاب انسان موجودناشناخته مینویسد:کسانی که کیفیات حیات را مـطـالـعـه می کنند گویی در میان جنگل سحرانگیزی که درختان بی شمار آن دایما تغییر شکل وجـامـی دهـنـد, سـرگـردانـنـد و در بـرابر انبوه مطالبی که تفسیرآنها ممکن است , ولی تعمیم فرمول های ریاضی درباره آنها میسر نیست , خود را خسته وعاجز می بینند.

از اشیای دنیای مادی هرچه باشند, ستاره یا اتم , فولاد یا آب , کوه یا ابر, می توان بعضی از خصایص , مانند وزن و ابعاد فضایی را انتزاع کرد.

این مفاهیم انتزاعی که عوامل بحث علمی را می سازد ـ نه کیفیات محسوس مشاهده اشیا ـچیزی جـز مـرحله مقدماتی علم , یعنی شکل توصیفی آن نیست و تنها طبقه بندی کیفیات یا فنومن ها را در بـرمـی گـیـرد, ولـی قـوانـیـن طـبیعی , یعنی نسبت های ثابت , وقتی که علم انتزاعی تر شد, نمودارمی شود ((۲۰۶))

تـازه اگـر هـم فـرض کنیم که از نظر جهان شناسی به پیشرفت های شگفت انگیز نایل آمده ایم و از زمـیـن هم پرواز کرده , به اعماق آسمان ها نفوذ کرده ایم ,در صورتی که از نظر اخلاق فقیر باشیم , برای ما افتخاری نیست.

دانشمند مذکورمی نویسد: علم بدون وجدان , چیزی جز ویرانی روح نیست ((۲۰۷))

ما نه تنها جهان بزرگ هستی را نشناخته ایم , بلکه خود را هم نشناخته ایم.

بدیهی است که شناخت خویشتن , برای ما ضرورت دارد.

در حال حاضر نتوانسته ایم به کشف نواحی مجهول روان خود توفیق یابیم.

حتی هنوز معمای روح , برای انسان حل نشده است.

از یک سو ملاحظه می کنیم که اگر مغز ما از کار بیفتد, دیگر قدرت تفکر و ادراک و تخیل و حتی عـواطـف , از مـا رخـت بـرمی بندد, و از سوی دیگر,قاطبه خداپرستان , برخلاف مادیون , انسان را دارای روحـی مجرد ومنهای بدن ـ که منبع عقل و عاطفه است ـمی دانند و معتقدند که بامرگ و فنای بدن , روح باقی می ماند.

کدام یک صحیح است ؟ فعلابحث آن از حوصله این فصل بیرون است.

مـنـش و شـخـصیت ها, معجون بسیار غریبی هستند که عناصر اولیه آن را توارث و محیط تشکیل داده است.

تـار و پـودهـایی که در وجود ما تنیده شده است , به قدری دراز و سردرگم است که گاهی حتی نـمـی تـوانیم به درستی تشخیص دهیم که از وراثت است یا محیط و اگر بدانیم از کدام یک است , نمی توانیم منشا آن را بیابیم.

ما دارای یک سلسله احتیاجات طبیعی هستیم که از طبیعت ما سرچشمه می گیرد, و یک سلسله احـتـیـاجـات مصنوعی نیز برای خود ایجاد کرده ایم که از عادات ما سرچشمه می گیرد و طوری اسـت کـه در بـقـا و سـعـادت ما تاثیری ندارد و بنابراین , ساخته خودماست و نباید از ابتدا آنها را پایه گذاری کرده باشیم.

غالب افراد از تشخیص احتیاجات طبیعی و مصنوعی خود عاجزند.

دخـانـیـات و مشروبات را همچون موادغذایی , برای زندگی لازم می دانند و موسیقی را همچون خـداپـرسـتـی و نیایش و دانش و حکمت , غذای روح می پندارند!بسیارند کسانی که خود را به یک مـوضـوع , بـه قدری نیازمند می بینند که با فقدان آن , دست به خودکشی می زنند, شکست در یک امـتحان ,یا یک عشق یا یک مبارزه سیاسی بر سرجاه و مقام , آنها را به خودکشی وامی دارد و احیانا دچـار جـنـون یـا سـکـتـه قلبی می شوند, در عین حال نشان می دهند که دارای بدن و روح سالم نیستند, زیرا فردی که بدن و روح سالم دارد, خواهان زندگی است ((۲۰۸))

خـطر این نادانی ها نه تنها خودکشی و مرگ های آنی است , بلکه یکی از خطرهای عظیم آن مرگ تدریجی است.

بـیـچـاره مردمی که در این مرگ تدریجی جان می کنند و عمر حسابش می کنند! به گفته دکتر الـکـسـیس کارل :عاداتی به وجودآورده اند که زندگی را غیرممکن می سازد, مثلاتراکم توده های مـردم در شـهـرهـای صـنـعتی , وحذف شرایط طبیعی زندگی و رواج الکلیسم , و پایمال کردن اصول اخلاقی ((۲۰۹))

سن روانی.

بـدیـهـی اسـت کـه ایـن جـهل و عدم اطلاع از راه ورسم صحیح زندگی و احتیاجات طبیعی و مـصـنوعی , در مساله آموزش و پرورش , انسان را به بلاهت می کشاند و خانواده و مدرسه نمی تواند ـن طـورکـه بـایـد و شـایـد ـاز عـهـده وظـیـفه خود برآید, در نتیجه , مدارس و دانشگاه های ما بـه صـورت کـارخانه های غم انگیز دیپلم و لیسانس سازی درآمده است ! نسل جوان از نظر فکری و عـواطـف انـسـانی , فقیراست , در حالی که کودکان انسانی بر وفق قوانین طبیعی , به خوشی بزرگ مـی شوند و گاهی قبل از آن که به وسیله خانواده و مدرسه تغییرشکل دهند,شور و شوقی دارند و مستعددوست داشتن و فداکاری در راه یک ایده و هدفند, شجاعت در آنان طبیعی است.

به آسانی عادت تازه رافرامی گیرند و از راستگویی ترسی ندارند, بدین جهت تصمیم به تغییر وضع طبقه جوان یک کشور, از نظر مسائل اصلی انسانی , امری موهوم نیست ((۲۱۰))

گردانندگان امور کشورهای جهان , فارغ التحصیل های مدارس و دانشگاه ها هستند.

فـرمـانـدهـان ارتـش هـای خـونـخـوار, دانـشـنـامه و گواهینامه خود را از دست معلم و استاد دریافت کرده اند.

زورگویان و استعمارگران و متخلفین از اصول انسانی , محصول کار طراحان برنامه های آموزشی و پرورشی هستند.

حوادث زیادی در عصر ما روی داده است که عدم رشد صحیح طبقه جوان را اثبات می کند.

تـنها دلخوشی ما به این است که عصر ما, عصر توسعه علم و ادبیات و هنر و فلسفه است , ولی اگر ایـنـهـا به قیمت نابودی ما تمام شود, چه سودی دارد؟!طبق آزمایشی که هرکس ((۲۱۱))

در سال ۱۹۱۷مـیـلادی , روی سربازان و افسران آمریکایی به عمل آورد, معلوم شد که سن روانی ۴۶درصد آنها,کمتر از سیزده سال است.

امروز هم به طور قطع این نقیصه اصلاح نشده است و شاید بدتر از سابق شده باشد, در این صورت , باید به حال مردم بی پناه ویتنام تاسف خورد.

اگر نظیر همین آزمایش در سایر کشورهای جهان انجام گیرد, نتیجه ای بس ناگوار خواهدداد.

سـن روانـی بسیاری از مردم , کمتر از ده سال است و سن روانی بسیاری دیگر از دوازده یا سیزده سال تجاوز نمی کند.

اینها بازماندگان الکلی ها و بیماری های آمیزشی و کم خردان و منحرفهای اخلاقی هستند.

بـه طور قطع این عدم رشد صحیح و صغر فکری و اخلاقی امروز, ناشی از تعلیم و تربیت نادرست است.

می گویند: اگر چندتن را به طور ناگهانی از شهر عظیم نیویورک بربایند, شهر به صورت تعطیل درمـی آیـد و تـمام کارها مختل می شود, یعنی درحقیقت , انسان هایی که بتوانند شهری عظیم را اداره کنند, عده ای انگشت شمارهستند و سایر مردم چنین رشد و استعدادی ندارند.

در مورد سایر شهرها و کشورها نیز همین قاعده جاری است.

در حقیقت دنیای ما دچار کمبود آدم است ! این کمبود, ناشی از نبودن اسلوب های کامل آموزشی و پـرورشـی اسـت , غـفـلت های بی جا و بی مورد ازطرف خانواده ها و اجتماع و دستگاه های تعلیم و تربیت ,مشکل قحطالرجال را به وجود آورده است.

بـسـیـارنـد کسانی که دوران نخستین کودکی رابرای تربیت و تعلیم , شایسته نمی دانند و گمان مـی کـنـند که تنها دوره کودکستان و دبستان و بهتر از همه ,دوره دبیرستان و دانشگاه برای این منظور شایستگی دارد, ولی روان شناسان معتقدند که نخستین روز تولد کودک , روز یادگیری و پرورش اوست وجالب این است که گفته اند:یک روز, در یک سالگی خیلی بیشتر از یک روز در سی سالگی است.!

یکی از گویندگان ما نیز چنین فکرکرده و گفته است.:

هرکه کمتر شنید پندپدر ـــــــ روزگارش زیاده پند دهد.

هرکه را روزگار پندنداد ـــــــ تیر زهر آب داده , پنددهد.

راسـتـی اگـر طـفـلی را به حال خود گذاریم و به عدم رشد صحیح او در خانواده اهمیت ندهیم بـه امـید این که روزگار او را پنددهد و اگر روزگارش پندنداد! بگذاریم تیر زهر آب داده , پندش دهـد, چـه سـرنـوشـتـی خـواهـدداشـت ؟ جـامـعه از وجود ننگین و نکبت زای او, چه ضررهایی خـواهدکرد؟چرا از قوانین صحیح زندگی اطاعت نمی کنیم ؟ چرا ظلمات بدبختی , زندگی ما را غـیـر قـابـل تـحمل کرده است و از نور سعادت محروم گشته ایم ؟به طور قطع اینها اثر عدم توجه به خداوندی است که قرآن درباره اش می گوید.:

اللّه ولـیـالـذیـن آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاوهم الطاغوت یخرجونهم منالنور الیالظلمات , ((۲۱۲))

خداوند, دوست مردمی است که ایمان آورده اند.آنـهـا را از ظلمات به سوی نور خارج می سازد, و کسانی که کافرشدند, یارانشان سرکشانی هستند که آنها را از نور به سوی ظلمات خارج می سازند.

در ایـن جا برای توجه خوانندگان محترم به وظیفه اساسی و مهم پدران و مادران در مورد تربیت فـرزنـدان , لازم اسـت کـه بـه ایـن آیـه شـریـفـه تـوجه شود:یاایهاالذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا, ((۲۱۳))

ای کسانی که ایمان آورده اید, خود و خانواده های خود را از آتش نگه دارید.

در روایـات , تـاکـید شده است که انسان باید خانواده خود را به راه راست وادارکند و از آنها به طور کامل مراقبت نماید.

در تـفـسـیـر کنز الدقائق , ذیل همین آیه , نقل شده است که مرد مسلمانی پس از نزول آیه فوق در حـضور پیامبر اسلام گریه می کرد و می گفت : من ازحفظ خودم عاجزم ,چگونه می توانم از عهده خانواده ام برآیم ! فرمود:حسبک ان تامرهم بما تامر به انفسک و تنهاهم عما تنهی عنه نفسک ,برای تـوکـافـی اسـت که آنها را به آنچه خود را امر می کنی , امر کنی و از آنچه خود را نهی می کنی , نهی کنی ((۲۱۴))

ابوبصیر می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم : خودم را حفظ می کنم , خانواده ام را چگونه حفظ کنم ؟ فرمود: تامرهم بما امرهم اللّه وتنهاهم عمانهاهم اللّه عنه , فان اطاعوک کنت قد وقیتهم وان عـصـوک فـکـنـت قـد قضیت ما علیک , آنها را به آنچه خداوند امر کرده , امر و از آنچه نهی کرده , نهی می کنی.

اگـر تـو را اطـاعـت کـنـنـد, آنـهـا را حفظ کرده ای و اگر نافرمانی کنند, وظیفه خود را انجام داده ای ((۲۱۵))

۲۳ـ مدرسه یا خشتی که از اول , کج نهاده اند.!

شـایـد تـا نـیـم قرن پیش , برای زندگی راه های مختلف وجودداشت و دشوار بود که یک متفکر اجـتماعی بتواند برای رسیدن به یک زندگی ایده آل ,شاهراهی انتخاب کند, واگر چنین انتخابی هم امکان داشت , به صورتی بسیار کلی و عمومی و مجمل بود, مثلا شاعری می گفت.:

همت بلنددار که مردان روزگار ـــــــ ازهمت بلند به جایی رسیده اند.

ولـی در عـصـر مـا ایـن شـاهراه , با دقتی بیشتر و برنامه ای وسیع تر و بودجه ای افزون تر, انتخاب شده است ونوباوگان هر ملت و مملکتی ناگزیرند از این راه به مقصد برسند.

آری مدرسه , شاهراهی است که کودکان را از محیط محدود و بسته خانواده وارد اجتماع می کند و خـانـه امید همه پدران و مادران و وسیله رشدقوای همه کودکان و سازنده سلول های اصلی پیکر یـک اجـتـمـاع سـالـم و بـا نـشـاط و زنـده اسـت , ولـی کـدام مدرسه ؟! آیا مدارس کنونی جهان توانسته اندآن طور که خواست همه روشنفکران است , باشند یا نه ؟ اگر مساله را نه در دایره وسیع جـهـانـی , بلکه در دایره محدود مملکت خودمان بررسی کنیم ,آیا مدارس ما تاکنون چنین ثمری داشته اند و آیا توانسته اند خواسته های پدران و مادران و به طور کلی , اجتماع و سرانجام آنهایی که همه مدارس و تشکیلات مربوط به آن برای آنان به وجود آمده است , راضی کنند؟ با کمال تاسف , باید بگوییم :نه ! و این مطلبی است که از بررسی جراید کشوربه خوبی روشن می شود.

روزنـامـه کیهان در گزارش شماره۷۵۲۹ , مدرسه را به عنوان خشت کج ! توصیف می کند, سپس می نویسد:کمبود معلم و دبیر, کهنگی کتاب ها وجزوات درسی ومشکل جا, مسائل اساسی آموزش ابتدایی و متوسطه است.

کتاب های درسی با اغلاط فاحش و مطالب خرافی , نمی تواند پاسخگوی نیازهای حاضر باشد.

در تهیه کتب درسی باید معلمان با سابقه و روان شناسان شرکت داشته باشند.

در این جا برای نمونه کتاب فارسی سال اول متوسطه را شاهد می آوریم.

ایـن کـتـاب صرف نظر از آن که فوق قوه و استعداد دانش آموز کلاس اول متوسطه ((۲۱۶)) است و متون کاملامشکل برای آن انتخاب شده , دارای پاره ای از داستان های خرافی و دور از حقیقت است.

مولفان این کتاب , دلخوشند که مطالب آن را از متون قدیم انتخاب کرده اند, اعم از این که مطلب صحیح باشد یاغلط.

راستـی جـای آن است که بر حسن انتخاب آنان صدها آفرین فرستاده شود! طفلی که تازه قدم به دبـیـرسـتان می گذارد و می خواهد بفهمد که بر قرآن کریم چه تفسیرهایی نوشته شده است , برای اولـیـن بـار بـا تـرجمه تفسیر طبری که مولفین کتاب با تحقیق و کنجکاوی فراوان طبق ذوق و سلیقه خودقسمتی از آن را انتخاب کرده اند,آشنا می شود.

گواین که این قسمت از منابع بنی اسرائیل به نام تفسیر قرآن یادداشت شده باشد و نویسنده تفسیر نیز همچون مولفان کتاب قرائت فارسی , مطلبی رانسنجیده و نفهمیده در کتاب خود ضبط کرده باشد.

اکنون مطلبی را که هیچ ارتباطی با قرآن کریم ندارد, به نام تفسیر قرآن مطالعه فرمایید تا بدانید چگونه خانه پرورش و آموزش از پای بست ویران است و ما همچنان به فکر نقش ایوان آن هستیم ! در آن جـا مـی نویسد: ابلیس گرد بهشت می گردید و نگاه همی کرد, چون نگه کرد,ماری برون آمد ازبهشت.

و این مار چهار پای داشت همچون چهار پای شتر و ابلیس آن مار را گفت که من آدم را نصیحتی خواهم کرد سخت نیکو و مرا پیش او راه نمی دهند.

باید که تو مرا پیش آدم بری تا من این نصیحت را بگویم و او تو را سپاسداری کند.

پـس آن مـار مرابلیس را به دهان خویش اندر جای داد و ابلیس اندردهان ماررفت و مار او را پنهان رضوان , در بهشت برد و آن جا بنشاند و چشم ابلیس بر طاووس افتاد.

ابـلـیـس از آن طـاووس بـپرسید که آن درخت کدام است که خدای عز وجل , آدم را گفت از آن مـخـور؟طـاووس آن درخـت گـنـدم او را بـنـمود و گفت :این است بو ابلیس مرایشان را شتاب هـمـی کـرد بـه خـوردن آن و مـی گفت که زودباشید و از آن بخوریدبو چون گندم به حلق آدم فـروگذشت و به شکم رسید, آن حله های بهشت از ایشان فرو ریخت بپس از آن درخت های بهشت سرفرودآوردند و موی های این چهارتن به شاخ های خویش برپیچیدندو هرچهار را ازبهشت بیرون انداختند.

مر آدم را به هندوستان انداختند به سرکوه سرندیب و مرحوا را به جده انداختند بر لب دریا از مکه بر هفت سنگ و ابلیس را به سمنان انداختندبه حدود ری و مار را بر اصفهان انداختند ((۲۱۷))

در چـنـیـن شـرایطی چگونه می توان منتظربود که فطرت خداپرستی نوباوگان اجتماع ما زنده بماند و پس از پایان تحصیلات عالیه , افرادی صالح و باایمان باشند.

اصل چهارم از قطعنامه کنفرانس آموزش عالی رامسر می گوید:اصلاح وضع آموزش عالی و امور دانشگاه ها, رابطه مستقیم و ناگسستنی با وضع آموزش ابتدایی و متوسطه دارد.

روزنـامه کیهان در همان شماره می نویسد:سه مساله اساسی در زمینه آموزش ابتدایی و متوسطه ایران از دیرگاه مطرح است : ۱ـ مساله کادر آموزشی ,۲ـ مساله جا, ۳ـمساله کتاب و جزوات درسی.

در زمینه این مسائل , عوامل فرعی تری مانند شهریه , نام نویسی , عدم تجهیز مدارس , نقل و انتقال معلمان و محصلان و امور دیگری وجوددارد که به هرحال چون عوامل اصلی و تعیین کننده ای نیست , می تواند در حاشیه این رپرتاژ باشد ((۲۱۸.((

نقص کار مدارس.

در مدارس و دانشگاه ها سعی می شود که افراد, همچون انبار فرمول ومحفوظات دیگر, پرورش یابند.

گاهی هم به قهرمانان ورزش مدال داده , از آنها تجلیل می کنند, اما هرگز روی عواطف آنها و جنبه های غیر عقلانی روان که زره شخصیت رامی سازد ((۲۱۹)) دقت نمی کنند.

آن اندازه که برای نمره ریاضیات و دروس علمی دقت می شود, برای نمره نظم و انضباط دانش آموز دقت نمی شود.

ناظم های دبیرستان ها و دبستان ها, منتظرند که با فرا رسیدن موسم امتحانات , سیاهه ای در این مورد تهیه کنند و تحویل دهند, بدون این که واقعادرباره نظم و انضباط برنامه ای وجود داشته باشد یا کوششی انجام گیرد, در حالی که :نظم درونی , همیشه پاداش خود را می گیرد .

این پاداش , نیروست .نیرو شادی می آورد, شادی درونی , صامت و وصف ناپذیر که نغمه عادی زندگی می گردد.

این وضع فیزیولژیکی و روانی هرقدر به نظرمعلمان واجتماع شناسان امروزی , غریب بیاید, مع هذا رکن ضروری شخصیت را می سازد و همچون فرودگاهی است که روان می تواند از آن به پرواز درآید واوج بگیرد ((۲۲۰))

علی (ع)به فرزندش امام حسن (ع)فرمود:قلب جوان , همچون زمینی است که از زراعت خالی است ومی تواند هرگونه بذری که در آن افشانده شود,بپذیرد و بپروراند, از این رو پیش از آن که قلب و عقل و استعداد تو قابلیت خود را بر اثر چیزهای ناشایسته از دست بدهند و نتوانند بذر تربیت سالم را بپرورانند, به تربیت تو مبادرت کردم ((۲۲۱))

چه خوب است کادر آموزشی ما بعد از پدران و مادران , این گفته را در سرلوحه برنامه های خود قرار دهند و به این وضع نابسامان خاتمه بخشند!شماسری به مدارس بزنید, می بینید هر ساعتی دو بار زنگها به صدا در می آید.

با به صدا در آمدن نخستین زنگ , گروهی طفل بالغ ونابالغ از اتاقهای غالبا تنگ وتاریکی که کلاسش نام داده اندهمچون آهوان وحشی ورم خورده , بیرون می ریزند و فضای مدرسه را پر از غلغله می سازند.جز هیاهو و زد و خورد, چیزی نمی بینید و نمی شنوید.

دربان مدرسه با تمام قوا و نیروی خود, برای جلوگیری دانش آموزان از فرار, می کوشد و بلندگوی مدرسه مرتبا اعلام می کند که از خروج آنهاجلوگیری شود.

ناظم ها و روسا و مدیران با شلاق های زمخت خود, در گوشه و کنار, کمین کرده اند تا متخلفان را به سخت ترین کیفر مبتلا سازند و حسابشان را کف دستشان بگذارند! طولی نمی کشد که با به صدا درآمدن دومین زنگ , دانش آموزان که راه فرار را به روی خود مسدود می بینند و از طرفی ممکن است یک غیبت غیر مجاز دردفتر برایشان ثبت کنند و احیانامنجر به اخراج آنها شود, به طرف کلاس ها هجوم می برند.

تازه این کوشش های پی گیر و در عین حال خسته کننده , نه برای این است که انسان های واقعی و شریف تحویل اجتماع داده شود, بلکه صرفا به منظوراین است که از نظر نمره های درسی عقب نمانند و کارنامه قبولی خود را دریافت دارند.

اما افسوس !فی الحال ما در دنیایی به سرمی بریم که برای زندگی مساعدنیست.

در محیطی که با احتیاجات حقیقی جسم و جان ما تطابق نیافته است.

در دیده مردم امروزی , راستگویی , وفاداری به قول و کار شرافتمندانه و خیانت نکردن به دیگران , مسخره می آید.

معلمان و استادان توجه نمی کنند که حس شرافت و حس اخلاق , خیلی مهم تر از موفقیت در امتحانات و کنکورهاست.

شاگردان نیز در این عدم توجه شریکند.

هرکس را که به وجود خوبی و بدی معتقد باشد, ساده می دانند و هرکس بگوید که حسد به دیگران عادت زشتی است و آشفتگی خانواده ومدرسه ,نشانه انحطاط است , همشهری بدی در نظر می آید ((۲۲۲))

در حال حاضر, روزانه هزار نفر در دنیا خودکشی می کنند ((۲۲۳)) و غالب آنها جوانان تحصیل کرده و درس خوانده و به خصوص دختران جوان هستند.

گاهی اوقات ملاحظه می کنیم که کودکان خردسال به فجیع ترین جنایت ها دست می زنند.

دختر یازده ساله ای که به جرم خفه کردن دو دختر بچه خردسال , محکوم به حبس ابد شده بود گفت : من طرز خفه کردن طفل را از تلویزیون آموختم ((۲۲۴))

این است وضع دستگاه های تربیتی ما و وضع نوباوگانی که توسط این دستگاه ها تربیت می شوند.

نه تنها پدر و مادر و معلم , بلکه رادیو و تلویزیون و سینما و روزنامه و مجله وب در این گناه بزرگ شریک و در پیشگاه خداوند بزرگ مسوولند.

۲۴ـ عقل و عاطفه

نقش غده ها.

این مساله مسلم است که روان ما دارای دو جنبه عقلی و عاطفی است.

همان طور که دستگاه پیچیده مغز ما منشا تفکر و تعقل است و سلول های بی شمار آن به طور اسرارآمیزی کار خود را به دقت انجام می دهند,عواطف ما نیز در مغز برای خود جایگاهی دارند.

غده هیپوفیز ((۲۲۵)) که در کف مغز جای دارد, به واسطه اهمیت زیادش , رئیس ارکستر بدن لقب گرفته است و در حقیقت , فرمانروای مطلقی است که به غده های دیگر دستور کار بیشتر یا کمتر می دهد.

ترشح قسمت جلویی این غده , در رشد قامت و اعمال جنسی اثر دارد.

اگر ترشح این قسمت زیادتر از حد معمول باشد, شخص غول پیکر می شود واگر ترشح از حد طبیعی کمتر باشد, فرد, قصیرالقامه می شود.

ترشح قسمت عقبی این غده , در دخل و خرج بدن موثر است.

کودکی که زیاده از حد, چاق و از لحاظ اعمال جنسی دیر بالغ می شود و تنبل و کند است , بر اثر بدکار کردن این قسمت از غده هیپوفیزاست ((۲۲۶))

اما آنچه تحقیقات دانشمندان پرده از روی آن برداشت , این است که قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس ((۲۲۷)) , منشا بروز کلیه عواطف و در واقع مرکز فرماندهی بدن می باشد.

پس در درجه اول , هیپوتالاموس و در درجه دوم , هیپوفیز, بر کار غدد دیگر نظارت کامل دارند و اینها خود ـبه خصوص هیپوتالاموس ـبا ساختمان مغز ارتباط دارند.

غده های دیگر عبارتند از: غده تیروئید ((۲۲۸)) که در جلو گردن قراردارد و کمبود ترشح آن باعث خشکی پوست و شکنندگی و کم پشتی مومی شود.

کودکی که در راه رفتن , حرف زدن و نشستن بدون کمک کنداست , دچار کمبود ترشح این غده است.

ترشح بیش از حد آن باعث عصبانیت , کودنی , بهانه جویی و لاغری کودکانه می شود.

غـده سـورنـال یا فوق کلیوی , از غده هایی است که کار زیاد آن باعث فشارخون و زیادی مو و بلوغ زودرس و رشد بی حد و حصر دستگاه تناسلی وتنبلی آن سبب چاقی و زیادی املاح خون می شود.

برخی از غده ها, مانند تیموس ((۲۲۹)) و پینال ((۲۳۰)) , فقط در دوره کودکی فعالیت می کنند و به عقیده علمای فیزیولژی , مانع بلوغ زودرس هستند.

ادامـه کـار آنـهـا پـس از بـلـوغ , بـاعث می شود آثار طفولیت , باقی بماند و قطع کار آنها در دوره طفولیت ,باعث فرارسیدن بلوغ زودرس می شود.

غـدد جـنـسـی که با شروع کار آنها کودک وارد مرحله بحرانی بلوغ می شود, رشد علایم و حالات ثانوی جنس , از قبیل ریزشدن صدا در مورد دختر وبم شدن صدا در مورد پسر و قدرت تولیدمثل و مو درآوردن صورت وب را به عهده دارد.

غدد شناسی , یکی از رشق های علمی است و در این جا فقط هدف ما اشاره به اهمیت کار غده هاست.

بر اثر ارتباط میان غده هیپوفیز ـکه نماینده سیستم غدد داخلی است ـو دستگاه عصبی , بدن دچار عکس العملهایی می گردد.

فـریـاد, تـرس , حـبس کردن نفس در سینه , بازشدن مردمک چشم ناشی از تعجب , سرخ شدن از شرم , تپش قلب ناشی از ترس و نگرانی , همگی شواهد ارتباط فکر و بدن است.

لـکـن , چـنـان چـه گـذشـت , قسمتی از مغز به نام هیپوتالاموس , مرکز فرماندهی بدن است , زیرا ترشحات خود را مستقیما وارد هیپوفیز می کند.

هـیـپـوفـیـز نـیـز در کـیفیت ترشح سایر غدد, تاثیر می کند:چون هیپوتالاموس , مرکز احساسات آدمی است که هر دقیقه ممکن است به علت ایجادعصبانیت یا تندخویی , کینه ورزی , حقد و حسد و سایر ناراحتی های روحی , تحریک شود.

مـسـلما تحریکات آن همان طورکه سبب تغییرات مخصوص در سلسله اعصاب نباتی می شود, آثار خود را روی عروق و سایر انساج , به جا می گذاردو ترشحات مخصوص خودش نیز تغییر می کند و از لـحـاظ کـیـفـیـت و کمیت , سبب ایجاد تحریکات مخصوص در هیپوفیز می شود واین غده نیز به سهم خود,ترشحات سایر غدد مترشحه داخلی بدن را کم یا زیاد می کند و اثرات مخصوصی به جا می گذارد.

پرورش به طور دوجانبه.

نـتـیـجـه بحث بالا این می شود که مغز ما,هم مرکز عواطف و احساسات و هم جایگاه تعقل و تفکر است.

آری حـجـم کوچک و ناچیز مغز عقل و عاطفه را به انسان ارزانی می دارد و او را موجودی اشرف و اکمل مخلوقات می سازد.

این جاست که بیش از پیش به اهمیت وارزش کار پدر و مادر و مربیان دیگر پی می بریم.

آنان مسوولیتی عظیم و خطیر برعهده دارند و هرگز نمی توانند به طور یک جانبه کارکنند.

اگـر فـقـط بـه پرورش تفکر کودک بپردازند و ـچنان که در مدارس و حتی دانشگاه ها رسم است ـفـقط جنبه عقلانی و فکری کودکان و جوانان موردتوجه قرارگیرد و کوشش براین باشد که آنها هـمـچـون دسـتگاه های ضبط صوت , حافظ فرمول ها و قوانین علمی و تاریخ و جغرافیا ونظریات علمی دانشمندان باشند, قسمتی از مغز را فلج و ضایع ساخته اند, چه نیمی از مغز را به کار انداخته ونـیمی دیگر را تعطیل کرده اند! بدون تردید, پرورش انسان کامل , به این است که مغز او ـکه مرکز عقل و عاطفه است ـدرست بارآید و هر دو جنبه مغزی او به طور دقیق به کارافتد.

اگربخواهیم فقط به یکی از این دو جنبه بپردازیم , کدام یک اهمیت بیشتری خواهدداشت ؟ عقل یا عـاطـفـه آیا بهتر این نیست که خانواده ومدرسه ـکه بزرگ ترین پایگاه تربیت هستند ـبرای این که به کودکان , شخصیت کامل و ممتاز ببخشند, عقل و عاطفه را مجموعا مورد توجه قراردهند؟ اگر بـنـا بـرتبعیض است , آیا امتیاز با تربیت عقل است یا تربیت عواطف ؟ پاسخ این سوال را بهتراست از زبـان دکـتـرآلـکـسـیـس کـارل ,فیزیولوژیست معروف فرانسوی بشنوید: نخستین اصل , پرورش عـقـلانـی نـیـسـت , بـلـکـه بـنای تاروپودی عاطفی در خویشتن است که تکیه گاه تمام عوامل درونی باشد.

ضرورت حس اخلاقی , کمتر از لزوم حس بینایی و شنوایی نیست.

باید عادت کنیم تا به همان دقتی که نور را از ظلمت و صدا را از سکوت می شناسیم خوبی را ازبدی تمیز دهیم.

وانـگـهـی مـوظف شویم که از بدی پرهیز کنیم , ولی پرهیز از بدی ,مستلزم یک ساختمان بدنی و روانی خوب است ((۲۳۱))

روش رهبران مذاهب.

روی هـمـیـن اصـل است که می بینیم پیشوایان ادیان آسمانی با این که مامور تعلیم و تربیت بشر هستند و احیای عقل از وظایف مهم آنهاست , به مسائل اخلاقی و عاطفی , بیشتر اهمیت می دهند.

در عـیـن ایـن کـه قرآن کریم در حدود ۷۵۰آیه در خصوص مسائل مربوط به علوم طبیعی , فلکی , ریـاضـی وبـ دارد, هـمه جا اصل را پرورش عاطفی واخلاقی قرار می دهد و براین زیربنای محکم و شـالـوده اسـتـوار, یـک زنـدگـی سـالـم را پی ریزی می کند و مسائلی را که سرانجام , ادیسن ها, لاپـلاس ها,فرویدها, فیتس جرالدها, تالس ها, ارشمیدس ها, گالیله ها, انشتین ها, زکریای رازی ها, بوعلی سیناها وببه کشف آن نایل آمده و می آیند, جز به طورضمنی مورد عنایت قرار نمی دهد.

بـدون تـردید, با داشتن اخلاق و عواطف سالم و داشتن استقامت و ثبات قدم و عزم راسخ و هدف بـلـنـد و هـمـت عـالـی ـکـه مـولود تربیت پیشوایان ادیان آسمانی است ـمی توان بر عالی ترین و ارجدارترین ارزش ها دست یافت.

پـیـشوای عالی قدر اسلام , هدف ماموریت خود را در یک جمله خلاصه می کند: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق ((۲۳۲)) , من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم.

بوعلی سینا که پیش از رسیدن به بیست سالگی , در همه علوم زمان خود, تبحر و تخصص یافته بود روزی در مـحـضـر ابـوعـلی مسکویه , صاحب کتاب تربیتی واخلاقی طهار;۱۲۷;رذچ& الاعراق , از دانشمندان معروف آن زمان گستاخانه گردویی به جلو او افکند و از اوخواست که مساحت آن را حساب کند.

ابـوعـلـی مـسکویه , قسمتی از کتاب مذکور را در جلو او گذاشت و گفت :ای جوان ! تو به اصلاح اخلاق خود بیشتر نیازمندی.

نـخـسـت اخلاق خود را اصلاح کن و سپس به من مراجعه کن تا مساحت گردو را برای تو حساب کنم ((۲۳۳))

نـوشـتـه انـد که این جمله برای تمام عمر, راهنمای اخلاقی و تربیتی بوعلی سینا شد و با به خاطر سپردن آن , هرگزاز جاده صحیح زندگی خارج نشد.

علی للّه در ضمن نصیحتی به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی (ع) تمام مطالبی که انسان را از نـظر عقل و عواطف کامل می سازد, بیان می دارد, منتهابه مطالب اخلاقی و عاطفی بیشتر اهمیت داده می فرماید: فرزندم , چهار امر شخصی و چهار امر اجتماعی از من به خاطر بسپار.

بـا ایـن امـور هـر کـاری را انجام دهی برای تو زیانی ندارد: بالاترین بی نیازی ها خرد و بزرگ ترین نـیـازمـنـدی هـا فقر و وحشتناک ترین چیزها خودپسندی وگرامی ترین شخصیت ومنش , اخلاق نیکوست.

فرزندم , از دوستی بی خردان بپرهیز که چون بخواهند به تو سود برسانند, به تو ضرر می زنند.

از معاشرت بخیلان خودداری کن که آنچه به آن نیازمند باشی , از تو باز می دارند.

از رفـاقـت بـدکـاران اجـتـنـاب کـن که تورا به چیز اندک می فروشند و از همنشینی دروغگویان دوری کـن کـه آنـهـا همانند سراب , چیزهای دور را برای تونزدیک و چیزهای نزدیک را از تو دور می سازند ((۲۳۴))

موسیه می نویسد:باید برای شاگردان ثابت کرد که غیر از علم , چیزهای قیمتی دیگری نیز هست و جز تعلیم , وسیله طبقه بندی دیگری برای اشخاص و ملت ها در کاراست.

اسـتعداد فنی , قوه ایجاد ثروت و وسایل رفاه عمومی , قابلیت اداره یا اختراع کردن و عوامل دیگر, همه , چیزهایی هستند که ارزش اجتماعی مهمی دارند.

بـالای هـمـه ایـنـهـا و بـالای عـلـم , عـامـل دیـگـری وجـود دارد و آن عـبـارت است از تقوا و پرهیزکاری ((۲۳۵))

قـرآن کریم می فرماید:ان اکرمکم عنداللّه اتقیهکم ((۲۳۶)) , گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند, پرهیزکارترین شماست.

و امـام مـوسـی کـاظـم (ع) فـرمود:احسن منالصدق قائله وخیر منالخیر فاعله , نیکوتر از راستی , گوینده آن و بهتر از نیکی فاعل آن است.

آری.!

عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند.

مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست.

۲۵ـ از مادری تا وزارت

همه چیز در حال تحول.

دنیای قرن بیستم , دنیای نوآوریها ونوسازیهاست , از آلات و ابزار زندگی گرفته , تا خوراکی ها, نوشابه ها و پوشاکی ها, همه چیز دستخوش تغییر وتحول شده است.

قوانین و مقررات , هرلحظه شکلی دیگر به خود می گیرد.

پوسته ضخیم افلاک بطلمیوس که همچون زرهی پولادین و غیر قابل نفوذ زمین را محاصره کرده بود, به آسانی شکافته شد و آپولوها, انسان دست وپا بسته زمین را در فضا به جولان درآوردند.

اموری که در میان جوامع و ملل , مطلق و غیرقابل تغییر بودند, از اریکه قدرت مطلق بودن , سقوط کردند و جنبه نسبیت به خودگرفتند.

آری , به جای اخلاق مطلق , اخلاق نسبی مطرح شد, هیپیسم و بیتلیسم , به دنبال فرویدیسم و اگزیستانسیالیسم , از پدیده های نوین قرن ماست.

زن نیز در این میان , بیکار ننشست.

او به جای این که به موازات تغییرات و تحولات , با احتیاط و حزم پیش رود و سنت های غلط را در هم بکوبد و آن چنان شخصیتی برای خود تحصیل کند که نه تنها محرومیت های گذشته را جبران کند, بلکه به اوج افتخار و عظمت برسد, ناگهان از جای خویش با یک جهش فوق العاده سریع حرکت کرد, درست مانند کسی بود که در یک پرتگاه مخوف قرارگرفته است و به یک جهش شجاعانه ـ ولی توام با حزم و احتیاط ـنیازمند است تا خود را ازپرتگاه خطر, نجات بخشد, ولی با همه جرات و تهوری که دارد, بدون حزم و احتیاط, خود را به کام خطر می افکند و برای همیشه گرفتارمی شود.

زن نیز چنین بود.

این جهش به سود او تمام نشد, بالعکس به کام خطرافتاد.

دنیا وقتی به خود آمد که دیگر همه چیز تمام شده بود! دیگر ناله و فریاد پزشک , روان پزشک , جامعه شناس , دانشمندان آموزش و پرورش وسرانجام پیشوایان ادیان , بی ثمربود, و در برابر گوش های سخن نشنو, آنچه البته به جایی نرسد, فریاد است ! لذت گمراه کننده قدرت و مقام , شهرت و نفوذ, پول و درآمد, زن را چنان به کام خود فروبرد که نتوانست با این هشدارها به خود آید و به وظایف خویش آشنایی پیداکند.

گفتند: تمام سلول های زن , همصدا, آمادگی خود را برای مادری اعلام می کنند.

نوشتند: زنی که فرزند بزاید, از زنی که فرزند نزاید, سالم تر است و زنی که فرزند خود را شیر دهد, از زنـی کـه فـرزنـد خـود را شیر ندهد,سالم تراست و زنی که فرزند را در آغوش بپروراند, از زنان دیگرسالم تر است , ولی گفته ها برباد رفت ونوشته ها به دست فراموشی سپرده شد.

کار به جایی رسید که وفاداری به همسر و خانواده , جای خود را به خیانت و بی وفایی سپرد.

در تئاترها حتی امور جنسی به نمایش گذاشته شد.

در ایـن مـیـان , دسته بسیار محدودی هم برخی از مسندهای حساس اجتماعی را احراز کردند, تا خاری باشند در چشم آنها که منکر فضیلت ,استعداد ونبوغ جنس زن هستند.!

قطب های زندگی

مـی تـوان برای زندگی زن , دوقطب درنظر گرفت : یکی قطب مادری و دیگری قطب شهرت و قدرت و مقام.

شـکـی نیست که تمام مراتب دیگر, از قبیل شهرت ها و محبوبیت های سینمایی وبدر فاصله همین دوقطب , جا دارد.

در حالی که ممکن است برخی از زنان در قطب مادری , احیانا مقام و شخصیت و شهرت اجتماعی هم پیداکنند و به مقام مادری آنها هم لطمه ای وارد نیاید و زنانی هم بوده و هستند که جامع هر دو جنبه هستند, ولی متاسفانه تعداد اینها کم است.

زنانی که مادر واقعی باشند و با بصیرت و آگاهی وظیفه سنگین مادری را عهده دار شده باشند, برای اجتماع بسیار ارزش دارند, ولی باز هم بایداعتراف کرد که تعداد این قبیل مادران زیادنیست.

هیچ بعید نیست اگر ادعا کنیم که زنانی که کمتر به دنبال مشاغل اجتماعی بوده اند, بهتر توانسته اند این بار سنگین را به منزل برسانند و در نتیجه ازنظر روحی و جسمی سالم تر و شاداب تر هستند و شـایـد بـراثر همین سلامت و شادابی , بهتر بتوانند بسیاری از محرومیت ها را تحمل کنند و آنها رانادیده بگیرند.

زن امروز, از قطب مادری فاصله گرفته و در راه کسب قدرت و استقلال به تلاش افتاده است.

نـتـیـجه این تلاش ها کم وبیش به صورت فعالیت های اداری , سیاسی , اقتصادی و اجتماعی ظاهر شده است.

اکـنون نیمی دیگر از پیکر اجتماع بشری ـکه قبلا خانه نشین و زندانی بود ـاز زندان خانه رسته و دوشادوش مرد به تکاپو افتاده است.

گـوش شـیـطـان کـر و چـشـم حـاسـدان و بـداندیشان کور: در این راه , ظرف مدتی کوتاه , به پیروزی های درخشانی نایل شده و توانسته است دوشادوش رقیب خشن و کهنه کارخود, یعنی مرد به پیش بتازد و امیدمی رود که تدریجا بر حریف خود چیره شود.

کـیست که این پیروزی های درخشان و چشمگیر را نادیده بگیرد و اکنون که در این کشمکش ها و رقـابـت هـا و مـسـابـقات زنانه و مردانه , مرد شکست می خورد و عنوان درخشان قهرمانی نصیب زن می شود, از در ناچاری و لاعلاجی هم که باشد وارد نشود و زبان به تبریک نگشاید و تهنیت های قلبی خود را نثار قدوم زن ـکه با چتر مینی ژوپ , تمام عریان نشان داده می شودـ ننماید؟! لکن اگر قـوانـیـن خـلـقـت , مـطیع خواسته های ما بود,هیچ مانعی نداشت که ما خودسرانه برای خود راه زندگی انتخاب کنیم.

چـه مـی تـوان کـرد؟ نـمـی توان در برابر قوانین دقیق خلقت , دهن کجی نمود؟چنین رفتاری , جز انحطاط و سقوط و پریشانی سودی ندارد.

سعادت , تنها یک راه دارد و آن هم هماهنگی نظامات جاودانی جهان خلقت است.

بـرای تکامل انسان , فقط یک قانون و یک فرمول می توان به دست آورد, آن هم هماهنگی با ملکوت این جهان است.

زن بـرای رسـیـدن بـه سـعـادت و عـظـمـت , تـنـها وسیله ای که در اختیار دارد, اجابت دعوت سـلول های وجود خود اوست که فریادشان در حوزه شخصیت زن طنین اندازاست و او را به مادری دعوت می کنند.

این تنها وسیله ای است که برای زن , شرافت و افتخار به ارمغان می آورد و بزرگان جهان را در برابر عظمتش به ستایشگری وامی دارد.

نـاپـلـئون مـی گـفـت :مـادر بـا یـک دسـت گـهـواره و با دست دیگر دنیا را می جنباند, دیگری گـفـته است :مادری بالاتر است از وزارت و وکالت , فردوسی ,حماسه سرای بزرگ ایران که گاهی بـدون هـیـچ چـشمداشت و هیچ انتظار پاداش , مقامات افسانه ای ایران قدیم را از قعر خاک به اوج فـلـک مـی رسـانـد وکمتر از کاهی و بزرگ تر از کوهی جلوه می دهد, با بصیرتی کامل و تشخیص روشن گوید.:

زنان را بدو بس همین در هنر ـــــــ نشینند و زایند شیران نر.

و سرانجام , سرآمد همه ترقی خواهان و متفکران جهان , پیامبر بزرگ اسلام ر که زن را تنها به عنوان مـادری کـه بـنـیـانـگـذار سـعـادت نسل های بعداست می شناسد و می فرماید: الجنۀ تحت اقدام الامهات ,بهشت , زیر پای مادران است.

نگاهی به پرونده های پدران و مادران

همیشه و همه جا به انسان توصیه شده است که مقام پدرو مادر را محترم شمارد.

در این باره ادیان , بیشتر پافشاری کرده اند.

اسلام بیش از ادیان دیگر,برای پدر و مادر ارزش و احترام قایل شده است.

قرآن کریم ,نیکی به پدر ومادر را در ردیف پرستش خداوند بزرگ قرار داده , می فرماید:هرگاه یکی از آنها پیش تو به پیری رسند, به آنها اف مگو وآنها را آزرده خاطر مساز و به آنها سخن نیکو بگو.

مخصوصا اسلام برای مادر ارزش بیشتری قایل شده است و این به خاطر آن است که فداکاری های او برای فرزند, بیش از پدر است.

او با شیره جانش طفل را بزرگ می نماید و شالوده سعادت و تکامل او را پی ریزی می کند.

نخستین مدرسه تعلیم و تربیت کودک , آغوش گرم مادر است.

نقل کرده اند که مردی نزد پیامبر اسلام آمد و پرسید: درباره کی نیکی کنم ؟ فرمود: مادرت.

دیگرباره پرسید: سپس درباره کی ؟ فرمود: مادرت.

بار سوم پرسید: دیگر درباره کی ؟ فرمود: مادرت.

بار چهارم پرسید:دیگر درباره کی ؟ فرمود: پدرت.

از سوی دیگر, پدران و مادران نیز در قبال فرزندان مسئولیتی بزرگ دارند.

دراین باره سفارش های اکید پیشوایان اسلام , جالب و چشمگیر است.

نوشته اند: مردی خدمت پیامبر اسلام شرفیاب شد و عرض کرد, یا رسول اللّه , این فرزند من بر من چه حقی دارد؟ فرمود: نامش را نیکو می سازی وتربیتش راعهده دار می شوی و به او کسب شایسته ای می آموزی.

ونیز فرموده است :هم چنان که فرزند, عاق پدر و مادر می شود, پدر و مادر نیز عاق فرزند می شوند.

خوشبختانه در دنیای امروز, به مساله تعلیم و تربیت ـنچنان که باید و شایدـتوجه شده است و دانشمندان توانسته اند درباره آن حقایق ارزنده ای کشف کنند.

گـاهـی هـم بـا یک دید فلسفی عمیق , چنان توجیه شده است که عملی ساختن آن خیلی مشکل می نماید و احتیاج به کوشش های بیشتر و وقت طولانی تری دارد.

هـرمـان هـارل هـورن , در کـتاب فلسفه تربیت می گوید:تربیت , عبارت از کار بی پایانی است که مقصود از آن سازگار ساختن فرد بشری است از حیث جسم و عقل با قوه ازلیه ای که آثار آن را در محیط علمی و احساساتی و ارادی خویش مشاهده می کنیم.

با این همه , آنچه گفته اند و نوشته اند,کمتر به کار بسته شده است.

در عصر ما که عصر ترقی علوم و دوران طلایی تکنیک است , به مسائل انسانی توجهی نشده است.

خانواده ها وظایف خطیر خود را نادیده گرفته اند.

مادران از قطب مادری فرسنگ ها دورند.

هـوس جاه و مقام و شهرت و عیاشی و گردش ها و تفریحات شبانه روزی , آنان را از وظیفه اصلی خود باز داشته است.

مساله درآمد مالی برای زنان , از بزرگ ترین موضوعات مشغول کننده است.

بـالا رفـتـن سـطـح زنـدگـی و تـوسـعـه تـجـمـلات و تـشریفات و تکلیفات نیز به این موضوع کمک کرده است.

در این میان تنها کسی که صدمه و لطمه جبران ناپذیرمی بیند, طفل معصوم است.

در حال حاضر, سینما و سایر وسایل سرگرم کننده در نظر مردم , لازمه زندگی است.

کمتر مادری حاضر است برای سعادت فرزند خود, از این سرگرمی ها چشم پوشی کند.

ملت های متمدن به عواقب وخیم آن پی برده اند و حضور اطفال را در سینما مضر تشخیص داده اند.

آیا اطفال می توانند به سینما بروند؟

مجله دانشمند تحت عنوان بالا می نویسد:یکی از موضوع های اجتماعی از نظر بهداشت و آموزش , سینمارفتن است که اخیرا در ایران خیلی معمول شده است.

در کشورهای خارجی , اجازه نمی دهند اطفال هر فیلمی را ببینند و مراقبت و توجه خاصی به این موضوع دارند, ولی متاسفانه درایران , این موضوع مهم ـمثل سایر قسمت ها ـمورد توجه قرار نگرفته است و اطفال در هر سن به سینما می روند و پدر و مادر کودکان , خود در هر سن , حتی کودک شیرخواره را در بغل گرفته به سینما می برند واین اطفال معصوم به جای خواب , باید دوسه ساعت در هوای محبوس و کثیف سینماها به سر برند وفیلم نامناسب , مثل دزدی , جنایت , مشت زنی و عشق بازی ببینند و این گونه نمایش ها, اثر غریبی مخصوصا دراطفال شش ـهفت ساله دارد.

این حرکات که از اشخاص بزرگ سر می زند, به نظر طفل کاملا طبیعی جلوه می کند و ممکن است از آنها پیروی نماید.

خصوصا امروزه که موضوع فیلم ها, قتل های عمده , سرقت های ماهرانه , درام , تفریحات شبانه , ناکامی ها یا موفقیت های عشقی را بیشتر نشان می دهدو چاره ای جز این ندارند! چون برای استفاده و جلب منفعت , باید به این قبیل فیلم ها متوسل شوند و مردم هم , امروزه هوس های غیر طبیعی دارند واز سرگذشت های عادی لذت نمی برند.

در امریکا طوری این موضوع شدید است که اغلب مردم اگر یک حادثه قتل و جنایت در روزنامه ها نخوانند و یا در فیلم ها نبینند,خواب راحت ندارند.

امریکایی ها ـ که برای هرچیز جزئی آمار تهیه نموده اندـ ثابت کرده اند که : بین اطفال بیمار۶۰در صد آنهایی هستند که ماهی چهار بار به سینما رفته اند وبه عکس آنهایی که به سینما نرفته اند فقط سه درصد دختران و یک درصد پسران , بیمارشده اند.

به علاوه ثابت کرده اند که در جوانان ۱۶ـ۲۰ساله , ۲۸ درصد مبتلا به ضعف بینایی شده اند و باید بیماری های دیگری را که از هوای نامناسب وبی خوابی عارض می شود, به آن علاوه کرد.

ازنظر روحی و اخلاقی , صدمه فیلم بیشتر است.

مخصوصا اطفال عصبی و حساس زیادتر در معرض خطر هستند و در سینما به لرزه , وحشت , گریه و سرعت نبض مبتلا می شوند و شب ها درخواب ناراحت می باشند و دچار خواب های نامناسب و بختک می گردند.

در این جا ناگزیریم با کمال صراحت , مسئولیت این بدبختی ها را به گردن خانواده ها و بیشتر به گردن مادران بیندازیم و سند محکومیت آنها را امضاکنیم.

تجلی طبیعت زن با عاطفه مادری

هیچ تردیدی نیست که مبارزه با هوا و هوس برای پرورش یک انسان سالم , بسیار لازم است.

هـنـگـامی که دو انسان پیوند زناشویی را امضا کردند و به دنبال آن , فرزند یا فرزندانی نصیب آنها شد,بسیاری از آزادی ها از آنها سلب می شود.

دیگر ناگزیرند به قیودی تن در دهند شب نشینی ها و شبگردی ها و شرکت در بسیاری از نمایش هـا و تـمـاشاخانه ها ـگذشته از مضراتی که برای خودآنان داردـبه سلامت و اعتدال فرزندانشان لطمه وارد می سازد.

بـه طـور کـلـی از روزی کـه زن مادرمی شود, باید با یک حساب دقیق , کلیه اموری که به حیثیت مادری او زیان می رساند.

بر خود حرام سازد, دیگر هیچ مطرح نیست که قضیه ای که با مادری او تعارض دارد چیست.

مـقام باشد, یا شهرت و نفوذ واعتبار؟ گردش و تفریح و تفنن باشد یا کسب و هنر؟ و سرانجام باید هـمـه را فـدای مـادری کـرد ومـادری را در درجـه اول اهـمـیـت قرارداد, حتی این موضوع هم مطرح نیست که نتیجه تقدیم وظیفه مادری چیست.

آیـا پاداشی که در برابر آن نصیب زن می شود, کدام است ؟ طبیعت زن , با عاطفه مادری در عرصه وجود تجلی کرده است.

در تمام سلول های وجودش , جاذبه نیرومند مادری حکمفرماست.

بـزرگـتـریـن پـاداشـش هـمین است که در شاهراه طبیعت زنانه خود قدم گذاشته و به دعوت سلول های وجود خویش پاسخ مثبت گفته است.

در نـهایت اگر ازاین قسمت هم چشم پوشی کنیم , چه پاداشی از این بزرگ تر که مادری دردوران کـهـولـت و پـیـری , احـسـاس کـنـد غـنـچـه های استعدادفرزندانش در سایه وظیفه شناسی او, شکوفاشده اند و هرکدام در مسیر صحیح , به رشد و پیشرفت خود ادامه می دهند.

در ایـن هـنـگـام چـنـیـن مـادری احساس سرفرازی می کند, در پیشگاه وجدان خود شرمسار و سـرافـکنده نیست , در خود غروری احساس می کند که باید آن را غروری پسندیده و صحیح لقب داد, اگـرچـه غرور, خلقی ناپسنداست , ولی در موردی است که انسان خود را بیش از آنچه هست وارزش دارد, ببیند و بشناسد.

در صورتی که اگر انسان در برابر ابراز لیاقت , انجام وظیفه و کار فوق العاده جالبی ,مغرورشود چه مانعی دارد؟.

یک نمونه تاریخی

پـیـامـبر اکرمر در جنگ احد, به منظور تهییج سربازان اسلام , شمشیر خود را به دست گرفت و فرمود: من یاخذ هذا السیف بحقه ؟, چه کسی این شمشیر را می گیرد و حقش را ادا می کند؟.

مـردانی برخاستند و داوطلب شدند که شمشیر را بگیرند و حقش را ادا کنند, ولی رهبر بزرگوار اسلام , از دادن شمشیر به آنها خودداری کرد.

سـرانجام ابودجانه که مردی قهرمان و دلیر و جنگجو بود, جلو آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه ! حق این شمشیر چیست ؟ رسول خدا فرمود: ان تضرب به العدو حتی ینحنی , آنقدر بر سر دشمن بکوبی که خم شود.

عرض کرد: یا رسول اللّه , من می گیرم و حقش را ادا می کنم.

پیامبر خدا, شمشیر را به او داد.

او در مـوقـع جنگ , پارچه سرخی بر پیشانی می بست و همه می دانستند که عزم جنگ و جانبازی دارد.

هـمـیـن کـه شمشیر را گرفت , پیشانی خود را با آن پارچه سرخ بست و در میان دو لشکر, با ناز و تبختر به حرکت در آمد.

هـنـگـامـی کـه پـیـامـبر خدا او را در چنین حالتی مشاهده کرد, فرمود: ا فی مثل هذا الموطن , این گونه راه رفتن را خداوند مبغوض می دارد, جز در این جایگاه.

مادری , عالی ترین مقام و بزرگ ترین افتخار زن

مادری , عالی ترین وظیفه ای است که دست نیرومند آفرینش بر عهده مادران قرار داده است.

اولـیـن وظیفه مادران همان است که شیره جان خود را از راه پستان به کام فرزندان خود بریزند و آنها را در راه رشد و تکامل , انرژی و نیروبخشند.

بـه هـمـیـن جهت است که علی (ع) می فرماید: هیچ شیری برای کودک , از شیر مادر پربرکت تر و مفیدتر نیست.

طـفـل , نه تنها از شیر مادر لذت می برد و سلامت و اعتدال خود را حفظمی کند,بلکه به طور کلی وجـود مـادر بـا آن عواطف گرم و تحمل هرگونه رنج و زحمت برای رفاه و آسایش کودک , یگانه عامل خوشبختی و پایه گذاری اعتدال و سلامت اوست.

طـفـلی که گریه می کند, تنها هنگامی خاموش می شود که مادر او را در بغل گیرد و سرش را بر سینه خود قرار دهد.

این موضوع سبب شد که دانشمندان در این باره به مطالعه پردازند.

سـرانـجـام بـه ایـن نـتـیجه رسیدند که صدای ضربان قلب مادر برای طفل بهترین و عالی ترین آهـنـگ های تسلی بخش است , از این رو این صدا را برروی نوار ضبط کردند و در پرورشگاه ها مورد استفاده قراردادند.

وظـایـف مادر, تا وقتی که کودک به سرحد کمال برسد و انسانی شود که نیازی به یاری و حمایت دیگران نداشته باشد,ادامه دارد.

ازمـیـان هـمـه وظـایـف , تنها وظیفه شیر دادن است که فقط تا هنگامی که طفل استعداد هضم غذاهای متنوع و جویدن آنها را به طور کامل پیدا نکرده است ,ادامه دارد.

هنگامی که دندان های طفل رویید و توانست غذای مورد نیاز خود را مستقیما از محیط اخذ کند و صـرف رشـد و تـکـامـل خویش نماید, دیگر شیردادن به خودی خود بی فایده می شود, زیرا صحیح نیست که طفل برای همیشه , طفیلی مادر باشد و تغذیه کودکانه داشته باشد.

حداکثر مدتی که برای این مرحله در نظر گرفته شده است , دو سال است.

قرآن کریم می فرماید:والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة , مادران , فـرزنـدان خـود را دوسـال تـمـام شـیـر می دهند و این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را به اتمام برساند.

در مـورد حـداقـل آن , ازامام صادق (ع) نقل شده است که : شیردادن ۲۱ماه است و کمتر از آن ظلم به طفل است.

چنین به نظر می رسد که هدف , رسیدن طفل به حدی است که بتواند نیازمندی های خود را از راه تغذیه تامین نماید.

برای تامین این هدف , حداکثر دوسال وحداقل ۲۱ماه وقت لازم است.

به هر صورت , مساله شیر دادن زیربنا و شالوده سعادت طفل است.

طفل در صورتی که در این دوران از محیط سالم برخوردار باشد و اشتباهات پدران و مادران , او را دچار شرایط و حالات غیر طبیعی نسازد, می تواند آینده درخشانی داشته باشد.

ازهـمین جهت است که علی (ع) فرمود:همچنان که برای زناشویی دقت ومواظبت می کنید, برای شیر دادن نیز دقت کنید, زیرا شیر, طبیعت رادگرگون می سازد.

خانواده , واحد اجتماع است.

سـعـادت اجـتماعی , هنگامی تامین می شود که واحدهای اجتماعی از جنبه های جسمی و روحی سالم باشند.

بـا آشـفـتـگی های روحی و جسمی خانواده ها چگونه می توان انتظار داشت که جامعه ای مترقی و مرفه یا ملتی متمدن و سربلند به وجود آید.

یـک خانواده خوشبخت , خانواده ای که کانون رفاه و اعتدال و صفا و صمیمیت باشد و وظایف خود را به نحو مطلوب انجام دهد, همان است که تمام جنبه های زندگی سعادتمندانه را در خود فراهم ساخته باشد.

اکنون وقت آن شده است که برای احیای انسانیت دست به کارشویم.

باید به پا خاست و پیشروی کرد و خود را از قیود تکنولوژی کور رهانید و تمام نیروها و استعدادهای سرشتی خود را به فعالیت واداشت

عـلـوم زیستی به ما آموخته اند که غایت کمال ما چیست و وسایلی که می توانیم به آن برسیم , کدام اسـت , ولـی اکنون در دنیایی به سر می بریم که علوم بی جان , آن را بدون اعتنا به قوانین طبیعی و سرشتی ما ساخته و پرداخته اند, دنیایی که چون مولود خطای عقل و جهل ما از آدمی است , به کار مانمی آید.

سـازش با چنین محیطی برای ما ممکن نیست , بنابراین باید علیه آن طغیان کرد و ارزش های آن را تغییر داد و آن را فراخور آدمی ساخت.

امروز با قدرت علم می توان تمام نیروهای پوشیده خود را نمودار ساخت.

مـا بـه مـکـانـیـسـم های مرموز اعمال بدنی و روانی آشنا شده و به علل ضعف خود پی برده ایم و مـی دانـیـم کـه چـگـونـه قـوانـین طبیعی را پایمال کرده ایم وچرا کیفر دیده و در میان ظلمت گم شده ایم.

در عـین حال , کم کم از میان مه غلیظی که تمام افق را پوشانیده است , چراغ لرزان راه نجات خود را تشخیص می دهیم.

واحد اجتماع , یعنی خانواده نیز دارای اعضایی است.

سعادت و سلامت خانواده , به سعادت و سلامت افراد بستگی دارد و این بدون رواج یک متد تربیتی صحیح , امکان پذیر نیست.

زمینه های ارثی هرچه باشند, فرد را تحت تاثیر تربیت , در راهی می افکند که یا وی را به قلل کوه های مرتفع , یا به دامنه تپه ها,و یا به میان گل ولای منجلاب ها می کشاند.

بدون تردید, آن گاه که مرد به وظایف خود آشنا باشد و آنها را به کار بندد و زن واقعا زن زندگی و خانه داری و شوهرداری و تربیت اولاد باشد,این منظور تامین خواهدشد.

پیامبر عالی قدر اسلام , هنگامی که سعادت یک خانواده را توصیف می کند, تمام جهات را ملاحظه می نماید,هم جهات مادی و هم جهات معنوی.

خانواده ای که یک خانه مناسب نداشته باشد, خانواده ای که وسایل مادی اش فراهم نباشد, چگونه می تواند خوشبخت باشد؟ آری خوشبختی و رفاه هر یک از افراد خانواده , بستگی به رفاه دیگران و فراهم بودن شرایط لازم زندگی دارد, بنابراین فرمود:از نشانه های خوشبختی مرد, داشتن همسرشایسته , خانه وسیع , وسیله سواری خوب و فرزند شایسته است.

اجتماع امروزی فرد را از یاد برده است و جز به موجود انسانی توجه ندارد و گویی قائل به حقیقت کلیات است و مارا چون مجردات در نظرمی آورد, این اشتباه مفاهیم فرد و موجود انسانی , اجتماع ما را به سوی خطای بزرگی , یعنی یکنواخت کردن افراد سوق داده است.

اگر آدمیان همه یکسان بودند, پرورش و تربیت و به کار واداشتن و تامین معاش ایشان , به صورت اجتماعات کثیری چون چهار پایان اهلی ممکن بود,ولی هریک شخصیتی دارد و نمی توان او را چون سمبلی به نظر آورد.

به طوری که از خیلی پیش می دانیم , بسیاری از مردان بزرگ , در تنهایی پرورش یافته وحتی از ورود در مدارس خودداری کرده اند.

در واقع آموزشگاه ها برای فراگرفتن تعلیمات فنی ضروری هستند و تا اندازه ای نیز احتیاج کودک را در همنشینی ومعاشرت با همسالان خود, مرتفع می کنند, ولی تعلیم و تربیت کودک , دقتی دایمی ایجاب می کند که جز به وسیله پدر و مادر تامین نمی شود, چه فقط اینان ـمخصوصامادرـاز آغاززندگی , خصایص بدنی و روانی و استعدادهای کودک راکه پرورش آنها باید هدف تعلیم و تربیت قرارگیردـ شناخته اند.

خبط بزرگ اجتماع امروزی در سنین کودکی , کودکستان و دبستان را جایگزین کانون خانواده و دامان مادر کرده است.

این امر را باید معلول خیانت زنان دانست.

مادرانی که کودکان خود را به کودکستان می سپارند تا به شغل اداری و هوا و هوس و تفننات ادبی و هنری خود بپردازند و یا فقط وقت خود را دربازی بریج و سینما به بطالت بگذرانند, سبب خاموشی اجاق های خانوادگی می شوند که کودکان در آنها بسی چیزها فرامی گیرند.

بچه سگ هایی که در لانه بزرگ زندگی می کنند, رشدشان خیلی کمتر از آنهاست که در آزادی به دنبال پدر و مادر خود می دوند.

همچنین رشد کودکانی که در میان خانواده خود به سر می برند, بیشتر از اطفالی است که در مدارس شبانه روزی بین همسالان خود زندگی می کنند.

کودک به زودی شالوده خصایص بدنی و عاطفی و روانی خود را در قالب شرایط محیط می ریزند و بدین جهت از کودکان همسن خود چیزهای کمتری یاد می گیرد و وقتی به صورت واحد گمنامی درمدرسه تنزل نمود, خوب رشد نمی کند.

برای پرورش صحیح , هرفرد محتاج به تنهایی نسبی و توجه اجتماع کوچک خانوادگی است.

پرستاری بچه ها

متاسفانه طرز قضاوت ما درباره تربیت کودک , به قدری به ابتذال گراییده است که حد و حسابی ندارد.

افرادی که بدون فهم و تشخیص , برای به فساد کشانیدن زن و بیزار ساختن او از وظیفه اصلی , می گویند که نباید زن ماشین جوجه کشی باشد, به عالم انسانیت خیانت می کنند.

آنها هدفی جز ارضای غرایز جنسی خود ندارند.

احساس می کنند که اگر زن به وظیفه اصلی خود بپردازد, دیگر محیط رسوای اختلاط و بی بند و باری وجود نخواهدداشت , تا از زنان کامجویی کنند.

زنی که بخواهد مادر و پرستارباشد, زنی که برای محیط گرم خانواده ارزش قائل باشد, دیگر نمی تواند مثل زنان فاسد, جوانان و مردان هوسباز رابه دنبال خود بکشاند.

زندگانی را به رنگ هوس در آوردن , هنر نیست.

هنر این است که واقعا وظیفه را تشخیص داد و به کار بست , هرچند مشکلاتی هم دربرداشته باشد.

ویل دورانت می نویسد:زنان و مردان باحیثیت , مشکلات پیش آمده را حل می کنند, زیرا می دانند که نظیر این مشکلات , در میدان های جنگ دیگرزندگی نیز هست.

آنها وقتی پاداش این کار را می گیرند که سال های سخت از خود گذشتگی و سازگاری متقابل را پشت سر گذارده اند و محبتی محکم و پایداربه وجود آورده اند که جوش آن از پرستاری بچه هاست , وقتی است که همکاری در حوادث گوناگون زندگی , جای شور و شهوت جسمانی رافراگرفته و دو روح و دو دل به هم آمیخته است.

اگر از این آزمایش معنوی گذشتند, کمال عشق را درک خواهندکرد.

این کمال , بدون داشتن فرزند دست نمی دهد.

باز باید گفت که ازدواج به خاطر فرزند داشتن پدیدآمده است.

ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد را به هم پیوند دهد, بلکه مقصودی دیگر هم دارد و آن این که زندگی نوع خود را با ایجاد پیوند صداقت ومواظبت میان پدر و مادر و فرزند تامین کند, اگرچه آزادی از قیود اجرای وظایف و وصول به غایات , طبیعی است و به همین جهت زن بی فرزند درنظر ما مطعون است و ما را قانع نمی سازد که او معنای حیات و رضایت را دریافته است.

اگـر زنـی بـه جز مادری , کاری پیداکند که نیروی خود را مصروف آن سازد و حیاتش را به کمال رساند, عیبی ندارد و طبیعت آن را می پذیرد, اما اگرمقصد و هدفی نداشته باشد و چیزی توجه او را جلب نکند, برای آن است که بر غرض طبیعی عشق , پشت پا زده است .

به قول نیچه :زن , معمایی است که حل آن بچه داشتن است.

از پیامبر بزرگ اسلامر نقل شده است که :بهترین زنان شما, زنی است که : زاینده , مهربان , پاکدامن , بـرای دیگران متکبر و برای شوهر متواضع باشد,در برابر شوهر به خودنمایی و جلوه گری پردازد و در برابر دیگران خود را پوشیده بدارد, زنی که سخن شوهر را بشنود و فرمان او را اطاعت کند ودر خلوت , خود را در اختیار همسر خود قرار دهد.

انحراف زن از وظیفه اصلی خود, در نظر پیشوای اسلام بسیار ناپسند است.

جامعه ای که زن را به هرکاری بگمارد جز به کار اصلی , مرگ برایش بهتر از زندگی است.

زنی که وظیفه مادری را فدای مقام , شهرت , نفوذ و هوس نماید, هنری ندارد.

عالی ترین و گرانمایه ترین هنر زن ,هنر مادری است.

پـیـامـبر اکرمر می فرماید:هرگاه زمامداران شما بدان و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما به دست زنان سپرده شود, شکم زمین برای شمابهتر از روی زمین است.

زناشویی بدون فرزند

اگـر ادعا کنیم که ازدواج ها به جهت بقای نسل انجام می شود و زن و مردی که این پیمان مقدس را امـضـا مـی کـنـنـد وسیله ای هستند برای پیدایش انسان های بعدی ـانسان هایی که تدریجا رو به تکامل می روند و به مراحل عالی انسانیت نایل می شوند ـ سخنی به گزاف نگفته ایم.

خانواده های کم فرزند و بی فرزند, از گرمی ونشاط, کم بهره هستند.

حتی خانواده های بی فرزند, از وضع طبیعی خارج شده اند.

زنـان ومـردانی که به سن پیری رسیده اند و هیاهو و جیغ و فریاد کودکان , آرامش زندگی آنها را برهم نزده است , انسان های پژمرده , بدبین , عصبانی وناکام به نظر می رسند.

ما رمز خلقت را نشناخته ایم.

قوانین آفرینش , اقتضا می کند که محیط خانواده را فرزندان بازیگوش و پرسروصدا و فضول , تنوع بخشند.

جـالـب ایـن جـاسـت کـه بـرخلاف تصور بسیاری از پدران و مادران , بچه های ساکت وخاموش و سربه راه , چندان طبیعی و عادی نیستند و نمی توان برای آنها آینده ای درخشان پیش بینی کرد.

در روایـات اسـلامـی آمـده اسـت که :مستحب است کودکان را به بازی و سرگرمی های بچه گانه واداشت تا در بزرگی بردبار باشند.

این حقایق را نمی توان نادیده گرفت.

قـوانـیـن دقـیـق خلقت را نمی توان از نو نوشت و به تصویب قوه های مقننه رسانید و با سرنیزه و ارعاب , به کاربست.

سعادت و سلامت و اعتدال انسان ها ایجاب می کند که این قوانین را کشف و از آنها پیروی کنیم.

فـرار از مسئولیت های خانوادگی و تربیت اولاد, دهن کجی به قوانین خلقت است , از این رو از امام هـادی للّه نقل شده است که انگشتری نقره ای را بانگین فیروزه تهیه کنید و بر روی آن بنویسید رب لاتذرنی فردا وانت خیرالوارثین , پروردگارا مرا تنها مگذار.

تو بهترین وارثانی.

این جمله قسمتی از آیه ۸۹ سوره انبیا درقرآن کریم است واز زبان یکی از پیامبران (حضرت زکریا) نقل شده است و به خوبی ثابت می کند که سعادت خانواده , با وجود فرزند بهتر تامین می شود.

وجود فرزند, ضامن کوشش و تلاش انسان است.

اگـر فرزند نباشد, انسان ـبه خصوص در اواخر عمرـبه چه امیدی به کوشش و تلاش بپردازد؟ چرا زحـمـت بـکشدورنج برد و خواب خوش و شیرین را برخود حرام سازد؟برای رفاه فرزندان است که انسان تا آخرین نفس ,کار می کند و به عمران و آبادی و ترقی مملکت کمک می کند.

اگـر فرزند و علاقه سرشار والدین به او نبود, این همه کوشش های پی گیر و خستگی ناپذیر معنی نداشت.

دیـن کـه بـا نـاموس خلقت و سرشت آدمی هماهنگی کامل دارد, بر همین موضوع تاکید کرده و محبت به فرزند را یکی از کارهای پسندیده اعلام داشته است.

علی (ع) فرمود: کسی که فرزند خود را ببوسد, برای او پاداشی نیکوست.

برنامه دین به این منظور تنظیم شده است که انسان با خداوند بزرگ , رابطه بندگی داشته باشد و آنـی ازیاد او غافل نشود, ولی اجرای این برنامه ,,تنهابه تسبیح و سجاده و دلق نیست , بلکه خدمت به خلق نیز قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد.

ایـن جـاسـت کـه مـی بینیم از نظر آیین اسلام , محبت به فرزند و کوشش و کار برای رفاه خانواده خدمت ونوازش , از اهم کارهای دینی به شمارآمده است.

پـیـامـبر بزرگ اسلامر فرمود:کسی که به بازار برود و هدیه ای خریداری کند و برای خانواده خود ببرد, مانند کسی است که برای گروهی نیازمندصدقه ای برده باشد.

او باید در موقع هدیه , دختران را بر پسران مقدم دارد, زیرا کسی که دختری را شادگرداند گویی یکی از اولاد حضرت اسماعیل را از بردگی آزادساخته است.

بـرنـامـه فرزند داری که لازمه حیات و سعادت است , هنگامی تکمیل می شود که انسان , فرزندان خـود را بـی دریغ از محبت و احسان خود,برخوردارگرداند و از اعمال تبعیض و تخلف از وظایف انسانی خودداری کند.

پـیـامـبـربـزرگ اسـلامـرفـرمـود:در نـیـکـی و مـحـبت , میان فرزندانتان به عدالت رفتارکنید, همان طوری که دوست می دارید که آنها نیز ـپس ازبزرگ شدن ـدرباره شما به عدالت رفتارکنند.

سخنی از ویل دورانت

وی مـی نـویـسـد:ملاحظه کنید که زناشویی بی فرزند, چگونه پژمرده است و چگونه پس از آوردن فرزند, شکفته می گردد.

ازدواج پیش از داشتن فرزند, قراردادی است برای آماده ساختن آسایش جسمانی متقابل , ولی پس از بچه دارشدن , معنای حقیقی خود را به دست می آورد.

فـرزند مقام خود را در کل , بالاتر می برد و مانند آبی است که به پای گیاهی می ریزند تا آن را تازه و شکفته گردانند.

زن در مـیان رنج و زحمت و نگرانی و جنجال , رضایت عجیبی حس می کند که نظیر لذت معنوی است.

او هـنـگـام تـجمل پرستی و بیکاری خود, چنین خوشبخت نبود و این وظیفه و تکلیف جدید, او را چنان کامل می کند که حاضراست حتی خود رافدای اجتماع کند.

مرد در این حال که به او می نگرد, عشقش تازه می گردد.

این دیگر آن زن پیشین نیست.

این زنی است که ذخایر و توانایی های تازه ای به دست آورده است , و چنان شکیبا و مهربان شده است که حتی در هنگام هیجان و شدت عشق نیز,سابقه نداشته است.

گـرچـه رنـگـش کمی پریده است و قد و بالایش در نظر دیدگان دریده و شوخ ,کمی تغییر یافته اسـت ,امـا درنـظر شوهرش همچون کسی است که ازچنگال مرگ برگشته و هدیه گرانبهایی با خودآورده است.

ایـن هدیه ای است که مرد هرگز نخواهدتوانست زنش را برای آن ـچنان که شایسته است ـ پاداش دهد.

رنج و زحمت کار, از آن پس به شیرینی و گوارایی بدل می گردد و مانند کارکردن زنبورانی است که به دنبال شهد می گردند.

خـانه ای که تا آن وقت , چهار دیوار و تخت خوابی بیش نبود, جوانی از سر می گیرد و پراز خنده و نشاط می گردد.

مرد نخستین بار خود را کامل و تمام حس می کند,زیرا مرد نه تنها با داشتن فرزند, وظیفه خود را در اجـتماع , مانند یک عضو اجتماع و یک فرد درنوع انجام می دهد, بلکه خود را کامل هم می کند, مگر آن که نابغه باشد, در این صورت , عشق و کمال او در تولید عقلانی است.

مـرد با داشتن فرزند, مسئولیتی را می پذیرد که او را پخته می کند و افقش را وسیع ترمی سازد و از یک غریزه پدری عمیق ـ که ناگهان فرا رسیده است ـ لذت می برد.

دوستی میان فرزندان , او را در سال های پیری تسلیت می دهد و تا اندازه ای هم بر مرگ غلبه می کند, زیرا جاروب مرگ فقط گوشت واستخوان پوسیده ما را دور می اندازد, تا راه را برای جوانان پاک کند, اما روح و زندگی ما در بدن همین جوانان در جریان است.

ما فقط قسمتی از خود را به گورمی سپاریم و قسمتی دیگر که از گوهرماست و با دست و مراقبت ما پرورش یافته است , بایدبماند و در جریان تازه ای از حیات , مجسم شود.

کودکان ما را دچار رنج و محنت می سازند و شاید هم ما را دل شکسته و مایوس کنند, اما مطمئنا لذتی به ما می بخشند که از لذت و جذبه عشق بالاتراست.

بگذار تا مرد به کمال برسد.

این کمال در تنهایی وجدایی ورقابت بی رحمانه نیست , بلکه در وسعت دادن به افق نفس است و در آن است که انسان بیش از آنچه می گیرد, ببخشد,چنان که کار محب صادق همین است.

این کمال در آن است که مانند پدران دیگر, در رنج نوع شرکت کند و در حیات جاودانی و مستمر نوع , به رضا و رغبت به تحلیل رود.

مرد در این همکاری میان جز و کل , و نوع و فرد, جوهر اخلاق و سر موجودات زنده را خواهد یافت و راه ساکت و خلوتی برای سال های خوشبختی پیدا خواهد کرد.

خلاصه کلام

اینک سخن نویسنده , در شرف اتمام است.

طی بحث های مختلف کتاب , کوشش کردیم که تا حدود توانایی , راهی را که نتیجه قرن ها مطالعه و پیشرفت علمی انسان است , به پدران ,مادران ,آموزگاران و دبیران نشان دهیم.

ادعا نمی کنیم که کارما و بحث های ما همه جانبه و خالی از نقص است بلکه انتظارداریم صاحب نظران و آنان که در این راه , تجاربی دارند ما راازنظرهای انتقادی و اصلاحی خود بی خبر نگذارند.

اطمینان داشته باشند که اگرتوفیقی برای ادامه این سلسله مباحث ضروری و لازم اجتماعی به دست آید و یا اگر به طبع مجدد این کتاب , نیازی احساس شود, از نظریات آنها استفاده خواهیم کرد.

دلیل این انتظار این است که انسان موجودی پیچیده است و از طرف دیگر, افراد مختلف انسان را نیز نمی توان به یک چشم نگریست.

اختلافات جسمی و روحی افراد بی شمار است.

حتی یک فرد در تمام مراحل زندگی , وضعی یک نواخت ندارد.

ممکن است یک بیماری , به طور کلی وضع انسان را منقلب سازد.

دوران طفولیت , جوانی و پیری , هر کدام مراحل مختلفی از زندگی یک انسان هستند, ولی این مراحل مختلف با یکدیگر تفاوت کلی دارند.

جوان امروز را نمی توان به صورت همان کودک دیروز مطالعه کرد.

پیر سالخورده را نمی توان همان جوان دیروز پنداشت.

بدین ترتیب وضع یک یا چند قانون کلی برای نحوه تربیت , امکان پذیراست ,اما یک مربی دانا و با تدبیر ـ با توجه به آنچه اهل فن گفته و نوشته اندخود موقع شناس و احیانامبتکر است.

او می داند در هر موردی چگونه رفتاری داشته باشد که مفید و موثر در پیشرفت برنامه های تربیتی او باشد.

دراین میان , نقش مادران بیش از همه حساسیت دارد.

مادران باخرد و رای هستند که می توانند کودکان خود را دانا و لایق بپرورانند.

آنان نخستین آموزگار و آغوش گرمشان نخستین آموزشگاه است.

در این جا برای تجلیل از مقام مادران واقعی و وظیفه شناس , اشعار زیر را به آنها تقدیم می کنیم.:

زن از نخست بود رکن خانه هستی ـــــــ که ساخت خانه بی پای بست وبی بنیان.

اگر فلاطن و سقراط بوده اندبزرگ ـــــــ بزرگ بوده پرستار خردی ایشان.

چه پهلوان و چه سالک , چه زاهد و چه فقیه ـــــــ شدند یکسره شاگرد این دبیرستان.

حدیث مهر کجاخواند طفل بی مادر ـــــــ نظام و امن کجا یافت ملک بی سلطان ؟.

پی‌نوشت‌ها

۱ -ص ۹۵.

۲ -آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

۳ -راغب می گوید: با زکا و طهارت نفس , انسان به گونه ای می شود که در دنیا مستحق اوصاف پسندیده و در آخرت , سزاوار مزد و پاداش می شودمفردات راغب , ذیل واژه زکی.

۴ -شعرا (۲۶) آیه ۱۸.

۵ -همان , آیه ۱۹.

۶ -همان , آیه ۲۰.

۷ -همان , آیه ۲۱.

۸ -همان , آیه ۲۲.

۹ -اسرا (۱۷) آیه ۲۴.

۱۰ -مفاتیح الجنان , دعای ابوحمزه ثمالی.

۱۱ -بقره (۲) آیه ۱۵۱.

۱۲ -بقره (۲) آیه ۱۲۹.

۱۳ -آل عمران (۳) آیه ۱۶۴.

۱۴ -جمعه (۶۲) آیه ۲.

۱۵ -مفردات , ذیل واژه زکی.

۱۶ -توبه (۹) آیه ۱۰۳.

۱۷ -لیل (۹۲) آیه ۱۷ و ۱۸.

۱۸ -نور (۲۴) آیه ۳۰.

۱۹ -همان , آیه ۲۸.

۲۰ -بقره (۲) آیه ۲۳۲.

۲۱ -نور (۲۴) آیه ۲۱.

۲۲ -نسا (۴) آیه ۱۱۳.

۲۳ -شمس (۹۱) آیه ۹.

۲۴ -اعلی (۸۷) آیه ۱۴.

۲۵ -مفردات راغب اصفهانی , ذیل واژه فلح.

۲۶ -آیات مربوط به هر یک را در بحث اهداف تزکیه مطرح می کنیم.

۲۷ -گفته شد که در بحث اهداف تزکیه , این آیات مطرح می شوند.

۲۸ -شمس (۹۱) آیه ۹.

۲۹ -توبه (۹) آیه ۱۰۳.

۳۰ -نسا (۴) آیه ۴۹.

۳۱ -نور (۲۴) آیه ۲۱.

۳۲ -آل عمران (۳) آیه ۷۷.

۳۳ -بقره (۲) آیه ۱۷۴.

۳۴ -بقره (آیات ۱۲۹ و ۱۵۱) و آل عمران (آیه ۱۶۴) و جمعه (آیه ۳). ۳۵- زمر (۳۹) آیه ۴۲, نیز این آیه : هو الذی یتوفیهکم بالیل ویعلم ماجرحتم بالنهار انعام (۶) آیه ۶۰.

۳۶ -سجده (۳۲) آیه ۱۱.

۳۷ -نحل (۱۶) آیه ۲۸.

۳۸ -همان , آیه ۳۲.

۳۹ -رعد (۱۳) آیه ۱۶, آیات ۱۰۴ سوره انعام و ۹۶ سوره صافات نیز بر همین مطلب دلالت دارد.

۴۰ -در سـوره جمعه (آیه ۲) و سوره بقره (آیه ۱۵۱) و سوره آل عمران (آیه ۱۶۴) تزکیه مقدم شده است و در بقره (آیه ۱۲۹) تعلیم تقدم یافته است.

۴۱ -ترجمه تفسیر المیزان , ج۲۸ , ص ۱۷۹.

۴۲ -المیزان , ج۱۹ , ص ۳۰۶.

۴۳ -شمس (۹۱) آیه ۹.

۴۴ -اعلی (۸۷) آیه ۱۴.

۴۵ -توبه (۹) آیه ۷۲.

۴۶ -یوسف (۱۲) آیه ۲۳, و نیز انعام (۶) آیه ۱۳۵.

۴۷ -یونس (۱۰) آیه ۱۷.

۴۸ -همان , آیه ۷۷.

۴۹ -طه (۲۰) آیه ۶۹.

۵۰ -مومنون (۲۳) آیه ۱۱۷.

۵۱ -همان , آیه ۱.

۵۲ -بقره (۲) آیه ۵.

۵۳ -اعراف (۷) آیه ۸.

۵۴ -همان , آیه ۱۵۷.

۵۵ -توبه (۹) آیه ۸۸.

۵۶ -نور (۲۴) آیه ۵۱.

۵۷ -روم (۳۰) آیه ۳۸.

۵۸ -مجادله (۵۸) آیه ۲۲.

۵۹ -حشر (۵۹) آیه ۹.

۶۰ -قصص (۲۸) آیه ۶۷.

۶۱ -بقره (۲) آیه ۱۸۹.

۶۲ -آل عمران (۳) آیه ۲۰۰.

۶۳ -مفردات راغب اصفهانی , ذیل واژه صبر.

۶۴ -ترجمه المیزان , ج۴ , ص ۱۵۶.

۶۵ -همان جا.

۶۶ -مائده (۵) آیه ۳۵.

۶۷ -مائده (۵) آیه ۹۰.

۶۸ -اعراف (۷) آیه ۶۹.

۶۹ -انفال (۸) آیه ۴۵.

۷۰ -حج (۲۲) آیه ۷۷.

۷۱ -نور (۲۴) آیه ۳۱.

۷۲ -جمعه (۶۲) آیه ۱۰.

۷۳ -راه ورسم زندگی , ص ۵۸.

۷۴ -نور (۲۴)آیه ۱۹.

۷۵ -راه ورسم زندگی ,ص ۱۵۴.

۷۶ -ناصر خسرو.

ر.ک : مهدی حمیدی , بهشت سخن , موسسه مطبوعاتی پیروز, تهران : ۱۳۳۷, چاپ دوم , صفحه ۱۹۹.

۷۷ -آل عمران (۳)آیه ۱۵۹.

۷۸ -شـهید مطهری , داستان راستان ,ج۱ ,ص ۲۴ک۲۷ به نقل از کحل البصر, ص ۷۰زحخژژرت کب ک.

۷۹ -پرورش ذهن , ترجمه احمد آرام , ص ۴.

۸۰ -همان ,ص ۹.

۸۱ -همان ,ص ۱۰و۱۱ش حدژچ س چت ک.

۸۲ -همان , ص ۱۱.

۸۳ -همان ,ص ۱۳حخخ ردرزحژح چزچح ک.

۸۴ -روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی ,جزوه شماره۳.

۸۵ -فـتـح اللّه امیر هوشمند, فلسفه آموزش و پرورش , انتشارات سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی , تهران۱۳۴۳ , ص ۵۵.

مـتـن انگلیسی عبارت فوق چنین است حخژ ح ر زحخژس چ حخژ ح ر حذچخ حخژ ذرزح ژحذرح ژخ ژچ حررخ : ژخ خ ذخخژ ش زحسب.

۸۶ -منظور از امیل , همان کودک ایدآلی است که باید به روش روسو تربیت شود.

۸۷ -فلسفه آموزش و پرورش , ص ۵۵.

۸۸ -بـقـره (۲)آیـه ۴۴ ژژخـح خـژرحـح ثـ ژژخـژچـذخ چزت ک ژژخپ چس اک ژژخدچحچپ ک ژژخدچزس ژچتک ک.

۸۹ -رکک : آلکسیس کارل , راه و رسم زندگی , ص ۱۶۵و۱۶۶.

۹۰ -یک روان شناس روسی طبق محاسبه ای , تعداد این عوامل را در هر لحظه تا ۳۶۰۰۰می رساند, ژزرردآ, ش حسحا ذخرپ.

۹۱ -جـان دیـوئی , مـقـدمـه ای بـر فلسفه آموزش و پرورش , ترجمه ۱ک ح ک آریان پور, انتشارات کتابفروشی تهران , تهران۱۳۴۱ , ص ۵۹.

۹۲ -ص ۴۲۳.

۹۳ -بحار الانوار, ج۲۳ ,ص ۱۱۴.

۹۴ -همان جا.

۹۵ -همان ,ص ۱۱۳.

۹۶ -صـاحب قابوسنامه ککیکاوس ابن اسکندر, ملقب به عنصر المعالی کاز خاندان زیاراست که در گرگان و طبرستان سلطنت داشتند.

۹۷ -نقل از تاریخ فرهنگ ایران.

۹۸ -همان جا.

۹۹ -همان جا.

۱۰۰ -همین کتاب , ص ۷۰.

۱۰۱ -راه ورسم زندگی ,ص ۱۶۴.

۱۰۲ -بحار الانوار, ج۱۰۴ ,ص ۹۵,سفین;۱۲۷;رذچ&البحار,ج۲ ,ص ۶۸۴.

۱۰۳ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , نامه۲۸ , ص ۹۰۱.

۱۰۴ -سفین;۱۲۷;رذچ&البحار, ج۲ ,ص ۵۲۸.

۱۰۵ -همان , ج۲ ,ص ۵۲۸.

۱۰۶ -مهدی جلالی , روان شناسی کودک , انتشارات دانشگاه تهران ,چاپ سوم , تهران۱۳۴۲ , ص ۴۲۶ش ژخزس ح حژ ک.

۱۰۷ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , نامه ۵۳, ص ۹۹۸.

۱۰۸ -سفین;۱۲۷البحار,ج۲ ,ص ۵۲۸.

۱۰۹ -همان , ج۱ ,ص ۷۰۹.

۱۱۰ -مسعود رضوی , روان شناسی رشد و پرورش کودک , سازمان انتشارات و خدمات فرهنگی , تهران بی تا, کتاب دوم , ص ۴۶.

۱۱۱ -روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره ۸.

۱۱۲ -جان دیوئی , مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش , ترجمه اکح کآریانپور, انتشارات کتابفروشی تهران , تهران۱۳۴۱ , ص ۱۳.

۱۱۳ -روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره ۸.

۱۱۴ -جان دیوئی , مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورشص ۵۲.

۱۱۵ -همان , ص ۵۱.

۱۱۶ -همان , ص ۷۴.

۱۱۷ -عیسی صدیق , تاریخ فرهنگ اروپا چاپ پنجم , تهران ۱۳۵۱, ص ۶.

۱۱۸ -روم (۳۰) آیه ۱۲.

۱۱۹ -سوره فاطر (۳۵) آیه ۲۸.

۱۲۰ -عیسی صدیق , تاریخ فرهنگ اروپا, ص ۱۱۵

۱۲۱ -امیر هوشمند, مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش ص ۵۵.

۱۲۲ -همان ,ص ۵۵ک برای این که معلوم شود اسلام تا چه اندازه کودک را محترم شمرده و برای شخصیت او ارزش قائل شده است , رکک :مکتب اسلام , سال ششم , شماره چهارم , بحث در تفسیر قرآن

۱۲۳ -برخی از روان شناسان بر همین اساس می گویند:چون طول دوران کودکی مردان بیش از زنان است , معلوم می شود که جنس مرد کامل تر ازجنس زن است.

در مورد حیوانات هم این نظریه کاملا صادق است , زیرا دوران کودکی حیوانات نسبت به انسان , بسیار کوتاه است و به همین دلیل , کمال انسان به مراتب بیش از حیوانات است.

۱۲۴ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , حکمت ۷۰, ص ۱۱۱۷.

۱۲۵ -ساموئیل کینگ, جامعه شناسی , ص ۵۲۸.

۱۲۶ -برای تفصیل این بحث ر.ک : دکتر صاحب الزمانی , جوانی پررنج.

۱۲۷ -روان شناسی کودک , ص ۲۹۶.

۱۲۸ -روزنامه کیهان , شماره ۶۸۹۲.

۱۲۹ -روزنامه کیهان , شماره ۶۸۹۲.

۱۳۰ -روزنامه کیهان , شماره ۶۸۹۲.

۱۳۱ -روان شناسی عمومی , نشریه موسسه ملی روان شناسی , شماره ۳.

۱۳۲ -ابن هشام , السیر;۱۲۷; النبوی;۱۲۷, مطبع;۱۲۷; مصطفی البانی الحلبی واولاده بمصر, ۱۳۵۵ق , ج۱ , ص ۲۶۳.

۱۳۳ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , خطبه ۲۳۴, ص ۸۱۱.

۱۳۴ -همان , ص ۱۰۱۰.

۱۳۵ -همان , ص ۹۷۷.

۱۳۶ -مستدرک الوسائل ,ج۱ ,ص ۱۴۸.

۱۳۷ -یوسف (۱۲)آیه ۸۷.

۱۳۸ -روان شناسی عمومی ,نشریه موسسه ملی روان شناسی , جزوه شماره۱

۱۳۹ -برای تفصیل بیشتر ر.

ک : روان شناسی کودک , فصل چهارم , ص ۱۱۵ ک ۱۵۱.

۱۴۰ -روان شناسی کودک , ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۱۴۱ -روان شناسی رشد و پرورش کودک , کتاب اول , ص ۸۶ و ۸۷

۱۴۲ -دوقلوها بر دو قسمند: ۱ک همانند.

۲ک همزاد, هنگامی که اسپرم مرد و اوول زن با یکدیگر می آمیزند و اولین سلول نطفه ای را به وجود می آورند, گاهی اتفاق می افتد که این سلول ازوسط نصف می شود, آن گاه هریک به صورت یک انسان کامل درمی آیند, در این صورت دوقلوها که به طور کامل به یکدیگر شباهت دارند, همانندنامیده می شوند.

گاهی زن به جای یک اوول ک که اغلب چنین است ک دو اوول رها می کند, این دو اوول با دو اسپرم مرد می آمیزند و هر کدام به صورت یک انسان درمی آیند, در این صورت , دوقلوها را که لازم نیست با یکدیگر شبیه باشند, همزاد می گویند, این نوع دوقلوها گاهی از لحاظ جنس هم باهم اختلاف پیدا می کنند, اما نوع دوقلوهای همانند, حتی از لحاظ جنس هم با یکدیگر تفاوت ندارند, یا هردو پسرند یا هردو دختر.

۱۴۳ -روان شناسی عمومی ,نشریه موسسه ملی روان شناسان , جزوه شماره۲.

۱۴۴ -آلفرد وبر زحچ حج ,ب ححزح دآ (۱۷۹۵ک ۱۸۷۸) استاد تشریح دانشگاه لایپزیک , برای اولین بار پی برد که درک تفاوت و تغییر امری است نسبی و به شئ متغیر بستگی دارد, مثلا اگر به کالایی که بیست کیلو وزن دارد, یک کیلو اضافه کنیم , تفاوت وزن کاملا محسوس خواهد بود,حال آن که به کالای پنجاه کیلویی , باید تقریبا دو کیلو اضافه نمود تا تفاوت حس شود, به همین ترتیب او کسرهایی درست کرد که برای هریک ازحواس ثابت است , مثلا برای ادراک بصری روشنایی , کسر وبر, تقریبا است , یعنی نوری که به قدرت صد شمع است , باید به اندازه یک شمع افزایش یابد تا تغییر روشنایی درک شود, این نسبت برای ذایقه و برای مقایسه بصری خطوط و برای حس عضلانی (مثلا بلند کردن وزنه ها) از تا است , این اصل کلی نسبت در ادراکها را ککه وبر کشف کرده بودک فخنر زحذخح حب کث ب (۱۸۰۱ ک ۱۸۸۷) استاد فیزیک دانشگاه لایپزیک , به صورت قانونی عمومی درآورد و به قانون وبر ک فخنر, معروف شد و فرمول آن زخ ردپ ـث است که ث احساس و پنسبت ثابت و ث محرک است.

۱۴۵ -روان شناسی کودک , ص ۲۵۶ (پاورقی). ۱۴۶– روان شناسی عمومی , بحث انفعالات و عواطف.

۱۴۷ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , حکمت ۸۹, ص ۱۱۲۷.

۱۴۸ -ویـل دورانـت ,لـذات فـلـسـفـه , تـرجمه عباس زریاب خویی , شرکت سهامی نشر اندیشه , تهران۱۳۴۴ , ص ۲۰۶.

۱۴۹ -وسائل , ج۵ , ص ۱۲۶.

۱۵۰ -مستدرک الوسائل , ج۱ ,ص ۱۴۸.

۱۵۱ -ومـن آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیهها وجعل بینکم مود;۱۲۷; و رحم ;۱۲۷;روم (۳۰) آیه ۲۱.

۱۵۲ -عیون اخبارالرضا, ج۲ , باب ۳۰, حدیث ۱۰۵.

۱۵۳ -همین کتاب , ص ۱۳۶.

۱۵۴ -نگاهی به تاریخ جهان , ص ۷۸۷.

۱۵۵ -مجله خواندنیها,سال ۲۷, شماره ۷۶.

۱۵۶ -لذات فلسفه , ص ۱۹۷.

۱۵۷ -همان , ص ۱۹۹, حخ ذچد حژذچپ.

۱۵۸ -شـیـخ مـصـلح الدین سعدی شیرازی , کلیات سعدی ,تصحیح محمد علی فروغی , ققنوس , تهران۱۳۷۶ , ص ۲۴.

۱۵۹ -همان.

۱۶۰ -نگاهی به تاریخ جهان , ص ۹۲۶.

۱۶۱ -کارلایل , زندگانی حضرت محمدر, پاورقی های مرحوم چرندابی.

۱۶۲ -مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

۱۶۳ -الشافی ,ص ۱۳۷.

۱۶۴ -عـلـی اکبر سیاسی , روان شناسی پرورشی , موسسه مطبوعاتی امیرکبیر, تهران۱۳۳۴ , چاپ دهم , ص ۲۰۶.

۱۶۵ -روان شناسی کودک , ص ۲۸۸ ک ۲۹۰.

۱۶۶ -روان شناسی پرورشی , ص ۲۱۰.

۱۶۷ -یونس (۱۰) آیه ۶۲.

۱۶۸ -فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

۱۶۹ -نازعات (۷۹) آیه ۴۰و۴۱.

۱۷۰ -تاریخ فرهنگ ایران , فصل ۳و۷.

۱۷۱ -مقدمه ای بر فلسفه آموزش و پرورش , ص ۹۴.

۱۷۲ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , حکمت ۳۹۱, ص ۱۲۷۴.

۱۷۳ -راه ورسم زندگی , ص ۱۷۱.

۱۷۴ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام ,حکمت ۴۴۱, ص ۱۲۹۳.

۱۷۵ -حجرات (۴۹) آیه ۱۱.

۱۷۶ -لاتدیموا النظر الی اهل البلا والمجذومین , فانه یحزنهم (سفین;۱۲۷; البحار, ج۱ , ص ۱۴۸, جذم). ۱۷۷– روان شناسی عمومی , جزوه شماره ۷.

۱۷۸ -نهج البلاغه , ترجمه و شرح فیض الاسلام , حکمت ۴۱۴, ص ۱۲۸۴.

۱۷۹ -همان , حکمت ۳۹۸, ص ۱۲۷۷.

۱۸۰ -روان شناسی کودک , ص ۲۹۲.

۱۸۱ -لذات فلسفه , ص ۲۲۸, ددحت.

۱۸۲ -همان جا.

۱۸۳ -ساموئیل کینگ , جامعه شناسی , ص ۲۶۸ک۲۷۴.

۱۸۴ -انفال (۸) آیه ۲۲.

۱۸۵ -سفین;۱۲۷; البحار, ۱۹۷.

۱۸۶ -ص ۱۳و۱۴.

۱۸۷ -راه ورسم زندگی , ص ۱۶۶.

۱۸۸ -همان , ص ۴۹و۱۶۰.

۱۸۹ -همان جا.

۱۹۰ -همان جا, ژحدزحب.

۱۹۱ -بقره (۲) آیه ۲۵۷.

۱۹۲ -تحریم (۶۶)آیه ۶.

۱۹۳ -الـمـیرزا محمد المشهدی , کنزالدقائق چاپ موسس;۱۲۷; النشر الاسلامی , ج۱۰ , ص ۵۱۳ به نقل از کافی , ج۵ , ص ۶۲.

۱۹۴ -همان , به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم , ج۲ , ص ۳۷۷.

۱۹۵ -ایـن کـتاب در سال های پیش از انقلاب در دبیرستان ها تدریس می شد و مطالبی که در این مورد گفته شده , مربوط به آن سال هاست.

۱۹۶ -فارسی سال اول دبیرستان , ص ۴۹و۵۰و۵۱ (از کتب درسی قبل از پیروزی انقلاب). ۱۹۷– روزنامه کیهان ,شماره ۷۵۲۹.

۱۹۸ -راه ورسم زندگی , ص ۹۹و۱۰۰.

۱۹۹ -همان جا.

۲۰۰ -نهج البلاغه , شرح و ترجمه فیض الاسلام ,نامه ۳۱, ص ۹۱۲.

وانـما قلبالحدث کالارض الخالی ;۱۲۷;, ما القی فیها من شئ قبلته فبادرتک بالادب قبل ان یقسوقلبک ویشتغل لبک.

۲۰۱ -راه و رسم زندگی , ص ۱۱۲.

۲۰۲ -روزنامه اطلاعات , مورخ ۴۷.۸.۲۷

۲۰۳ -روزنامه کیهان ,مورخ ۴۷.۹.۲۸

۲۰۴ -روان شـنـاسـی کـودک , ص ۲۵۲, ۲۰۵ -راه ورسم زندگی , ص ۹۹.

۲۰۶ -سفین;۱۲۷; البحار, ج۱ ,ص ۴۱۱.

۲۰۷ -لغتنامه دهخدا, ج۳ , ص ۶۸۱, مدخل ابو علی مسکویه.

۲۰۸ -نهج البلاغه , شرح و ترجمه فیض الاسلام , حکمت ۳۷, ص ۱۱۰۴.

۲۰۹ -پرورش ذهن , ص ۲۳۵.

۲۱۰ -حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲۱۱ -سفین;۱۲۷; البحار, ج۱ ,ص ۴۳۲,

۲۱۲ -روزنامه اطلاعات (چهارشنبه ۱۳۴۸.۲.۱۷ ,(زیرعنوان زنان آمریکایی بی وفا شده اند می نویسد:یک جامعه شناس امریکایی در یک گزارش تحقیقی نشان داده است که خیانت زنان امریکانسبت به شوهران خویش کبه خصوص در میان زنان جوان کروزافزون شده است.

دلیل عمده این افزایش بی وفایی زنان , به نظر جامعه شناس مزبور, استقلال مالی زنان است.

اما یک دلیل دیگر, تغییر در گرایش زنان به مساله جنسی است که آن را بیشتر تفریح می شمارند تا جزو وظایف زناشویی.

تحقیق مزبور نشان داده است که روحانیان و اخلاقیون نیز بیش از پیش از بی وفایی زنان چشم پوشی می کنند و دیگر در دادگاه ها, خیانت دلیل عمده تقاضای طلاق نیست , بلکه بدرفتاری علت آن است.

گزارش مزبور در انجمن روان پزشکان امریکا قرائت شده است.

۲ -۱۳۴۸(می نویسد:مونته پولچانو کپلیس ایتالیا در این شهر سه هنرپیشه زن و سه نفر هنر پیشه مرد ایتالیایی را یک جا توقیف کرد و به زندان فرستاد, زیرا آنها درنمایش خود در تئاتر بولیابو جلو چشم تماشاگران , تقلید همخوابگی را در می آوردند.

پلیس آنها را به اعمال منافی عفت در انظار عام متهم کرده است.

پلیس عقیده دارد که هنرپیشگان , صحنه های عمل جنسی را بسیار نزدیک به واقعیت اجرا کرده اند.

۲۱۴ -زنی به نام سیده همسر فخرالدوله ,که چون شوهرش وفات یافت و پسرش مجدالدوله کوچک بود,خود به نام پسرش زمامداری کرد وهنگامی که سلطان محمود غزنوی برای توسعه قلمرو خود, او را دعوت به جنگ یا تسلیم شدن کرد, در جواب نوشت :من با تو جنگ می کنم , اگر مراشکست دهی کاری نکرده ای , می گویند زنی را شکست داده است و اگر تو را شکست دهم درهمه جا شهرت می یابم که پادشاه مقتدری چون تو راشکست داده ام –ر.

ک : تاریخ گزیده , ص ۳۹۰ ک ۳۹۳ و۴۲۶ ک ۴۲۷.

۲۱۵ -اسرا (۱۷)آیه ۲۳:(وقضی ربک ااياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندكالكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهماوقل لهماقولاكريما). ۲۱۶– سفینـ;۱۲۷;رذچ&البحار,ج۲ ,ص ۶۸۶:(جا رجل الی رسولاللّه فقال یا رسولاللّه : من ابر؟ قال : امک قال :ثممن ؟ قال : امک , قال : ثم من ؟قال امک ,قالثم من ؟ قال : اباک.

۲۱۷ -الشافی , ج۲ ,ص ۱۴۹:جا رجل الی النبیر فقال : یا رسولالل ه , ما حق ابنی هذا؟ قال : تحسن اسمه وادبه ووضعه موضعا حسنا, وعنه ریلزم الوالدین م ن العقوق لولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما.

۲۱۸ -هرمان هارل هورن , فلسفه تربیت , ترجمه احمد آرام , تهران۱۳۴۷ , ص ۱۳۶.

۲۱۹ -شماره ۶۷.

۲۲۰ -ابن هشام , السیر;۱۲۷; النبوی;۱۲۷;, ج۳ , ص ۷۱, چاپ مصر, ۱۳۵۵ ق.

۲۲۱ -الشافی , ج۲ ,ص ۱۲۸:ما من لبن رضع به الصبیاعظم برک;۱۲۷; علیه من لبن امه.

۲۲۲ -بقره (۲) آیه ۲۳۳.

۲۲۳ -الشافی , ج۲ , ص ۱۴۸: الرضاع واحد وعشرون شهرا, فما نقص فهو جور علی الصبی.

۲۲۴ -سفین;۱۲۷; البحار, ج۱ , ص ۵۲۳: (تخیروا للرضاع کما تتخیرون للنکاح , فان الرضاع یغیرالطباع). ۲۲۵- آلکسیس کارل , انسان موجود ناشناخته ,ترجمه دکتر پرویز دبیری ,کتابفروشی تایید, اصفهان۱۳۴۶ , چاپ چهارم , ص ۳۳۴.

۲۲۶ -همان ,ص ۲۶۹.

۲۲۷ -سفینـ;۱۲۷; البحار,ج۲ ,ص ۶۸۴:من سعاد;۱۲۷; المر الزوج ;۱۲۷; الصالح ;۱۲۷; والمسکن الواسع والمرکب الهنیئ والولدالصالح.

۲۲۸ -انسان موجود ناشناخته , ص ۲۸۲و۲۸۳.

۲۲۹ -لذات فلسفه , ص ۱۸۸ک۱۸۹.

۲۳۰ -سفین;۱۲۷; البحار, ج۲ ,ص ۵۸۶: خیر نسائکم الولود الودود العفیف ;۱۲۷; العزیز;۱۲۷; فی اهلها, الذلیل;۱۲۷; مع بعلها, المتبرج;۱۲۷; مع بعلها, الحصان عن غیره , التی تسمع قوله وتطیع امره , واذا خلابها بذلت له ما اراد منها.

۲۳۱ -واذاکان امراوکم شرارکم واغنیائکم بخلاوکم واموورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها (تحف العقول عن آل الرسول , چاپ نجف اشرف , ص ۲۶). ۲۳۲- همان , ج۲ ,ص ۳۲۴: یستحب عرام;۱۲۷; الغلام فی صغره لیکون حلیما فی کبره.

۲۳۳ -همان , ج۲ ,ص ۶۸۴.

۲۳۴ -همان , ج۲ , ص ۸۶۴: من قبل ولده کان له حسن;۱۲۷;

۲۳۵ -همان , ج۲ ,ص ۶۸۵: من دخلالسوق فاشتری تحف;۱۲۷; فحملها الی عیاله کان کحامل صدق ;۱۲۷; الی قوم محاویج ولیبد بالاناث قبل الذکور فانه من فرح انثی ف کانما اع تق رقب ;۱۲۷; منولد اسماعیل.

۲۳۶- همان , ج۲ ,ص ۶۸۴:اعدلوا بین اولادکم کما تحبون ان یعدلوا بینکم فی البر واللطف .